اشتیاق برای کامل شدن

حکمت از رسالۀ یعقوب

A THIRST FOR WHOLENESS
How to gain wisdom
From the Book
Of James

مؤلف : جی آدامز (Jay Adams)
مترجم : شاهرخ صفوی

فهرست مطالب

پیشگفتار نویسنده		۳
پیشگفتار مترجم		۵
فصل اول	: شما میتوانید مسیحی کاملی بشوید.	۶
فصل دوم	: شما میتوانید در مقابل آزمایشهای گوناگون شاد باشید	۸
فصل سوم	: شما میتوانید در برابر وسوسه مقاومت کنید.	۱۵
فصل چهارم	: شما میتوانیدبر شك و تردید های خود چیره شوید	۲۳
فصل پنجم	: شما میتوانید به طریق مؤثر دعا کنید.	۳۰
فصل ششم	: شما میتوانید نیت های خوبی را داشته باشید.	۳۹
فصل هفتم	: شما میتوانید بر امیال خود حاکم شوید.	۴۷
فصل هشتم	: شما میتوانید بر خشم خود چیره شوید	۵۳
فصل نهم	: شما میتوانید اصالت داشته باشید.	۶۱
فصل دهم	: شما میتوانید صلح جو باشید.	۶۹
فصل یازدهم	: شما میتوانید وفادار بمانید	۶۷
فصل دوازدهم	: شما میتوانید با مشیت الهی برنامه ریزی کنید	۷۵
فصل سیزدهم	: شما میتوانید صبر را بیآموزید	۸۰
فصل چهاردهم	: شما میتوانید بیماری را مهار کنید .	۸۴
فصل پانزدهم	: رابطه ای که این موضوعات با شما دارند..	۸۷
فهرست زیر نویس ها		۹۱

پیشگفتار نویسنده

روانشناسان و روانکاوان در طول سال های متمادی به درون آنچه "روان" شخص نام برده شده نگریسته اند، تا شاید شناختی از نحوهٔ عملکرد درونی زندگی انسان بدست آورند. هزاران نفر در سراسر جهان در این کار مشغول بوده اند و اکنون نیز هستند، و میلیون ها صفحه راجع به آن نوشته شده است. با این وجود، نتیجهٔ گرفته شده بسیار مأیوس کننده است. عقاید مربوط به نحوهٔ عملکرد درونی انسان، بجای آنکه مانند علوم دیگر با هم ملحق بشوند، چند شاخه شده اند. کسب توافق میان این علما نیز بار ها با شکست مواجه شده، و نتیجه ای که میتوان گرفت این است که میان روان شناسان دنیا گیجی و سر درگمی حاکم میباشد. یک روانشناس در این رابطه نوشته که نتیجهٔ این نظریات مختلف چیزی جز "وراجی" نیست (۱). نویسندهٔ دیگری اشاره به آن کرده میگوید "برای مسئولین بهداشتی مشکل است که مؤثر بودن ۲۵۰ عقیدهٔ مختلف روان درمانی را بتوانند ارزیابی کنند" (۲).
امروزه در جهان از ۲۵۰ نوع روش "روان درمانی" استفاده میشود! فکر آن را بکنید، یعنی دویست و پنجاه عقیدهٔ مختلف راجع به نحوهٔ عملکرد درونی انسان، با دویست و پنجاه عقیدهٔ مختلف راجع به پیآمد مسائل و مشکلات او و طریق رسیدگی به آنها وجود دارد! حال فکرش را بکنید اگر دویست پنجاه عقیدهٔ مختلف راجع به طرز کار برق، کنترل ترافیك هوایی، و یا هر چیز دیگری وجود داشت، چه میشد. آشوب بپا میشد!
وقت آن رسیده که نظرمان را از حدس زدن های بی فایده دور کنیم و به آنچه خدا در این رابطه گفته گوش بدهیم. هر چه باشد، اوست که ما را ساخت و اطلاعات کافی راجع به ما دارد. من هیچ راه بهتری برای مطالعهٔ کامل طریق عمل درونی انسان نمیشناسم جز کتاب یعقوب.
منظور من روان کاوی کلام خدا نیست. چنین کاری لازمهٔ تفسیر کلام خدا در چهار چوب ۲۵۰ مدل مختلف از بینش انسانی را خواهد داشت. خیر، قصد من این است که آنچه خدا خود راجع به نحوهٔ عملکرد درونی انسان گفته را بررسی نمایم. نظر من این نیست که عقیده ای خارجی را وارد کنم، و یا حتی مسائل و مشکلات امروزه را در آن دخالت دهم، بلکه تنها اجازه بدهم تا یعقوب خود راهنمای شما بگردد، و شما را به جایی که خود میخواهد هدایت کند.
حتماً شما با جنبهٔ عملی کتاب یعقوب آشنا هستید، خصوصاً با تأکیدی که به عمل رساندن کلام خدا دارد و آن را میوهٔ ایمان حقیقی نام برده است. ولی آیا انجام کلام خدا برای شما مشکل نبوده است؟ بسیاری از مسیحیان چنین برداشتی را داشته اند. یکی از دلایل آن، عدم درك کافی از بینشی است که یعقوب راجع به عملکرد درونی انسان دارد. مقصود یعقوب این است که شما را شخصی teleios (کامل) نماید (یعقوب ۱:۴ و ۲:۳ و ۱:۱۷). در این راه، نه تنها تأکید بر اعمال صحیح میکند، بلکه نحوهٔ انجام آن را نیز نشان داده است. برای آنکه "کامل" بشوید، باید به آنچه بر درون شما میگذرد توجه داشته باشید.
بسیاری از ایمانداران در راه زندگی روحانیشان شکست میخورند، چون با وجود آن که میدانند خواست خدا چیست، نمیدانند با چه چیزی روبروهستند و سد راهشان را چه گرفته است. و بناچار، خود را در برابر خواست خدا ناتوان درمیابند. لزومی ندارد که شما نیز در جمع این افراد بمانید.
طریقی که یعقوب به شما کمك میکند تا رشد کنید منحصر بفرد است. او تنها کسی است که به تفصیل، قدرت هایی را که بر علیه شما در کار میباشند را افشا کرده است. وقتی متوجه چیزی که به آن تمرکز

کرده میشوید، آنوقت موضوع اصلی بسادگی برای شما آشکار خواهد شد. با این وجود، تا جایی که میدانم، این زمینه تا بحال مورد بررسی ایمانداران قرار نگرفته است. پیشنهاد من این است، نکاتی که خدا راجع به آن با شما صحبت میکند را شناسایی کرده و بررسی نمایید.

وقتی به خواندن این کتاب ادامه میدهید، خواهید دید که آنچه نظر یعقوب را متمرکز به خود کرده، چیزی نیست که تنها برداشت من بوده باشد، بلکه موضوعی است که برای او اهمیت زیادی را دارد. هنگامی که کلاس "مشاورت روحانی از طریق کتاب یعقوب" را در دانشگاه درس میدادم، متوجه این موضوع شدم. تمرکزی که او بر نحوهٔ عملکرد درونی انسان دارد، دائماً بر روی تدریس من اثر میگذاشت. نتیجتاً، مجبور شدم مطالعهٔ عمیقتری را از این کتاب آغاز نمایم، و مطالعاتم بکلی نظر مرا در خصوص هدف اصلی او و نحوهٔ عملکرد آن ثابت نمود.

کتابی که در دست دارید، نتیجهٔ آن مطالعات است. تفسیری از کتاب یعقوب نیست، و تمام کتاب یعقوب را نیز مورد بررسی قرار نداده است. کتابی مربوط به "یعقوب و مشاورت روحانی" نیز نمیباشد. بلکه مطالعهٔ عمیقی است از آنچه خدا در رابطه با شما افشا نموده، و مربوط به درون شما است. تنها آرزوی من این است که آنچه مربوط به طبیعت شما است، و از مکاشفات الهی این کتاب بدست آمده را مورد مطالعه قرار بدهم.

واضح است که یعقوب تمام آنچه مربوط به عملکرد درونی انسان میباشد را در کتاب خود بررسی نکرده، و نه تمام آنچه خدا میخواهد بشما بگوید. مابقی آن در جای دیگر کتاب مقدس موجود میباشد. دلیل آنکه یعقوب در میان نویسنده های عهد جدید منحصر بفرد میباشد این نیست که بینشی در خصوص عملکرد درونی انسان دارد، بلکه مقصود و تمرکزی است که بر آن دارد. او میخواهد بدانید که برای آنکه مسیحی "کامل" بشوید، باید از نحوهٔ عملکرد درونی آن با خبر باشید.

کتاب یعقوب، هرچند رسالهٔ کاملی از نحوهٔ عملکرد تمام عواملی که بر درون انسان در کارند نمیباشد، بینش کافی را به شما میدهد تا بتوانید با عوارض ویرانگر طبیعت گناه آلود خود مقابله نمایید. شما مانند بقیهٔ افراد جهان، آموخته اید که قابلیت های درونی خود را در راه گناه استفاده نمایید، با وجود آنکه ابتدا خدا چنین قابلیت ها را بمنظور استفاده در زندگی الهی داده بود. یعقوب ترکیبات گناه را در زندگی آشکار مینماید، و نشان میدهد که چگونه شما را در راه پیروی از عیسی شکست میدهند. با نشان دادن آنچه در برابر شما قرار گرفته و سد معبری در راه شما شده، یعقوب میخواهد شما را مجهز کند تا از این ترکیبات گناه اجتناب ورزیده و جای آنها را با ترکیباتی که بر اساس کلام خدا است پر نمایید.

مسیحیان بسیاری در رشد روحانی خود مشکل دارند. شاید شما نیز چنین باشید. یکی از دلایل یأس و ناامیدی و شکست، ندانستن طریق کاربرد بینش های الهی است. دعای من این است، که با باز کردن این حقایق، کمك واقعی را در "کامل" شدن بدست بیآورید.

پیشگفتار مترجم

در ترجمهٔ این کتاب، تا جایی که مقدور بوده سعی کرده ام روش تحت الفضی را بکار برم. این کتاب مطالب عمیق و تازهٔ بسیاری را عنوان کرده و ترجمه آن نیاز به واژه و اصطلاحات جدید زبان فارسی را داشته است. با مشورت با کارشناسان و مترجمین با تجربهٔ کتاب های مسیحی، من از واژه و اصطلاحات جدیدی استفاده کرده ام که امیدوارم درک مطالب عنوان شده را برای خوانندگان آسان کرده باشند.

آیات ذکر شده در این کتاب از دو ترجمهٔ مختلف کتاب مقدس میباشند. آیاتی که مربوط به عهد قدیم میباشند از ترجمهٔ "قدیم" کتاب مقدس و آیاتی که مربوط به عهد جدید میباشند از ترجمهٔ "هزارهٔ نو" گرفته شده اند.

کتاب های جی آدامز را که به زبان انگلیسی چاپ شده اند را میتوان از طریق آدرس کامپیوتری www.timelesstexts.com خریداری کرد.

شاهرخ صفوی

سال ۲۰۰۴ میلادی

فصل اول
شما میتوانید مسیحی کاملی بشوید

"من نمیدانم چکار کنم. هر وقت در جنبه ای از زندگی روحانی رشد میکنم، کمبودی در جای دیگر پیدا میکنم. تازه داشتم خودم را به دعا کردن عادت میدادم که ناگهان همه چیز خراب شد، و تسلط بر اعصابم را از دست دادم و عصبانی شدم. آیا راهی هست که یك ایماندار در زندگی مسیحی خود بطور منظم رشد کند؟"

این حرفی است که مسعود به زنش زد پس از آنکه خشمگین شده و حرف هایی را زد که بعدا از آن بسیار پشیمان شد. کتاب یعقوب راه حل مشکل مسعود را نشان داده است. یعقوب به مسعود خواهد آموخت که چطور خشم خود را تحت کنترل خودش قرار دهد، و همچنین چگونه بطور منظم رشد نماید.

قصد کتاب یعقوب نشان دادن راه حل مسائل و مشکلات زندگی است از طریق کلام خدا، تا آنکه شما نیز مسیحی کاملی بشوید. در نظر یعقوب مسیحی کامل (teleios) شخصی است که در حال مقاومت و سرنگون کردن گناه میباشد، ایمانش قوی و بدون تزلزل است، دعا هایش مؤثر است، و میداند چگونه پایدار بماند.

کلمۀ یونانی teleios که در زبان اصلی کتاب یعقوب استفاده شده، معنی "یکپارچه و کامل" را میدهد (یعقوب ۱:۴). معنی دیگری که دارد "تمامیت"، "بی کم و کاست"، و "جا افتاده و عالی" است. به نظر یعقوب شخص "کامل" کسی است که چیزی را کم ندارد. او در زندگی مسیحی خود از هر لحاظ در حال رشد میباشد و نه آنکه تنها از گناه دوری میکند.

آن شخصی که چیزی کم ندارد، همه چیز را دارد و کامل است. یعقوب میخواهد شما کمبود هایی که در زندگی مسیحی خود دارید را شناسایی کنید و آنها را با یاری خدا از میان بردارید. این نقطه نظر را یعقوب احتمالاً از تصویری که از کلمۀ عبرانی (tam) (کل) در کتاب ایوب ۱:۱ بدست آمده، استفاده کرده است. در آنجا ایوب شخصی "کامل" معرفی شده است. ایوب بی گناه نبود، اما صداقت داشت، و زندگیش بطور کل مورد پسند خدا بود. همانطور داود صداقت خود را در زندگی به اعضای خانواده اش اعلام نمود (مزمور ۱۰۱:۲).

داود و ایوب و یعقوب، هر سه راجع به یك موضوع صحبت میکردند و آن این است که شخصی در زندگی روحانی خود بالغ شده که در تمام ابعاد زندگیش، رشد روحانی کرده باشد. چنین شخصی بی گناه نیست، و نه به درجۀ کمالی رسیده که دیگر احتیاج به رشد و ترقی نداشته باشد. شخص کامل کسی است که بدون استثنا، در تمام ابعاد زندگی خود رشد کرده است. این را یعقوب میخواهد بفهماند. او میخواهد شما مسیحیی باشید که از همۀ جهات کامل است، و کمبودی را نداشته باشید. آیا جایی هست در زندگی روحانی شما که کامل نیستید؟ آیا محرك هایی در زندگی شما هست که بر نیّت و منظور های خوب شما غلبه میکنند؟ اگر اینطور است، پس این کتاب برای شما است.

خدا برای به کمال رسیدن مسیحیان اهمیت زیادی قائل است و آن را در آنچه یعقوب نوشته میتوان دید: "اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال (teleios) رساند"(یعقوب ۱:۴). او بیم آن را دارد که مسیحیان به دلایلی از زیر بار آزمایشهای خود منحرف شوند "پایداری" و به این طریق جریان به کمال رسیدن خود را

قطع کنند. بدون دست یابی به نتایجی که "پایداری" در برابر آزمایشات به بار میآورد ، مسیحیان به کمال نخواهند رسید. پایداری در برابر آزمایشها، کاری درونی را انجام میدهد، و به همین دلیل است که یعقوب شما را تشویق میکند که دنبال میان بُر نگردید. او میخواهد از طریق آزمایشهای شما "پایداری" را در شما بعمل آورد، و آن قسمتی از کار خدا است تا شما را "به کمال رساند".

آنچه یعقوب در مورد "آزمایشها" و "پایداری" میآموزد، مربوط به تمام آنچه در بقیهٔ کتابش گفته نیز میشود. این "کار" و یا عمل درونی، کامل شدن را ایجاد میسازد. از این طریق است که روح القدس کار میکند تا شما را کامل نماید. این اولین جریان کار ای است که مثبت میباشد، و یعقوب از آن صحبت کرده است. لازم است که این موضوع را بدانید تا مانع کار تلفیق و کامل کردن آن نشوید.

اما جریان کار های دیگری نیز هستند که منفی میباشند و لازم است توجه به آن داشته باشید. جریان کار های منفی، در صورتی که متوقف نگردند، اثر معکوس را دارند و زندگی را متلاشی میکنند. بطور مثال یعقوب میگوید دودلی (تردید نسبت به کلام خدا)، ثبات را در تمام ابعاد زندگی از میان میبرد، و خصوصاً دعا را ضعیف و ناتوان میکند. کتاب یعقوب توجه ما را متمرکز جریان کار های مثبت و منفی درونی مینماید، تا بتوانیم مثبت را تشویق و منفی را رد نماییم.

یعقوب به ما هشدار میدهد که جریان کار گناهان درونی که مانع کار های نیك و سازنده میشوند را باید گرفت. این نیروهای مخالف، شما را ناثابت، غیر قابل اطمینان، و نابالغ نگاه میدارند. آنها شکافهای بزرگی در بافت زندگی روحانی شما ایجاد مینمایند. با آگاه کردن شما نسبت به طریق عمل و اثراتی که بجای میگذارند و چگونگی شناسایی آنها، یعقوب میخواهد قبل از آنکه صدمه بشما وارد کنند، شما به آنها پیشدستی نمایید. مثلاً وسوسه را نباید گذاشت "کار خود را به کمال رساند". با اقدام مناسب میتوان در سه نقط از جریان عملکردی که دارد، جلوی آن را گرفت. و در جای آن، عملی عکس آن که پایداری را رشد میدهد را جایگزین نمود. نتیجتاً، جریان کاری که ممکن است به گناه بیانجامد را بعکس، با جریان کاری که مثبت و روحانیت خدا را در شما رشد میدهد، عوض نمائید.

فصل دوم
شما میتوانید در برابر آزمایشهای گوناگون شاد باشید

روحیهٔ مسعود باز خراب بود. میترا و بچه ها از همان هنگام که وارد خانه شد متوجه آن شدند. اوضاع در محل کار خراب بود. نه تنها رئیس مسعود کاری را که او در زمانی کوتاه انجام داده بود، تحسین نکرده بود، بلکه همهٔ کارمندان را به باد سرزنش گرفته بود.

مسعود گفت: "طوری که سر کار با آدم رفتار میکنند، باعث میشود آدم استعفا بدهد و برود".
میترا پرسید: "استعفا که ندادی؟".
"نه، ولی ممکن است دوشنبهٔ آینده این کار را بکنم".
"یادت باشد که برای رئیست کار نمیکنی بلکه خداوند مسیح را خدمت میکنی" (کولسیان ۳:۲۴).
"میدانم، و همچنین میدانم که بعنوان یك مسیحی نباید بگذارم روحیهٔ مرا خراب کنند. اما، با این وجود مرا تحت تأثیر قرار میدهند".

جنگ و جدالی که مسعود دارد غیر عادی نیست. شما نیز شاید چنین مشکلی را داشته باشید. اما با این تفاوت که شاید شما واقعاً بخواهید از زیر بار این مشکل رهایی یابید. آیا واقعاً راهی هست که در مقابل آزمایشها و مشکلات گوناگون، بجای خشم و افسردگی و ناامیدی، "شاد" بود؟
هیچ کسی نیست که با آزمایش هایی روبرو نشده باشد. اگر شما در حال حاظر در میان آزمایشی نیستید، امکان دارد به تازگی از یکی بیرون آمده اید، و نه بدون آنکه آسیب و صدمه از آن دیده باشید.
شاید شما نیز مانند مسعود هستید و در برابر آزمایش های گوناگون کنترل خود را از دست میدهید. شاید خشمگین میشوید و قدر مسلم آنگونه که یعقوب گفته نمیدانید چگونه در برابر چنین مسائلی خالصانه شادی کنید.

تجزیه و تحلیل خدا

یعقوب بینشی درونی نسبت به طرز عمل قوای شیطانی میدهد که شما را پایین میکشانند و باعث میشوند که عکس العمل اشتباهی را در برابر آزمایشهای خود نشان بدهید. علاوه بر این، یعقوب عکس العمل صحیح مسیحی را نیز نشان میدهد.

یعقوب ۱
۲: "ای برادران من، هر گاه با آزمایشهای گوناگون روبرو می شوید، آن را کمال شادی بیانگارید!"

یعقوب میخواهد بدانید که مسیحی کامل در برابر آزمایشهای گوناگون "شادی" میکند، چون آن را "کمال شادی" میانگارد. توجه داشته باشید که منظور یعقوب عکس العمل ظاهری نیست. او عکس العمل درونی

یك مسیحی کامل (teleios) را طور معرفی میکند که آزمایشهای گوناگون خود را خالصانه مایۀ شادی میداند، چون آن را آنگونه "انگار" کرده است. این فرق میان عکس العمل یك مسیحی بالغ و مسعود، برادر دیگرمان میباشد. مسیحی بالغ چیزی را در آزمایش خود میبیند که مسیحی نابالغ نمیبیند. اگر شما نیز میآموختید آزمایشهای خود را چنین بیانگارید، زندگی شما نیز تغییری اساسی پیدا میکرد، اینطور نیست؟

میگویید: "البته اگر میتوانستم آنگونه باشم خیلی خوب بود، ولی من همیشه نمیتوانم احساساتم را آنگونه که میفرمایید کنترل کنم. فکر نمیکنم بتوانم در برابر همۀ آزمایشها شادی کنم".

مسئله اینجا است که احساسات خود را در جهت نادرستی بکار گمارده اید. و دلیل آن، عکس العمل گناه آلودی است که در خود پرورش داده اید و موجب احساسات ناخوشایند شما شده اند. اما خدا به شما فرمان نداده که در برابر آزمایشهای گوناگون احساس شادی کنید. خدا شما را میشناسد، و میداند آنگونه ساخته نشده اید تا بتوانید احساسات خود را مانند شیر آب، گرم و سرد نمایید. احساسات شما تحت کنترل مستقیم شما نیستند.
بار دیگر به آیۀ ۲ توجه کنید. یعقوب نمیگوید "آن را کمال شادی احساس کنید"، بلکه "آن را کمال شادی بیانگارید". این چیزی است که کنترل آن را دارید، حال چه بخواهید و چه نخواهید. در واقع این تنها یک نصیحت خوب نیست، بلکه چیزی است که باید بیآموزید و بکار ببرید. این فرمان خدا است.
کلمۀ "بیانگارید"، کلید کنترل عکس العمل های درونی و بیرونی شما است در برابر با آزمایش ها (عکس العمل صحیح بیرونی بستگی به عکس العمل صحیح درونی دارد). کلمه "بیانگارید"، آنچه را که باید در درون خود بکنید را نشان میدهد. مسعود و اشخاص دیگری که عکس العمل نادرستی را در برابر آزمایشهای خود نشان میدهند، عکس العمل درونی آنها نسبت به آزمایشها درست نیست. مسئله ای پیش میآید، و آنها خشمگین و ناراحت میشوند، همانگونه که آموخته اند. در حقیقت آنقدر خوب آن را آموخته اند که ناخودآگاه چنین عکس العملی را از خود نشان میدهند.
حال نگاهی به آنچه بر درون مسعود اتفاق افتاد بیاندازیم. رئیس او بجای آنکه او را تحسین کند، او را مورد ملامت قرار میدهد. شما از حرفهای مسعود به زنش میتوانید بفهمید که چه فکر میکند. او مأیوس شده، و بخود میگوید "این انصاف نیست، و حق من بیشتر از آن است". لحظه ای بعد، احساس خشم و افسردگی سراغش میآیند. هر چه بیشتر بخودش اجازه دهد تا چنین افکاری به او راه یابند، احساساتش وخیم تر و وضع او بدتر میگردد.

"من استدلال شما را قبول میکنم، ولی من نیز مانند مسعود، نمیتوانم احساساتم را کنترل کنم".

بله، ولی طرز فکر خود را که میتوانید کنترل کنید. آنگونه که مسعود به آزمایش خود "بی انگارد" او را قادر به کنترل احساساتش خواهد کرد. و دقیقاً در همین جا است که خدا میخواهد شما توجه خود را متمرکز نمایید. او میخواهد توجه به افکار خود کنید و نه به احساسات خود. باید بخود بیآموزید که آزمایشهای گوناگون، زمینه برای شادی است. اجازه ندهید کوچکترین فکر منفی بشما راه یابد. خود را در دنیای خداوند ببینید که همه چیز تحت کنترل او است، و همه چیز وسیله ای است برای جلال آوردن به او.

حال نگاهی عمیقتر به کلمهٔ "انگار" در این آیه بکنیم. استفادهٔ نوع ابتدایی که از کلمهٔ اصلی یونانی شده "انگار کردن" نیست، بلکه "هدایت کردن" است. و استفادهٔ نوع ثانوی آن "انگار کردن، به حساب آوردن، و فکر کردن" است. در مجموع منظوری که بدست میآید، "افکار خود را هدایت کردن" میباشد. این موضوع بسیار پر اهمیتی است برای درك معنی این فرمان خدا.

وقتی با آزمایشی روبرو میشوید، احساسات خود را نمیتوانید مستقیماً کنترل کنید، اما با هدایت کردن افکارتان به جانب موضوع کلام، احساسات خود را نیز بطور غیر مستقیم، خواهید توانست تحت کنترل خود در آورید. اگر به هر آزمایشی که برای شما پیش میآید آنطور که خدا میگوید فکر کنید، عکس العمل های صحیح الهی نیز در شما ایجاد خواهند شد. و بعد از مدتی که از دیدگاه خدا به آزمایشها نگاه کردید و فکر کردید، نهایتاً به جایی خواهید رسید که "آن را کمال شادی بیانگارید".

این کار خود بخود انجام نمیشود و لازم است عمداً اقدامی در این راه انجام بدهید. در وحلهٔ اول لازم است عمداً طرز فکر کافرانه ای را که بخود راه داده اید از خود دور کنید. در طول سالیان دراز، شاید در کنترل افکار خود سست شدید و اجازه دادید تا طبیعت گناه آلود شما افکارتان را در سیاه چال گناه هدایت کند. اما حال که با خون پاك عیسی مسیح آزاد شده و با روح القدس احیا شده اید، میتوانید افکارتان را در دست خود بگیرید و آنرا به آبهای ذلال و حیات بخش خدا هدایت نمایید.

به هنگام هر آزمایشی؛ اگر عمداً وقت لازم را صرف کرده و در دعا آنها را آنگونه بیانگارید که خدا میخواهد (اشعیا ۵۵:۷ تا ۹)، به جایی خواهید رسید که آنها را کلاً مایهٔ برکت بدانید و در آنها شادی نمایید. اما شادی نخواهید کرد مگر آنکه بخود بیآموزید تا طریق خدا به آنها "بیانگارید".

منظور آن نیست که درد و رنج مایهٔ شادی است، و نه آنکه لبخند مضحکی را بر لب بزنید و به همه بگویید "خدا را به هر صورت شکر"! و منظور این نیست که دیگر هیچوقت اشك بر چشمانتان ظاهر نشود و یا درد و رنجی را احساس نکنید. یعقوب منظورش هیچیك از اینها نیست.

یعقوب چنین مینویسد چون میداند که نشاط، عمیقتر از خوشحالی است. بر عکس خوشحالی که بستگی به حال و شرایط موجود دارد، نشاط بستگی به وعده های خدا دارد. و به این خاطر است که انسان امکان آن را دارد که در میان آزمایشهای گوناگون شادی کند، حتی با وجود درد هایی که متحمل میشود (اعمال ۵: ۴۰ تا ۴۱). مقصود آن نیست که مانند آزار طلبان (ماسوکیست) از درد و رنج لذت ببرید، بلکه مانند یك مسیحی چیزی را ببینید که فراتر از آزمایشی است که بر او واقع شده که نهایت شادی را بر طبق وعدهٔ خدا ببار میآورد (عبرانیان ۱۲: ۲).

وقتی هر آزمایشی را بر طبق آنچه کلام خدا میفرماید با بینش الهی بیانگارید، آنوقت خواهید توانست "آن را کمال شادی" نیز بدارید. شخص مسیحی برخلاف انسان گرایان این دنیا، میداند که خدا نیز در آزمایش او حضور دارد، و در حال کار است تا تمام مقاصد خدا را به مرحلهٔ اجرا برساند. چنین واقعیتی وضعیت پوچ و بی معنی را، تبدیل به رویدادی حیاتی و نشاط انگیز مینماید.

بسیاری مسیحیان تعجب میکنند که چرا خدا خود مستقیماً در مسائل و مشکلات زندگی آنها دست بکار نمیشود. حقیقت اینجا است که میشود، ولی آنها چنین "انگار" نمیکنند. خدا از طریق همین آزمایشهای گوناگون، مشغول از میان بردن ناصافی های شما است تا شما را پاك و کامل کند و همشکل عیسی مسیح نماید. وقتی این حقیقت را در یافت کنید، زمینه برای شادی را نیز خواهید داشت. اینها همه گواه آن است که خدا در زندگی شما دارد کار میکند، تا شما را یك مسیحی teleios "کامل" بگرداند.

شما هیچگاه نخواهید توانست تاب آزمایشهای گوناگون را داشته باشید، مگر آنکه عقاید نادرست قبلی خود را در خصوص مسائل و مشکلات، با عقیدهٔ صحیح و روحانی خدا عوض کنید. خدا همیشه به نتایج مینگرد، یعنی آزمایش برای چه کاری طرح ریزی شده است. اگر اینگونه به آن فکر کنید، مانند عیسی مسیح شما نیز خواهید توانست در مقابل آزمایشها "به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت" "پایداری" نمایید. عیسی مسیح صلیب را رویدادی کاملاً شاد انگارید، علی رغم رنج و عذابی که داشت، چون چشمانش را به آنچه نتیجهٔ آن بود دوخته بود (عبرانیان ۱۲:۲). این محرك درونی، برای عیسی عمل کرد، و برای شما نیز عمل خواهد کرد.
آنطوری که یعقوب گفته، چنین محرکی در خصوص همهٔ آزمایشها ("آزمایشهای گوناگون") عمل میکند (یعقوب ۱:۲). قدرتی که این نوع فکر کردن دارد ماورای درد و موانعی است که آزمایشهای گوناگون ایجاد مینمایند. خدا نقاش زندگی شما است، و در تمام مسائل و مشکلات شما در کار است و بر کرباس نقاشی او همهٔ رنگهای رنگین کمان موجود میباشد. او در رنگ سرخ آتشین رنجهای شما، و آبی غم و اندوه شما، در رنگ خرمایی شکست های شما، و زردی مریض حالی و ناسلامتی شما در کار است تا شما را به شکل شخصی تازه در آورد. خدا در کار است، و او شایستهٔ شکرگذاری های شما است.

مسائل و مشکلات شما

تا اینجا برآورد خدا را از مسائل و مشکلات زندگی بدست آورده اید. شما میتوانید در برابر آزمایشهای گوناگون شادی کنید، اگر آنها را بصورت آنچه در حقیقت هستند تشخیص بدهید. آنها گواه عمل دستهای خدا در زندگی شما میباشند، که دارند شما را بشکل کاملی که او میخواهد در میآورند. اجرای این خواست خدا در زندگی شما امکان پذیر هست، چون خدا هیچگاه فرزندان خود را به چیزی امر نمیکند بدون آنکه حکمت و قدرت لازم برای انجام آن را نیز داده باشد. تنها شرط، خواست فرزندانش میباشد.
بعضی تفسیرکاران کلام خدا تعجب کرده اند که چرا یعقوب بی مقدمه کتابش را شروع کرده است. یعقوب که کشیش ارشد کلیسای اورشلیم بود، مردم را میشناخت. خدا به او بینشی نسبت به استدلال ها و تردید ها و خوف های درونی مردم داده بود. او میدانست آنانی که در گناه گرفتار بودند، آنانی که دلشان شکسته بود، با وسوسه، گیجی، و شك و تردید کلنجار میرفتند، کمك میخواستند، و آن را سریعاً لازم داشتند. و همچنین میدانست که احتیاج داشتند موضوع را صاف و پوست کنده بشنوند.
وقتی شما به دندانپزشك مراجعه میکنید، آیا انتظار دارید راجع به موضوع های بی ربط صحبت کند؟ شما به او میگویید: "اینجا درد میکند". و انتظار امداد را دارید و آن را نیز سریعاً لازم دارید. یعقوب نیز مانند دندانپزشك خوب، بی مقدمه میگوید: "هر گاه با آزمایشهای گوناگون روبرو می شوید، آن را کمال شادی بیانگارید!" یعقوب حرف خود را صاف و پوست کنده میزند.
اما آنچه گفت، چیزی نبود که مسیحیان اورشلیم میخواستند بشنوند. آنها انتظار دلسوزی او را داشتند. آنها میخواستند که او شریك غم و اندوه آنها بشود. و در برداشت اولیه از این آیه نیز بنظر میرسد که یعقوب بسیار خشن است. فکرش را بکنید! در میان آزمایشهای گوناگونی که بسر میبردند مشکل دیگری را نیز اضافه کرده بود: "آن را کمال شادی بیانگارید". افرادی که فکرشان را بکار نمیبرند، دوست ندارند به

ایشان گفته شود که مسائل و مشکلاتشان را مایهٔ شادی "بیانگارند". آیا شما نیز اینطور فکر میکنید؟
دوباره دندانپزشك را در نظر بگیرید. او به دندانی که درد میکند نگاه میکند و میگوید: "متأسفانه باید آنرا در آورد". اینجا نیز دلسوزی در کار نیست! در میان تمام دردهایتان، به شما میگوید که باید درد تازه ای را نیز تحمل کنید. اما شما آن درد تازه را تحمل میکنید چون ماورای سوزن و گازانبر و دردها، به نتیجه حاصل از آن فکر میکنید.
یعقوب خشن نیست. روح خدا او را هدایت کرد تا بنویسد که در برابر همهٔ مسائل و مشکلات زندگی، به راه حل خدا بیانگارید. این مهربانی است. ولی بطوری که یعقوب گفته، لازم است چنین انگار کنید تا بتوانید نتیجهٔ آن را نیز دریافت کنید. یعقوب خواهان آن است که در آغاز صحبت هایش، شما را نسبت به اهمیت دیدگاهی که از خدا است، آشنا کند. او میخواهد نا امیدی و دلسوزی برای خود، خشم، و هر چه مانع آن میشود که شما متوجهحقیقت بشوید را از میان بردارد. و تنها راه، این است که با دیدگاهی صحیح و الهی به مسائل و مشکلات خود فکر کنید، صرف نظر از آنکه در این راه چقدر درد خواهید کشید.
یعقوب مانند یك جراح خوب میدانست، برای بهبودی، آمادگی درونی انسان اهمیت زیادی را دارد. اگر در حالی که نگران مخارج کفن و دفن خود هستید وارد اطاق جراحی بشوید، جراح را نیز نگران خواهید کرد. مردم بخاطر برداشت غلط، جانشان را از دست داده اند. اما آنانی که برداشت صحیحی را دارند، امکان بیشتری برای بهبودی پس از جراحی را دارند. به همان صورت، افکار درونی شما نیز باید مثبت باشد تا تاب آزمایش های گوناگون زندگی را داشته باشید و جان سالم به در برید.
یعقوب کتاب خود را با این فرمان آغاز میکند تا برداشت صحیح را بدست بیآورید و پذیرای آنچه که در دنباله کتاب خود میآموزد باشید. او تنها با فراهم ساختن اطلاعات، بینش درونی، و تشویق لازم برای هدایت افکار شما به جانب برداشت صحیح، خواهد توانست شما را به جانب کامل شدن هدایت نماید. من در خصوص این مطالب در فصل های بعد صحبت خواهم کرد. اما در ارتباط با آزمایشهای گوناگون، مورد دیگر نیز وجود دارد و آن بردباری است.

بردباری

خداوند از آزمایش های گوناگون شما استفاده میکند تا هدف خود را در زندگی شما به ارمغان بیآورد. آزمایشهای گوناگون اثرات خوبی را دارند، به شرطی که مطابق با کلام خدا از آنها استفاده بشود. یکی از آن اثرات بردباری است. در طول تاریخ مسیحیت، از رسولان به اینطرف، مسیحیان بسیاری بی حرمتی، ضرر، محرومیت، شکنجه، و حتی مرگ را به خاطر مسیح تحمل کرده اند. بعضی با دلاوری با شیر و شلاق روبرو شدند تا حرمت مسیح را حفظ کنند. اما مسیحیان دیگری با انکار و خیانت به مسیح، شکست خورده اند. فرق میان اینها چه بود؟ بعضی "بردباری" را داشتند و بعضی نداشتند.
بردباری، توانایی تحمل و ایستادگی در موقعیت های مشکل است. یك مسیحی کامل در موقعیت های بسیار مشکل توانایی احترام به مسیح را دارد، چون بردباری را آموخته است. در موقع حساس، جا نمیزند.

یعقوب ۱
۳: "زیرا می دانید گذار ایمان شما از بوتهٔ آزمایشها، پایداری به بار می آورد."

۴: "امّا بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید."

از آزمایشهای گوناگونی که در زندگی پیش میآیند میتوان به طریقی که خواست خدا است استفاده کرد، تا ایمان به خدا تقویت گردد. وقتی وعده ای که خدا در خصوص سرانجام آزمایش ها داده را به یاد میآوریم، آنوقت میتوانیم با شادی وجودشان را بپذیریم، و توانایی بردباری ("پایداری") را در برابر فشارهایی که بر ما وارد میآورند نیز داشته باشیم، حتی تا در سرحد مرگ. اما در مواقع حساسی که از مسیحیان خواسته شده تا بخاطر عیسی مسیح ایستادگی کنند، بسیاری جای را خالی کرده اند. بجای ایستادگی در برابر مشکلات زناشویی، روابط با دوستان و فرزندان و غیره، جای را خالی کرده اند!
دلیل آن این است که در آزمایشهای کوچکتر خود رشد لازم را نکرده اند. از آزمایش های خود استفادهٔ صحیح را بعمل نیاورده اند، و وقتی زمان ایستادگی ایشان فرا میرسد، از پای در میآیند. اگر مسعود به دیدگاه قدیم خود نسبت به آزمایشهایی که در محل کار و دیگر اماکن رخ میدهد ادامه دهد، او نیز احتمالاً در موقع لازمی که باید بایستد، از پای در خواهد آمد.
خدا شما را مسئول بردباری میداند. اگر با روحیهٔ شکست خورده بگویید: "من نمیتوانم" و "تحمل آن را ندارم"، در حالی که کلام خدا غیر از آن را میفرماید (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳)(۳)، در زندگی روحانی خود نابالغ خواهید ماند. بجای آنکه ایمان خود را با استفاده از آزمایشهای گوناگون قوی کنید، ایمانتان را با شکست های پی در پی ضعیف خواهید کرد.
خدا شما را برای روزهای آینده دارد آماده میکند. مانند آماده شدن ورزشکاران بازی های المپیك میباشد. شناگران و دوندگان، سالهای زیادی خود را در برابر موانع و مشکلات ورزشی بردبار میسازند، تا زمانی که به آخرین ذرهٔ استقامت خود محتاج گردند، به آن دسترسی پیدا کنند. هیچکس مسابقهٔ المپیك را نخواهد برد مگر آنکه قبلاً مسابقات کوچکتری را برده باشد.
رفتاری که شما در برابر آزمایشهای گوناگون دارید، اثر مستقیمی بر جوانب دیگری از زندگی شما نیز دارد. طریق برخوردی که با مشکلات دارید، اثر مستقیم بر رفاه خانوادهٔ شما، شهادتی که برای مسیح بدست میآورید، و خوبی کلیسای شما خواهد داشت. یوسف قبلاً از وقایعی که پس از افتادن او در چاه اتفاق افتاد اطلاعی نداشت، و در منزل فوتیفار و زندان نیز اطلاعی از آنچه پیش میآید را نداشت، ولی در همه حال وفادار به خدا ماند. و در نتیجه، وقتی خدا او را در مقام والایی گذارد، او برای امتحان حاضر بود و از پای در نیآمد. در تمامی طول عمر روحانیش، برداشت صحیحی از آزمایشهای گوناگون خود داشت. به برادران خود گفت "شما در بارهٔ من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است" (پیدایش ۵۰: ۲۰).

خطری که به جانب شما است

در هر آزمایشی، خطری نیز وجود دارد تا شما را به دام بیاندازد. این خطر بصورتی است که شما را به وسوسه میاندازد تا زمان آزمایش خود را کوتاه کنید. آن زمانی رخ میدهد که نمیگذارید "پایداری کار خود را به کمال رساند". اگر خدا مدت زمان آزمایش را کوتاه کرده باشد، درست، اما اگر شما به طریقی مخالف

با کلام خدا زمان آن را کوتاه کنید، بردباری روحانی را که خواست خدا است، و جزئی از منظور آزمایش میباشد را، از دست خواهید داد. آنوقت، زمانی که به قوّت روحانی خود محتاج میشوید، خود را ناکام خواهید یافت.

یعقوب هشدار میدهد که دورۀ آزمایش خود را از طریق راه های نا درست کوتاه نکنید. اگر شما امکان انجام چنین کاری را نداشتید، یعقوب این هشدار را بشما نمیداد. البته قبول دارم که درد و رنج به خودی خود پسندیده نمیباشند و هر شخصی سعی میکند از زیر بار آن ها خلاص بشود، اما اگر چنین کاری را قبل از دسترسی به نتیجۀ حاصل از آن انجام دهید، دچار آزمایش دیگری خواهید شد، تا آنکه درس روحانی خود را دریافت نمایید. این پیشآمدی است که برای یونس رخ داد. او بدون هیچ ضرورتی، برای خود بدبختی بدنبال بدبختی ببار آورد، چون برداشت صحیحی از آزمایش خود نکرده بود. در نهایت، متوجه شد که راهی جز راه خدا برای او وجود ندارد.

چگونه میتوانید دورۀ آزمایش خود را کوتاه کنید؟ ابتدا، نیاز رهایی از فشار و بار سنگینی که ایجاد میکند ممکن است بقدری باشد که تحمل شما بپایان برسد. بعداً ممکن است به دارو های مختلف پناه بیآورید تا درد و رنج (غیر از درد جسمی) خود را کم کنید. ممکن است شانه خالی کنید و به هر طریقی که شده از زیر بار در بیآیید. مسیحیان بسیاری هستند که خود را طرفدار بردباری میدانند ولی جا میزنند. به کوچکترین وسوسه برای خلاص شدن از بار آزمایش، تن میدهند، و نتیجتاً آن برکتی که در آن موجود است را از دست میدهند. ممکن است شما نیز اینگونه بوده اید و با کمتر از آنچه خدا برای شما خواسته، رضایت داده اید. ممکن است راه حل هایی را دنبال کرده اید که ایمانتان را ضعیف کرده اند. و بالاخره ممکن است کلاً آزمایش را رد کرده و مسئولیتی که مربوط به شما بوده را قبول نکرده اید.

وقتی میگذارید "پایداری کار خود را به کمال رساند"، نتیجۀ آن این نیست که وضعیت شما تغییر میدهد، بلکه دل شما را در مقابل آن وضع قوی میکند. در هنگام آزمایش، خدا به شما نزدیك میشود. اما با کوتاه کردن دورۀ آزمایش، انضباطی را که برای کامل شدن لازم دارید را از دست میدهید. هنگامی که تمام ابعاد رشد روحانی که در آزمایش های گوناگون خود موجود میباشند، را در نظر بگیرید، آنوقت شاد بودن برای شما ساده تر خواهد شد.

نوسندۀ مزمور این موضوع را خوب میدانست و نوشت: "قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم" (مزمور ۱۱۹: ۶۷). او مانند یعقوب متوجه شده بود که آزمایشهای گوناگون، زندگی روحانی ایمانداران را تقویت میکند. نویسندۀ مزمور مصیبت وارده را بگونۀ صحیح انگار نمود، و آنوقت توانایی انجام خواست های خدا را نیز بدست آورد. نتیجه ای که گرفت چنین بود: "مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیآموزم" (آیۀ ۷۱).

از همین حال شروع کنید و آزمایش هایی که پیش میآیند را مایۀ نشاط بیانگارید. اگر چنین کنید، کار عمده را انجام داده اید.

فصل سوم
شما میتوانید در برابر وسوسه ها مقاومت کنید

"باز خراب کردم! تصمیم گرفته بودم تا زیر بار وسوسه نروم اما تا وسوسه سراغم آمد، باز تسلیم آن شدم! البته در ابتدا آنقدر که اکنون زشت و نجس بنظر میرسند نبود. اشکال من چیست؟ آیا باید بار ها گناه کنم و توبه کنم؟ بالاخره راهی جز قهر و آشتی پی در پی با خدا برای من هست؟"

این حرف مهین به کشیش بود وقتی راجع به وسوسه پُر خوری خود صحبت میکرد. ممکن است شما نیز با خواندن حرفهایش به گونه ای خود را در آن باری که بر دوش اوست شریك بدانید. از همین آغاز بگذارید بگویم که برای شما امید هست. یعقوب مشکل شما را درك کرده، و قدرت هایی را که در وسوسه در کارند را شناسایی کرده، و به شما گفته که چه باید بکنید.

یعقوب ۱
۱۳:"آن که وسوسه می شود، نگوید: «خداست که مرا وسوسه می کند» زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی شود، و کسی را نیز وسوسه نمی کند."
۱۴:"هنگامی که کسی وسوسه می شود، هوای نفس خودِ اوست که او را می فریبد و به دام می افکند."
۱۵:"هوای نفس که آبستن شود، گناه می زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می آورد."
۱۶:"برادرانِ عزیز من، فریفته مشوید!"

وسوسه و آزمایش

یعقوب فرق میان وسوسه و آزمایش را نشان داده است. خدا فرزندانش را وسوسه نمیکند، اما از طریق آزمایشها، آنها را قوی و تکمیل مینماید. فرق میان این دو جالب است، چون در زبان اصلی یونانی یك کلمه برای هردو بکار برده شده است(۴). در واقع کلمه معنی خود را تنها در آن متنی که استفاده شده بدست میآورد. این موضوع آموزنده ایست، به آن معنی که تجربه را میتوان از دو دیدگاه مختلف برداشت نمود. در واقع مطلبی که یعقوب میخواهد عنوان کند این است که هر رویدادی را میتوان در دو جهت مختلف هدایت کرد. هر رویدادی (پیشامدی) میتواند تبدیل به وسوسه شود و شما را ضعیف کند، یا میتواند تبدیل به آزمایش گردد و شما را تقویت نماید. آن بستگی به عکس العملی است که شما نسبت به آن نشان میدهید.
اگر مهین توانست با موفقیت جلوی وسوسهٔ پر خوری خود را بگیرد، آنوقت در زندگی روحانی خود رشد خواهد کرد. اما بطوری که دیدیم، او رشد نکرد و نتیجتاً ضعیفتر نیز شد. آنچه رویدادی را برای شما تبدیل به وسوسه و یا آزمایش میکند، عکس العملی است که نسبت به آن نشان میدهید.
از دیدگاه خدا، هر رویدادی فرصتی است که برای خوبی شما طرح ریزی شده است. آزمایشی است که برای تقویت زندگی روحانی شما طرح شده است. اما از دیدگاه شیطان، همان رویداد وسوسه ایست و امکان ایجاد شر را دارد تا شما را ضعیف نماید. در هر رویدادی، این دو امکان را باید در نظر داشته باشید.

بسیاری از مسیحیان هر دو جوانب رویدادهای زندگیشان را در نظر نمیگیرند. معمولاً هر رویدادی را باعث درد و رنج میانگارند (وسوسه) و نتیجتاً فرصتی که خدا برای رشد روحانی آنها داده را از دست میدهند. اگر برداشت شما از رویداد های مختلف زندگی، وسوسه باشد، ناامیدی و شکست را در خود میپرورانند، و آن خود دلیلی است برای شکست در زندگی. نتیجتاً قدم اول، کشف کامل امکانات خوبی است که هر رویدادی در وجود خود دارد، حتی اگر ابتدا وسوسه انگیز نیز بنظر بیآید. البته اشخاصی هستند که همیشه خوش بین و مثبت گرا میباشند. آنان نیز دچار اشتباه میشوند چون ممکن است آزمایشها را دست کم گرفته و به دامی که شیطان برای آنها در نظر گرفته دچار شوند.
چرا یعقوب این موضوع را پیش کشیده است؟ چون خدا از طریق آزمایشهائی که در زندگی شما پدید میآیند، شما را تقویت میکند تا مسیحی کاملی بشوید. تسلیم وسوسه شدن، مانعی جدی است برای رشد روحانی شما. برای آنکه رشد کنید و کامل شوید، لازم است که در برابر با وسوسه آزموده شوید تا بتوانید با موفقیت بر آن غالب گردید.

مْقصر کیست؟

یعقوب به عبارتی میگوید: اگر در موقع آزمایش گناه کردید، خدا را مقصر ندانید. خدا آزمایش را فقط برای خوبی شما فرستاد و شما بودید که آن را آنگونه برداشت نکردید. وقتی تسلیم وسوسه میشوید، تقصیر با خود شما است. خدا هیچ گرایشی به گناه ندارد و شما را نیز به گناه وسوسه نمیکند. هر وقت مسائل و مشکلات پیش میآیند، مانند دیواری میمانند که دو در دارد، روی یکی نوشته شده راه پیروزی خدا، و بر دیگری نوشته شده راه شکست شیطان. حال چون شما درب شکست شیطان را باز کردید و داخل شدید مقصر خدا نیست، بلکه شما هستید. آن قوایی که بر درون شما در کار میباشد و مشکلی را تبدیل به وسوسه میکند، قوای خارجی نیست که داخل شده و شما را فرا گرفته، بلکه امیال خودتان است. مسئلهٔ شما همین است. مسئله مربوط به خدا نیست و نه حتی مربوط به اتفاقی که افتاده، بلکه مسئله بر درون خود شما است. شما رویداد را فرصتی برای رضایت امیال خودتان برداشت کردید. هر رویدادی ممکن است معصوم باشد یا گناه آلود. اگر معصوم باشد، وقتی تبدیل به گناه میشود که در وقت غلط، راه غلط، و یا بمنظور غلط، مورد استفاده قرار بگیرد. یعقوب میگوید که شما خودتان را مجذوب میکنید. با اجازه دادن به آن که اشتیاق درونی شما را برانگیزد، شما خود وسوسه را برای خود ایجاد نموده اید.
آن جرقهٔ زیبایی که بر سطح آب چشمان شما را لمس نمود، در واقع در چشم خودتان بود که ایجاد گردید. عیسی گفت: "چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!"(متی ۶: ۲۲ تا ۲۴). آن شخص یا جسم، وقتی جذاب میشود که شما آن را چنان میانگارید. هیچ مرد یا زن جذابی نخواهد توانست شما را وسوسه کند، اگر بر دل شما حصاری بوده باشد. مشروبات الکلی و غیره تبدیل به وسوسه نخواهند شد اگر امیال درونی شما تحت کنترل روح القدس بوده باشد. شما خود مقصر هستید، نه خدا. یعقوب حتی نامی از شیطان نمیبرد. شما باید مسئولیت گناه خود را بگردن بگیرید. تقصیر را بر خود بگیرید.
شانه خالی کردن از تقصیر مسئله ای است که در باغ عدن آغاز گردید. آدم، تقصیر گناهش را بر گردن زن

خود و خدا گذاشت، و حتی مار را نیز مقصر شناخت! اما خدا هر سه را مسئول دانست، هر کدام مسئول گناه خویش. امروزه زن و شوهران را میبینیم که "تقصیر گرایی" را رسم زندگی خود کرده اند. خدا از طریق یعقوب میفرماید: "هوای نفس خودِ اوست که او را می فریبد و به دام می افکند" (یعقوب ۱۴:۱) در هر مورد، موضوع بعهده گرفتن مسئولیت است. وقتی با شهوت به کسی مینگرید، آن بخاطر میل و اشتیاقی است که در خود دارید. وقتی گناه در دل شما ایجاد میشود که به میل و اشتیاق های خود اجازه میدهید تا شما را هدایت کنند، و نه آن میل و اشتیاقی که از خدا است.

دانش کمك میکند

"اگر میدانستم ....".

این حرفی است که مسیحیان پس از شکست فرمان های خدا میزنند. البته اگر بطور جدی (نه بصورت بهانه) گفته شود، تا اندازه ای قابل قبول است. دانش کمك میکند. در واقع این دلیل دومی است که خدا پرده را کنار زده و آنچه را که بر درون میگذرد را فاش نموده است. خدا نه تنها میخواهد که تقصیر بر جای درست واقع گردد، بلکه شما را روشنفکر نیز بنماید. وقتی بدانید چیست که دارد میگذرد، آنوقت خواهید دانست چه اقدامات صحیحی را باید بکار ببرید تا با آن قدرت های تاریکی که میخواهند آزمایشهای گوناگون شما را تبدیل به گناه کنند مقابله نمایید. دانش اهمیت خود را دارد، اما به تنهایی کافی نیست. بدون اطاعت، یا آنگونه که یعقوب عنوان کرده بدون عمل، ایمان؛ صرف نظر از مقدار دانشی که در آن هست، مرده خواهد بود.

جریان گناه

یعقوب میگوید جریانی در کار گناه است. یا شما در قلاب ماهی گیر افتاده و به بالا کشیده شده اید، و یا از طریق طعمه جلب و دستگیر شده اید. به هر سبکی که ترجمه شود، آنچه مد نظر است، تصویری است از یك ماهی که با جذبهٔ ماهیگیر، دچار وسوسه گردیده است. ایمانداری که گناه کرده، با میل و اشتیاق خودش از جانب مکان امن، به مکان ناامنی جلب شده است. و این میل و اشتیاق، وقتی برآورده شد، آنگاه تبدیل به گناه گردیده است (آیهٔ ۱۵). در نتیجه، آنچه مربوط به شما میباشد این است که مسئولیت وسوسه خود را بگردن بگیرید، و با جریانی که وسوسه دارد، و اقدامی که برعلیه آن باید بکنید، آشنا بشوید.
جاذبه ای که طعمهٔ ماهیگیر دارد، جنبهٔ دیگری را نیز نشان میدهد. یعقوب صحبت از زنا میکند. از اصطلاح ماهیگیر دور شده با بکار گرفتن اصطلاح زایمان، مرگ را نوهٔ رضایت امیال گناه آلود میشمارد. از آنجایی که گناه مرگ را میآفریند شکی نیست، چون از همان ابتدا گناه مرگ را همراه خود داشت. یك فاحشه همانگونه میل و اشتیاق را بر میانگیزد که طعمه، ماهی را جلب خود میکند. هر دو جاذبهٔ خود را

بکار میگمارند. وقتی در اندیشه و خیالات خود، به گناه با او موافقت میکنید، میل و خواست درونی شما است که راضی به گناه شده است. این گناهی است که در دل خود کرده اید و در واقع خیانتی است که به خدا کرده اید. آن دلخوشی و شادکامی درونی شما است که در انجام آنچه خدا منع کرده بکار گرفته شده است. همبستر شدن در افکارتان، یا به عبارت دیگر گناه درونی، با مرور زمان گناه خارجی را میزاید. نتیجتاً، می بینید امیالی که جلویشان گرفته نشده، با مرور زمان، گناه را ایجاد خواهند نمود. و نهایتاً، اگر گناه رشد کند، یعنی رسم زندگی شخص بگردد، سرانجام مرگ ابدی (نو ّه) را به بار خواهد آورد (رومیان ۶:۲۳).

خدا در کلامش عمداً جریان کار وسوسه را از شروع تا پایان نشان داده تا با مراحل مختلف آن آشنا بشوید، و نتیجتاً، جریان آن را در مراحل مختلفی که دارد قطع نمایید. حال این مراحل را قدری بیشتر گشایش میدهیم:

مرحله اول : همبستر شدن (درون دل)

اتفاقی روی میدهد. درون دلتان میل و اشتیاق شما نسبت به آن برانگیخته میگردد. شما متوجه آن میشوید که میتوانید جریان کار را قطع کنید قبل از آنکه در دل تبدیل به گناه بگردد. میتوانید مسیر افکارتان را از آنچه میل و اشتیاقتان به شما میگوید، تغییر داده به آنچه کلام خدا میگوید هدایت کنید (فیلیپیان ۴:۸). اما چنین نمیکنید، و بعکس اجازه میدهید تصور وخیالات شما امکان گناه را به کمال برسانند. شما بوسیلهٔ افکارتان در دل خود گناه را کرده اید، و به عبارتی افکارتان با آنچه میل و اشتیاق دارید همبستر شده است. نصف کار شیطان در اینجا انجام شده، چون شما در دل خود مرتکب گناه شده اید. این همان است که نویسندهٔ امثال راجع به آن صحبت میکند و نسبت به فکر کردن به زن خبیثه "در دلت مشتاق جمال وی مباش" (۶:۲۵) هشدار میدهد.

مرحله دوم : آبستن شدن (درون دل)

اگر اجازه ادامهٔ همبستر شدن در دل داده شود، آنوقت یقیناً تبدیل به گناه خارجی نیز خواهد شد. آنوقت در نظر خواهید داشت تا آن را عملاً اجرا نمایید. در این مرحله نیز امکان قطع جریان گناه را دارید. با توبه نسبت به رضایت درونی که به آن داده اید، و تدارك انجام کار نیك، میتوانید از خطرات بیشتر آن بگذرید. جسماً خود را از آن دور کنید، و افکار خود را متمرکز بر پاکی و قدوسیت خدا نگاه بدارید، و آنگاه تمایلات شما نیز سر به راه تازه و صحیح خدا خواهند گردید.

مرحله سوم : تولد (گناه ظاهری)

اعمال گناه آلود را میتوان از طریق قطع عضو نیز ریشه کن نمود (متی ۵:۲۸). با قطع کردن هر چه گناه را تسهیل و آسان میکند، میتوانید جلوی پیشروی آن را بگیرید. اگر چنین کنید، سر انجام (۱) آگاهی نسبت به تأثیری که تسهیلات گناه بر شما دارند را بدست میآورید. وقتی همهٔ آنچه به شما کمك میکند تا گناه کنید را شناسایی کنید، آنوقت میتوانید آنها را از سر راه خود بردارید، و گناه کردن برای شما غیر ممکن میگردد. (۲) وضعیتی را ایجاد میسازد که دیگر غیر ممکن است به همان طریق قدیم گناه کنید. در این خصوص، لازم است موانعی را نیز بر سر راه قدیم خود ایجاد نمایید(۵).

مرحله چهارم : مرگ.
لزومی ندارد راجع به این مرحله صحبت کنیم، چون برای شخص مسیحی، مرگ روحانی از طریق نجات از میان برداشته شده است. ایماندار واقعی در گناه نمیماند و توبه خواهد کرد (اول یوحنا ۳:۹ و ۱۰).

در خلاصه، میل و اشتیاق ما از فرصتی که برای ابراز آن ایجاد شده، بی درنگ استفاده میکند، و رویداد را تبدیل به وسوسه مینماید. آنوقت میل و اشتیاق همراه با آن رویداد همبستر شده و با هم والدین گناه میشوند. و در خصوص بی ایمانان، نهایتاً آنها را به مرگ روحانی نیز سوق میدهد.

همبستر و آبستن شدن

هر شخص مسیحی ظرفیت مقاومت در برابر گناه را دارد. بهترین موقع مقاومت نیز قبل از آن است که گناه در دل آبستن گردد. دل آنجایی است که شما زندگی خصوصی خود را در مقابل خود و خداوند دارید. آشنایی شما با آنچه برای شما جذاب میباشد و باعث تحریك میل و اشتیاق شما میشود، و مقابله با آن، جریان ایجاد گناه را قبل از وقوع قطع خواهد نمود. اما بدون آشنایی با آنچه شما را مجذوب خود میکند، خود را گول زده اید. توجه به آنچه یعقوب گفته بکنید : "برادرانِ عزیز من، فریفته مشوید". راه هایی که شما خود را گول میزنید کدامند؟
امروزه از طریق تلویزیون، روزنامه، مجلات و غیره، فرهنگی ساخته شده که به امیال و اشتیاق های شما میگویند: "برو دنبالش، عیبی ندارد، حق تو است!" ولی باید بیاد داشته باشید که شما هیچ حقی را ندارید، و هر چه که خوب است که دارید و یا خواهید داشت، هدیه ای است از جانب خدا. از یاد نبرید که حق، چیزی است که فقط مربوط به محکومیت انسان میباشد، و نه برکت. شما که مسیح را میشناسید میدانید که تنها حق شما جهنم بود، ولی به فیض خدا است که به بهشت خواهید رفت. معنی فیض این است که شما با وجود آنکه حقی نداشتید، به شما داده شد و به بهشت میروید.
میل و اشتیاق ممکن است خود را به شکل "نیاز" نیز در آورد و شما را آنگونه جذب نماید. اما بر طبق کلام خدا، نیازهای شما تعدادی بیش نیستند: "پس اگر خوراك و پوشاك و سرپناهی داشته باشیم، قانع خواهیم بود" (اول تیموتائوس ۶:۸). آنچه در واقع برای ما ضرورت لازم میباشد را عیسی مسیح گفت: "تنها یك چیز لازم است" و منظورش کلام مسیح بود (لوقا ۱۰:۴۲).
در قدیم مردم میگفتند "من به قاشق نیاز دارم تا غذایم را بخورم" و یا "به تَبَر نیاز دارم تا چوب را خورد کنم". آنها صحبت از نیاز های نسبی میکردند، و استفادۀ مشروعی از کلمۀ نیاز نیز بود. اما امروزه میگویند: "من نیاز به انجام آن را دارم". آنها آنچه خواستشان میباشد را با نیازشان مخلوط کرده اند. اگر نیاز به آن دارید، پس بدون شك باید آن را بدست نیز بیآورید. و در نتیجه، خواستن آن و بدست آوردن آن اشکالی ندارد. این فلسفۀ انسان گرایان است که میگوید: انسان موجود نیازمندی است که باید نیازهایش برآورده گردد، و اگر نگردد نمیتواند بخوبی عمل کند (اما مسیحیان "خوب" را آنگونه میشناسند که اطاعت از خدا است). نتیجه ای که این بینش ایجاد کرده، کلام سادۀ "من نیاز به ..... دارم" را عنوانی برای توجیه نمودن همه نوع گناه قرار داده است.

اگر بجای نیاز، کلمهٔ میل را استفاده کنید، تقریباً همیشه به حقیقت نزدیکتر خواهید شد. مسعود نیاز به عصبانی شدن را نداشت، میل به آن را داشت. مهین نیاز به پر خوری نداشت، میل به آن را داشت. هر دو وقتی تسلیم امیال خود شدند، گناه کردند. فلسفهٔ انسان گرایان خود را از هر مسئولیتی تبرئه مینماید. وقتی میل و اشتیاق خود را نیاز خود بپانگاریم، مقاومت در برابر جذبات و تحریکات آن مشکل خواهد بود. نتیجتاً در چنین روزگاری که اعمال درونی انسان غوغایی را بپا کرده، دانستن این حقیقت، که نیاز های درونی انسان نیست که او را به گناه میکشد بلکه میل و اشتیاق های درونی او است، اهمیت زیادی را دارد. روان شناسان و طرفداران آنها تأکید بر احساسات انسان میکنند، و میگویند: "اگر حس میکنید که خوب است، آنرا انجام بدهید". آنهایی که چنین نصیحتی را قبول میکنند، به سادگی طعمهٔ وسوسه میشوند. یعقوب نسبت به امیالی که خود را بشکل نیاز درآورده، هشدار میدهد. البته میل و اشتیاق بخودی خود عیبی ندارند، اما هیچوقت نمیتوانند بجای کلام خدا، راهنمای ما بگردند. هر گاه این دو با هم مغایرت دارند، میل و اشتیاق را باید رد کرد و اطاعت از کلام خدا را پیش کشید.

عیسی مسیح هیچ نوع امیال گناه آلودی را نداشت. وسوسه فقط از خارج به او حمله کرد. ما از این لحاظ فرقی را با او داریم. اما او مانند ما میل و اشتیاق را داشت. از این لحاظ شما نیز مانند او وسوسه میشوید که کارهای پارسای خود را از طریق ناسالم و یا در وقت نادرست و یا با مقصود غلط، انجام میدهید. حُقهٔ شیطان چنان بود که خواستهٔ موّجهی را، به طریق ناصحیح برآورده کند (متی ۴: ۱). وسوسه ای که میخواست بر عیسی وارد شود، تنها از خارج بود، و توکل به آن نمود که مجذوب امیال او گردد. اما وسوسه های ما، هم از بیرون ایجاد میشوند و هم از درون. شما مانند عیسی فقط یك راه را برای مقاومت در برابر وسوسه دارید، و آن بیان آیهٔ مناسبی است علیه آن، و اجرای هر چه در آن آیه امر شده است. وقتی دچار وسوسه میشوید که با شهوت به کسی نگاه کنید، شما باید این آیات را بیاد بیآورید "زنا مکن" (خروج ۲۰: ۱۴)؛ "زیرا که احکام چراغ و تعلیم نور است، و توبیخ تدبیر آمیز طریق حیات است. تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسیِ زبانِ زن بیگانه. در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو" (امثال ۶: ۲۳ تا ۲۵). در این آیات بطور واضح میبینیم که کلام خدا راه مقابله با گناهان جنسی است. یا وقتی دچار وسوسه انتقام میافتید، باید بیاد بیآورید :"ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند میگوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد"»" (رومیان ۱۲: ۱۹).

گناه

مرحلهٔ سوم گناه، اجرای عملی آن است. وقتی در دل خود گناه میکنید (گناه درونی)، هنوز امکان جلوگیری آن را دارید تا تبدیل به گناه عملی نگردد. البته در نظر خدا این دو فرقی را با هم ندارند، ولی از نظر اجتماعی، گناه بیرونی تأثیر بدتری را دارد. البته برای شخص دیگر، بهتر است که تنها در دل از او متنفر باشید تا آنکه به مراحل بعدی گناه ادامه داده و او را با مُشت و لگد هلاك سازید! هنگامی که گناه درونی را مرتکب شدید، هنوز فرصت برای توبه و قطع پیشرفت آن وجود دارد. اما وقتی تن به ادامهٔ جریان گناه بدهید و بیرون از خود آنرا ظاهر سازید، آنوقت مرتکب دو گناه شده اید (به خدا و به همسایهٔ خود)، و

وضع خود را برای خود در برابر خدا وخیم تر کرده اید.
وقتی در دل مرتکب گناه میشوید، (مانند افکار انتقام جویانه)، باید جویای آمرزش خدا بشوید. اما وقتی مرتکب گناه بیرونی (ظاهری) میشوید، (رفتاری بر خلاف شخص دیگر)، باید آمرزش خدا و شخصی که نسبت به او گناه کردید را جویا شوید.
اگر نسبت به گناه درونی توبهٔ واقعی انجام دهید، جلوی پیشرفت آن را به گناه بیرونی خواهید گرفت. توبهٔ واقعی، شامل جلوگیری پیشرفت گناه از طریق قطع تسهیلاتی که باعث تشویق آن میشوند، و طرح برنامهٔ انجام کارهای نیك در مقابل چشمان دیگران (رومیان ۱۲:۱۷) است. هنگام توبه، باید آموخت آنچه را که خدا گفته بزبان آورد و اجرا کرد.

سِنت آگِستین، نویسندهٔ معروف مسیحی، در رابطه با دعای خداوند چنین مینویسد:

"یا اگر وسوسه گر، زن زیبایی را پیش رویت آورد؛ اگر پرهیزکاری بر درونت بوده باشد، بر شرارت بیرونی غلبه خواهی نمود. پس بخاطر آنکه زن غریب از طریق طعمهٔ، تو را تسلیم خود نگرداند، با میل و اشتیاق درونی خود بجنگ؛ دشمن خود را به ظاهر نمی بینی، اما وجدان خود را می بینی. شیطان را نمی بینی، اما آنچه تو را جلب کرده را می بینی. پس حاکمیت بر آنچه به آن آگاهی داری را بدست بیآور. دلاورانه بجنگ، چون آنکه تو را احیا نموده قاضی تو است؛ او فهرست پیروزی های تو را در دست دارد، و تاج را برای تو حاضر کرده است. اما از آنجایی که بدون کمك از او بی شك شکست خواهی خورد: در دعا از او بخواه "و ما را در آزمایش میآور".

آگُوستین موضوع را بخوبی تشریح کرده است. در جای دیگر آن کتاب چنین ادامه میدهد:

من میدانم که حرف های مرا هنوز درك نکرده ای. پس به سخنانم توجه کن تا بفهمی. فرض کنیم طمع شخصی را وسوسه کرد، و او تسلیم وسوسه ای گردید (چون حتی کُشتی گیر ماهر نیز ممکن است دچار خشونت شود)؛ و نتیجتاً طمع بر او غالب شده و او را به عملی طمعکارانه وادار می نماید. یا شاید میلی بر او زور آور شده؛ هنوز او را به هرزه گری و یا زنا نکشیده، اما "با شهوت به زنی نگریسته" و گذاشته تا افکارش بر آن زن مستقر گردد و از آن لذت ببرد. با وجود آنکه جنگجوی خوبی است، به دشمن اجازه حمله را داده و در نتیجه زخمی شده است. اما رضایت کامل نداده، و میل و اشتیاق خودش را عقب رانده و با طعم تلخ اندوه، آن را تنبیه کرده. اما همان که لغزش را بخود راه داد، لازم است که بگوید "و قرضهای ما را ببخش"(۶).

آگُوستین بطور واضح سیمای درونی/ بیرونی گناه را نشان داده است. او پیکار برای حاکمیت بر امیال و اشتیاق های شخصی را لازم دانسته و آن را تشویق میکند. ضمناً گوشزد میکند که شما نمیتوانید در این

نبرد به تنهایی پیروز شوید، و نیاز به قدرت روح القدس دارید. به گفتۀ آگُوستین، باید با امیال و اشتیاق سرکش خود پیکار کنید. مسیحیان معمولاً فکر میکنند لزومی ندارد ایمانی که به خدا دارند فعال نیز باشد، و همان شناخت پیروزی مسیح کافی است. چنین آرامش گرائی ها باعث ناامیدی بسیاری شده است. خدا به ما امر کرده که به حرکت درآییم و عمل کنیم، و نه با تکیه بر قدرت خویش، بلکه با تکیه بر روح القدسی که درون ما است، که ما را قوت مقابله با گناه را از طریق اجرای کلام خدا میدهد.

خلاصاً مطالب

دیدن گناه بصورت مراحل مختلف سودمند میباشد، چون در آغاز هر مرحله، میتوان جلوی پیشرفت آن را گرفت. برای ما ایمانداران مرحلۀ آخر آن که مرگ روحانی است را عیسی مسیح از میان برداشت، و فقط مراحل اول و دوم را لازم است که به آن توجه نماییم. ما میتوانیم از زاییده شدن گناه، با بکار بردن کلام خدا آنگونه که عیسی مسیح عمل نمود، استفاده نماییم. گناه بیرونی (ظاهری) را میتوان با توبه به گناه دردل، و قطع تسهیلات آن متوقف نمود. (این نوعی سقط جنین است که بر همۀ فرزندان خدا لازم میباشد). از این نکات مجموعاً این را بدست میآوریم، که خدا ما را مسئول افکار، خیالات، اعمال و حرفهای مان میداند، و کس دیگری را جز خودمان مقصر گناهمان قبول نمیدارد.
آیا شما در دل خود گناه کرده اید؟ آیا توجه دارید گناهی که با آن مقابله نشده و نسبت به آن توبه نشده بالاخره گناه بیرونی را خواهد زایید؟ توجه دارید که تنها همان تمایل درونی شما به وسوسه، مایع نفرت خدا است؟ هیچکس دیگری ممکن است نداند که در افکار شما چه میگذرد (مزمور ۴۴:۲۱)، اما خدا میداند (اعمال ۱:۲۴) و نگران است.
مسیحی، در برابر گناه، از همان سر آغاز مقاومت کن، همانگونه که مسیح کرد. قبل از آنکه تبدیل به گناه درونی (در دل) بگردد، آن را قطع کن. آگُستین ما را چنین تشویق مینماید:

> به خدا دعا کنید تا شما را تسخیر کنندۀ بسازد . . . . نه تسخیر آن دشمنی که برون خود دارید، بلکه آن جانی که بر درون خود دارید . . . . از هیچ دشمنی که برون شما است خوف نداشته باشید. خود را تسخیر نمایید، و آنگاه دنیا را تسخیر خواهید نمود.

فصل چهارم
شما میتوانید بر شك و تردید های خود چیره شوید

مسائل روحانی را میتوان به دو دستهٔ مسائل اصلی و فرعی تقسیم کرد. در اینجا یعقوب به مسئلهٔ فرعی میپردازد. مسئلهٔ اصلی، آن است که مشکل نخستین را ایجاد میکند. مسئلهٔ فرعی، بخاطر رابطه ای که با مسئلهٔ اصلی دارد و ضمیمهٔ آن میباشد مشکلتر از اصلی حل میشود. بعضی مواقع وضع را بقدری بغرنج میکند که غیر ممکن است بدون حل مسئلهٔ فرعی، مسئلهٔ اصلی را بتوان حل نمود (یا آنکه لازم خواهد بود که به حل هر دو مسئلهٔ با هم پرداخت).

شك و تردید معمولاً مسئلهٔ فرعی است. دلیل آنکه صحبت از مسئلهٔ میکنم این است که یعقوب شك و تردید را مسئلهٔ فرعی عنوان کرده است. یعقوب میگوید اگر کسی از حکمت بی بهره است (مسئلهٔ اصلی)، دعا کند، اما اگر با دودلی دعا کند (مسئلهٔ فرعی) انتظار نداشته باشد که خدا به او حکمت بدهد. پس دریافت حکمت بستگی به برداشتن شك و تردید در دعا است. قبل از آنکه چیزی را از خدا بخواهید؛ باید دودلی را از میان بردارید.

بطوری که گفتم مسئلهٔ فرعی میتواند تبدیل به مسئلهٔ اصلی نیز بگردد. طبیعت مسائل چنین اقتضا میکند که تبدل به مسائل دیگر نیز بشوند. در واقع امکان دارد بقدری رشد کنند تا جلوی همهٔ پیشرفت روحانی شما را بگیرند و مانند اتومبیلی بشوند که وسط خیابان خراب شده و جلوی ترافیك را گرفته و تنها چاره، از سر راه برداشتن آن است.

یعقوب طریقی را که شك و تردید، سد معبر راه بدست آوردن حکمت میشوند را چنین شرح میدهد: "چنین کسی نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت". شك و تردید همه چیز را خراب میکند، چون رابطهٔ شما با خدا را قطع میکند. بعلاوه، بخاطر تأثیر گسترده ای که بر تمام زندگی شما میگذارد، شما را "در تمامی رفتار خویش ناپایدار" میسازد. و در نتیجه، بجای آنکه مسئلهٔ فرعی را دست کم بگیرید؛ چون در درجهٔ دوم قرار دارد، باید به مسئله (شك و تردید) فوراً رسیدگی نمایید، چون بر سر راه همه نوع پیشرفت شما واقع شده و آسیب زیادی را میرساند.

یعقوب میگوید:

یعقوب ۱

۵:"اگر از شما کسی بی بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می کند، و به وی عطا خواهد شد."

۶:"اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود."

۷:"چنین کسی نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت،"

۸:"زیرا شخصی است دودل و در تمامی رفتار خویش ناپایدار."

تردید و دودلی

من نمیدانم شما مشکل تردید را دارید یا نه، ولی یعقوب آن را مشکل رایجی میشمارد، و به همین خاطر در دو قسمت مختلف صحبت از آن کرده است (آیات ۶ و ۸). دودل بودن عکس وضع teleios (کامل) میباشد که یعقوب برایتان خواهان آن است. او شخصی که تردید دارد را بر درون خود تقسیم شده میداند، در حالی که شخصی که teleios میباشد، یکپارچه و کامل و در خود یکجور است. شخص دودل با خود توافق ندارد. امروز یك جور فکر میکند، و فردا جور دیگر. مسائل را دایماً بر درون خود سبُک و سنگین میکند وهیچوقت به نتیجه و تصمیم قطعی نمیرسد. او میان دو نظریهٔ مختلف لنگان در حرکت است، و گاهی به یك سو خم میشود و گاهی به سوی دیگر (اول پادشاهان ۱۸:۲۱). او بر هیچ جانبی ثابت قدم، وفادار، و پیگیر نخواهد بود.

در یك مسابقهٔ فوتبال میان دو تیم، فردی بود که هر وقت بازی کنان هر تیمی در بازی موفقیتی را کسب میکردند، جانب داری از آن تیم میکرد و کف میزد. بالاخره شخصی که کنار او بود، از او پرسید: "چطور است که شما جانب هر دو تیم را میگیرید؟" او در جواب گفت: "من از دهات آمده ام و شاید در سال موفق به دیدن بیش از یك مسابقه نباشم، و حال که شده ام، میخواهم طرفدار تیم برنده باشم!"

اشخاص زیادی هستند که بر هر دو جوانب شرط بندی میکنند تا اگر یکی نشد، دیگری بشود. این گونه اشخاص میان اطاعت از خدا و ادامه به گناه، خود را تقسیم کرده اند. اگر شما میتوانستید آنچه را که بخود میگویند بشنوید(همانگونه که خدا میشنود) میگفتند: "آیا درست است که زنم را نمیتوانم بخاطر دلیلی غیر از آنچه خدا گفته، طلاق بدهم؟"، "آیا دیدن عکس های لختی، واقعاً به من لطمه خواهند زد؟"، "آیا انضباط کلیسا واقعیت دارد، و من مجبورم دردسر آنرا تحمل کنم، یا آبهتر دنبال کلیسای دیگری بگردم؟" "شاید همجنس بازی واقعاً گناه نیست و ...." "آیا واقعاً خدا جوابی برای مسئلهٔ من دارد (دوم تیموتائوس ۳:۱۵-۱۷)، یا آنکه بهتر است برای اطمینان سراغ روانپزشك خوبی را نیز بگیرم؟"

یعقوب میگوید شخص دودل بخاطر جنجال درونی و بی ثباتی که بر درون خود دارد، از جایی به جای دیگر پرت شده، و آن بی ثباتی در نهایت دست ویرانگری را وارد تمام جوانب زندگی او خواهد کرد. اما قبل از رسیدگی به اثراتی که بی ثباتی دارد، نگاه عمیقتری به جنجالی که دودلی ایجاد میکند بکنیم. ببینید یعقوب راجع به این جنجال درونی چه میگوید:

<u>یعقوب ۱</u>

> ۶"اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود."

ما امروزه چنین شخصی را به اصطلاح "عُضو حِزب باد" میخوانیم. موج دریا مثال مناسبی است. چه چیزی میتواند ناثابت تر از موج دریا باشد؟ موج دریا تا ابد در حال تغییر قد و شکل خود میباشد. علاور بر این، موج دریا در پناه نفوذ هایی است که از بیرون بر آن وارد میگردد، و بطوری که یعقوب میگوید توسط آن "<u>رانده می شود</u>". هیچ قدرت درونی یا جهتی را از خود ندارد. توانایی پیش بردن خود را ندارد. امروز باد به این سو و آن سو میوزد و موج نیز زیر نفوذ آن حرکت میکند. فردا همه چیز شکل دیگری را خواهد داشت.

گرایشی که شخص دودل دارد چنان است که شبیه به آخرین شخصی میگردد که با او صحبت کرد. شما هیچوقت نمیدانید چه انتظاری را از او داشته باشید. او غیر قابل پیش بینی است. نمیدانید بار دیگری که با

او برخورد کردید، چطور خواهد بود. و جای تأسِف در اینجا است که او نیز نمیداند ماه و هفتهٔ دیگر، و یا حتی روز دیگر چطور خواهد بود و یا در چه سَمتی حرکت خواهد کرد. این نوع زندگی بسیار بغرنج و وحشتناك است. نه اطمینانی، نه جهتی، نه ثباتی، و نه وفاداری. همه چیز در حال تغییر است و تنها چیزی که ثابت است کیجی و آشفتگی است. آیا شما در خود دودلی را یافته اید؟
من خادم کلیسایی را میشناسم که هر وقت با رسم و مُد جدیدی در خدمت به کلیسا آشنا میشد، آن را بی گمان اختیار میکرد. زمانی شیفتهٔ راه Toronto Movement شده بود و هر آنچه مطالعه میکرد و میگفت، در آن خلاصه میشد. بعد تحت تأثیر جنبش و حرکت های دیگر قرار گرفت. این جنجالی که در او بود، باعث شد که اعضای بسیاری کلیسای او را ترك کنند، و بالاخره خود نیز منتقل به کلیسای دیگری شد. با وجود عطایای خوبی که داشت و تعلیم و تربیت عالی که بدست آورده بود، بخاطر آن دودلی که کماکان در او بود، خدمت مؤثری را بدست نیآورد. او توانایی رهبری را نداشت، چون مانند موج دریا بی ثبات بود، و بجای توکل بر روح القدسی که در او بود و عیسی مسیح که در میان اعضای کلیسای او در کار بود، خود را در پناه هدایت و رهبری "بزرگان" خود قرار داده بود.

<u>ایمان</u>

جانی که مانند موج آب میماند، در پناه نفوذ های خارجی است، و سرانجام دچار فاجعهٔ اختلال در تمام زندگی میگردد. تردید کننده همیشه در ترس بسر میبرد؛ او نمیتواند فقط خدا را بپذیرد و تنها بر کلام خدا تکیه کند. یعقوب مسئلهٔ او را ضعف ایمانش مینامد. او دائماً دنبال اطمینان میگردد، ولی آن را به دست نمیآورد. آنانی که ایمانشان ضعیف است، هیچوقت اطمینان را بدست نخواهند آورد. اطمینان پایه و اساس ایمان <u>نیست</u>، بلکه میوهٔ آن میباشد. این بینش دیگری است از یعقوب: وقتی شخصی را می بینید که <u>بطور کل</u> ("<u>در تمامی رفتار خویش</u>") ناپایدار میباشد، میتوانید دودلی را در او پیدا کنید.
برای دست آوردن به زندگی کامل، ایمان لازمهٔ حیاتی است. یعقوب نتیجهٔ حولناك زندگی که شامل دودلی است را اینطور بیان میکند:

<u>یعقوب ۱</u>
۷:"چنین کسی نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت،"

این مورد نه تنها در خصوص نجات صدق میکند بلکه مربوط به ایجاد یك زندگی مسیحی نیز میباشد. نجات فقط از طریق فیض است با <u>ایمان</u>. در جای دیگری یعقوب میگوید که ایمان بدون عمل مرده است (البته این آن ایمانی نیست که در اینجا از آن صحبت میکند). اینجا، یعقوب میگوید که اعمال (مانند دعا و غیره) بدون ایمان مرده اند.
ایمان نه تنها لازمهٔ نجات است بلکه مربوط به همهٔ جوانب زندگی مسیحی میگردد. عیسی مسیح میگوید: "<u>پس به شما میگویم، هر آنچه در دعا در خواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را دریافته اید، و از آن شما خواهد بود</u>." (مرقس ۱۱:۲۴). یعقوب همان را به صورت دیگری میگوید: اگر ایمان نداشته باشید، دریافت نخواهید کرد.
اگر زندگی شما آشفته و نابسامان است، ممکن است دلیل آن کم ایمانی شما است. از خود بپرسید، <u>آیا</u>

واقعاً کلام خدا را بطور کل قبول دارم؟ آیا اطمینان از نجات خود دارم؟ آگر اطمینان ندارید که نجات یافته اید، قبل از هر چیز آن را برای خود روشن نمایید. گناه خود را تشخیص بدهید و قضاوت خدا را نیز در خصوص آن تصدیق کنید. عیسی را بعنوان نجات دهندۀ خود بپذیرید، و قبول کنید که در هنگام آویخته شدن بر صلیب، تأدیب گناهکارانی چون شما را بخود گرفت. به او بگویید: "خدای من، من قبول دارم که تو بخاطر من مردی". به کاری که او برای شما بر روی صلیب انجام داد متکی شوید، و تمام رفاه آیندۀ خود را به او بسپارید، و آنگاه نجات را دریافت خواهید کرد. خدا را شکر.
اگر هم اکنون مسیحی هستید، از خود سؤال کنید: "چقدر قابل اعتمادم؟ آیا به وعده های خدا آنقدر اطمینان دارم که تنها به آنها تکیه کنم، حتی صرف نظر از نتیجه ای که به بار میآورند؟ آیا ایمان من بقدر کافی ثابت و استوار هست تا توانائی تشخیص خوب و بد را داشته باشم، و مرا قادر سازد تا در صورت لازم مخالفت خودم را ابراز نمایم بدون آنکه تحت نفوذ آنچه میبینم و میشنوم قرار بگیرم؟ یا آنکه، هم به دنیا وقت کافی برای ابراز عقایدش میدهم و هم به خدا؟ آیا جانب هر دو را میگیرم؟ آیا آن شخصی هستم که کمبود زیادی را دارد چون بخاطر کم ایمانی "نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت،"؟
اگر ایمانتان کم است، احتمالاً وقت کافی برای مطالعۀ کلام خدا صرف نکرده اید، و یا آن را بطور صحیح مطالعه نکرده اید(۷). شاید بطور دائم به کلیسایی که کلام خدا را آموزش میدهند نرفته اید و از خواست خدا و قاطعیت وعده هایش آشنا نشده اید. منظور من از عنوان این دو دلیل برای کمبود ایمان شما، این است که خدا خود فرموده که ایمان را از طریق کلامش ایجاد میکند: "زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خدا است به ظهور می رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایۀ ایمان است" (رومیان ۱:۱۷). ایمان یعنی اطمینان داشتن به خدا. ولی چطور میتوانید به او اطمینان داشته باشید وقتی نمیدانید چیست که به شما گفته است. اگر کمبود ایمان را دارید، اولویت های روزانۀ خود را بررسی کنید، و وقت کافی برای مطالعۀ دائم کلام خدا و شنیدن موعظۀ کلامش فراهم سازید. ایمان بقدری لازم است، که بدون آن نمیتوان خدا را خوشنود ساخت (عبرانیان ۱۱: ۶).

ناپایداری

اگر شخص دودلی هستید، تمام زندگی شما تحت تأثیر آن دودلی قرار خواهد گرفت. حال ببینیم این ناپایداری که یعقوب از آن سخن میگوید چیست؟ کلمۀ ناپایدار در زبان اصلی یونانی اشاره به "مختل کردن - آشوب و بی نظمی - جنجال و سردرگمی" میکند. نتیجتاً میبینیم که موج دریا تصویر شایسته و مناسبی است. یعقوب زندگی را نشان میدهد که شامل اضطراب و نگرانی است، و بدون مقصود و هدف.
اگر شباهتی را در خود میبینید، این اضطراب بر آنانی که در کنار شما هستند نیز اثر میگذارد. آنوقت اعضای فامیل شما نمیتوانند روی شما حساب کنند، کلیسای شما بی بهره خواهد ماند، و نهایتاً بخاطر بی تصمیمی و ناپایداری ممکن است شغل خود را نیز از دست بدهید. بخاطر ناپایداری، سربار همه کس میشوید، حتی برای خود.
اگر به وعده های خدا شك دارید، به فرمان های او نیز بی اطاعتی خواهید کرد. اجرای فرامین خدا همیشه آسان نیست، و بازتاب اطاعت از آن در دنیایی که مخالف با او است، همیشه خوشایند نیست. نتیجتاً، ایمان شما بستگی به اطمینانی دارد که به خدا و کلامش وعهد با او دارید. شکاکان آنچه را که لازمۀ

اطاعت میباشد را ندارند، و دائماً طفره میروند. بسیاری از آنها اشتباهاً فکر میکنند، به نقل از گفتهٔ معروف: "کاچی بعض هیچیه"، ایمان کم نیز بهتر از "هیچیه". اما این حقیقت ندارد. خداوند جلال خود را با دیگری قسمت نمیکند. ایلیای نبی چنین میگوید: "و ایلیا به تمامی قوم نزدیك آمده گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهُوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بَعل است، وی را پیروی نمایید!»" (اول پادشاهان ۱۸: ۲۱).

اگر خدا گفته که نمیتوانید به دلیلی غیر از آنچه فرموده طلاق بگیرید، پس موضوع تمام است. در فکر امکانات دیگر نباشید، چون غیر ممکن است. دست از "اما" و "اگر" و "شاید" ها بردارید. بجای آن دست به کار آنچه لازمهٔ بهبودی و پیروزی ازدواج شما میگردد بشوید. اگر کلام خدا نشان میدهد که زمان اجرای انضباط کلیسا فرا رسیده، در اجرای آن تأخیر نکنید. از آیندهٔ آشفته و نابسامان گریزان نباشید. آنگونه فکر نکنید که اگر کاری را نکنید، مسئله خود بخود حل خواهد شد. خیر، خود بخود حل نخواهد شد. بجای آن، فرمان عیسی را در متی ۱۸: ۱۵ (و جای دیگر) مطالعه کنید، و آنچه لازم میباشد را انجام دهید. فکر دوری از کلیسا و رفتن به کلیسای دیگر را از خود دور کنید. خدا حرف خود را زده، و شما که هستید که به حکمت کلام او شك میکنید؟

ولی شخص دودل نمیتواند اینها را بپذیرد. و او را کسانی تشویق میکنند که اعتقاد دارند کلام خدا "زیادی ساده" است و نمیتوان آن را در دنیای "پیچیدهٔ امروزه" دنبال کرد. همه چیز باید پیچیده باشد تا مورد قبول واقع گردد. بسیاری از آنچه امروز "علم و دانش" نامیده میشود (همچنین رهبری بعضی از کلیساها)، بنظر میرسد که میوهٔ دودلی است. البته مشکلاتی هست، اما کلام خدا بقدر کافی واضح است تا شاگرد ساده و صادق بتواند خواست خدا را بشناسد، و با ایمان به آن متکی باشد و با آن زندگی کند. خدا نمیخواهد ایمانداران در راه روحانیشان بخود پشت پا بزنند، و در پیچ و خم های زندگی دائماً خود را تکذیب کرده و زندگی متناقضی را داشته باشند.

منشاء عمدهٔ ضعف و آشفتگی در کلیسای امروزه دودلی است. اگر در زندگی خود ناپایداری را می بینید، دلیل آن به احتمال زیاد دودلی است. اگر اینطور است، لازم است هر چه زودتر آنرا از میان بردارید.

مسئله را چگونه حل میکنیم؟

شاید بگویید: "یعقوب راجع به من صحبت میکند. درونم شك و تردید و ترس را دیده ام و زندگی من ثابت نیست. برای ضعف ایمانم چه میتوانم بکنم؟"

من قبلاً اهمیت مطالعهٔ وفادارانهٔ کلام خدا، و حضور دائم در مراسم کلیسا را متذکر شدم. اما موارد دیگری نیز هست. یعقوب چنین میگوید:

یعقوب ۴

۸ : "به خدا نزدیك شوید، که او نیز به شما نزدیك خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاك کنید، و ای دودلان، دلهای خود را طاهر سازید."

۹ : "به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید. خندهٔ شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.

۱۰: "در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند."

اگر کلام خدا را مطالعه کنید، مانند آیاتی که ذکر شده، آنوقت راه حل مسئله را خواهید یافت. علاوه بر این، متوجه خواهید شد که کلام خدا آنچه باید انجام بدهید تا به راه حل برسید را نیز فاش نموده است.
برای آنکه از زیر بار بی ایمانی و آشفتگی که ایجاد میکند خلاصی یابید، باید توجه داشته باشید که دودلی و بی ایمانی مسئلهٔ عقلانی یا خردمندی نیست، بلکه مسئلهٔ اخلاقی است(۸). شك و تردید به خدا همیشه مسئلهٔ اخلاقی بوده، هرچند معطوف به حکمت و یا حقانیت او باشد. وقتی ادعا میکنید که به او ایمان دارید ولی چشم و دلتان را بر جای دیگری میگذارید، این مسئلهٔ اخلاقی است.
علاوه بر این، ایمان و دعایی که با ایمان میکنید نیز بیفایده میماند، چون گناه توبه نشده در زندگی شما وجود دارد. وقتی با گناه بازی میکنید (یا با امکان گناه)، وقتی صلاحیت فرامین خدا را با راه و روشهای مختلف دنیوی آمیخته میکنید، وقتی بی اطاعتی را توجیه مینمایید، کاری را میکنید که شخص دودل میکند.
چون دودلی گناه میباشد، چارهٔ آن توبه است. این چیزی است که یعقوب تعلیم میدهد (یعقوب ۴: ۸ تا ۱۰). فرمان اضطراری به توبه صادر شده. اگر شما آنطوری که او نشان داده دودل میباشید، پس این راهنمایی او مربوط به شما است. سه کار را باید انجام بدهید:

۱. باید قبول کنید که از خدا دور شده اید. هر چه انسان دورتر از او به گشت و گذار بپردازد، گیج تر خواهد شد. پس در دعا "به خدا نزدیك بشوید". دوستی صمیمانهٔ خود را با خدا مجدداً برقرار نمایید:

یعقوب ۴

۴:"ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد."

شما بخود اجازه داده اید تا افکار و روش و ارزش های این دنیا شما را هدایت کنند. خود را با توجه داشتن به راه خدا و راه این دنیا و تضادی که میانشان هست گیج کرده اید (اشعیا ۵۵: ۸ تا ۹).
آنچه را که دنیا تبلیغ و تشویق میکند را یاد گرفته اید که دوست بدارید، با وجود آن که خود میدانید اکثر آنها را خدا تأیید نمیکند. پس سعی کرده اید که این دو را با هم ترکیب نمایید، ولی متوجه شده اید که با هم متصل نمیشوند، و آنوقت آنگونه که معمول است راه و روش های این دنیا پیروز شده اند. کلام خدا را به تدریج کمتر میخوانید چون گناهتان را به یادتان میآورد. کمتر نزدیك به خدا میشوید، چون مرتکب گناه زنا کاری با این دنیا شده اید (یعقوب ۴: ۴). بی دلیل نیست که گیج و سرگردان شده اید؛ دودلی شما را فرا گرفته است. ابتدا باید تشخیص بدهید چه قدر از پدر خود دور شده اید، و چقدر این موضوع برای شما سزاوار اهمیت میباشد.
۲. وقتی به خدا نزدیك میشوید، با فروتنی نسبت به گناهی که کرده اید توبه کنید و از او بخواهید شما را ببخشد. اشخاصی میگویند وقتی یك بار از خدا درخواست بخشش نمودید، دیگر لزومی ندارد دوباره بخشش او را بطلبید. میگویند وقتی میگویید: "خدا را شکر که همه زیر پوشش خون عیسی واقع شده" کافی است و میتوانید با شادمانی راه خود را پیش کشیده بروید. اما آیا این

چیزی است که یعقوب میگوید؟ البته که خیر!
درست است که با کاری که عیسی مسیح بر روی صلیب انجام داد، از لحاظ قضاوت خدا بخشوده شده اید. دیگر هر وقت مرتکب گناه میشوید خدا شما را به دادگاه نمیبرد. شما دوباره نجات را کسب نمیکنید. اما این بخششی است قضایی، یعنی بخششی که از جانب خدا بعنوان قاضی صادر شده است. بخشش دیگری نیز هست که عیسی مسیح راجع به آن صحبت نمود، و آن بخشش پدرانۀ خدا است. این بخششی است که یعقوب از آن صحبت میکند، و بگونه ای واضح در طریق دعایی که عیسی مسیح آموخته نشان داده شده است. میفرماید: "و قرضهای ما را ببخش" (متی ۶:۱۲). این را در جواب شاگردانش که میخواستند مُدلی را برای دعا کردن پیدا کنند داد، و گفت "پس شما اینگونه دعا کنید ...". علاوه بر این، این تنها درخواستی از خدا است که عیسی گسترش داد.

عیسی میگوید:

> زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید.
> اما اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.
> (متی ۶:۱۴ و ۱۵)

توجه کنید که دعای عیسی مسیح خطاب به پدر میباشد، و در خصوص گناهی است که فرزندانش مرتکب به آن شده اند(آیات ۱۴ و ۱۵). نتیجتاً می بینید که بخشش قضایی خدا، که سرنوشت جاودانی شما را معلوم میسازد، یك بار و برای همیشه است، اما بخشش پدرانۀ خدا که نزدیکی ومصاحبت با او را فراهم میآورد موضوع دائم و همیشگی است.
۳. شما باید موضوع توبه به گناه را جدی بشمارید و با فوریت به امر صادر شدۀ خدا پاسخ بدهید. آنچه یعقوب در آیۀ ۹ گفته تنها ابراز احساسات نیست (هر چند که شامل آن نیز میتواند باشد). آنچه منظور یعقوب میباشد، توبۀ اصیل و واقعی است. توبه ای است که انسان را از خفتگی روحانی بیدار میکند و نسبت به کاری که کرده غمگین و پشیمان مینماید. کلاً تأکید بر جدّیت و فوریّت موضوع شده است.

یعقوب میگوید وقتی مسئله را شناسایی کردید، نگذارید در انجام حل آن وقفه ایجاد گردد. نگذارید چیزی حواس شما را پرت کرده و مانع نزدیکی مجدد شما با خدا بگردد. از دیدن تلویزیون چشم بپوشید، و اگر لازم باشد قرار های قبلی خود را لغو کنید. بگذارید آن رنج و عذابی که بخاطر دوری از خدا نصیب شما شده، شما را از لذتهای این دنیا که امکان سرپوش گذاشتن بر وخامت اوضاع را دارند، دور نگاه دارد، تا مسئله را حل کرده و بتوانید مجدداً در پیشگاه خدا حضور یابید. بخشش خدا را بجویید ("دلهای خود را طاهر سازید")، و بخشش هر کس دیگری که به او بدی کرده اید را نیز جویا شوید ("دستهای خود را پاك کنید"). اعتراف کنید که گناه کرده اید، و بار دیگر، خدا مانند پدر به شما نزدیك خواهد شد. بخاطر بی وفایی خود نسبت خدا، و شك و تردید نسبت به حکمت او، و بی میلی نسبت به پیروی کامل از عیسی مسیح، توبه کنید، و با ایمان کامل همۀ راه های خود را مختص او نمایید.

فصل پنجم
شما میتوانید به طریق مؤثر دعا کنید

" من راجع به آن دعا کرده ام ولی هنوز اتفاقی نیافتاده است"

این حرفی است که از مسیحیان بسیاری شنیده ام. من در جواب میگویم:

"خوب آنکه غیر عادی نیست".

آنوقت بحث راجع به دعاهایی که به هدر میروند و یا بطور منفی به آنها جواب داده میشود آغاز میگردد. وقتی مسیحیان آن را میشنوند، تعجب میکنند، چون آنچه تا بحال بنظر روالی اتوماتیك بنظر میرسید را، بگونهٔ دیگری میبینند.
شاید شما نیز احتیاج به اطلاعات بیشتری راجع به دعا داشته باشید. شاید شما نیز تعجب کرده اید که دعا را میتوان به هدر داد. در خصوص دعا، یعقوب اشاره به موضوعاتی میکند که مربوط به درون ایماندار است؛ یعنی طریقی که به حضور خدا میآید و موقعیت روحانی که دارد. یعقوب بیش از هر نویسندهٔ کلام خدا، موضوع به هدر رفتن دعا را آشکار کرده است.
شاید تعجب کنید که بسیاری از ایمانداران فکر میکنند خدا مجبور است به دعاهایشان پاسخ بدهد. و بسیاری معتقدند که خدا باید جواب مثبت نیز بدهد، و تعدادی فکر میکنند که خدا مجبور است دعایشان را <u>به طریق</u>، و <u>در زمان</u>، و <u>شرایط</u> خودشان جواب بدهد. یعقوب میگوید اینگونه افکار صحیح نیستند. یعقوب چشمان ما را نسبت به دعا باز میکند. بسیاری از مسیحیان فکر میکنند که دعاهایشان قدرت جادویی دارد. و بسیاری که تشویق شده بودند خدا جواب دعا را میدهد و دریافت نکردند، دلسرد شده و ایمانشان را رها کرده اند.

<u>دعای به هدر داده شده</u>

اگر دعای میلیون ها مسیحی که در سرار جهان هستند، تنها یك روز مؤثر واقع میشد، دگرگونی عجیبی در جهان ایجاد میگردید. چطور میتوانید مُعتقد باشید که همهٔ دعا های مسیحیان مؤثر واقع میگردد، در صورتی که چنین پیش آمدی رخ نداده است؟ قدر مسلم، یا دعا های زیادی بی اثر میباشند، یا وعده هایی که در خصوص دعا داده شده حقیقت ندارند. از آنجایی که مسیحیان قسمت دوم را قبول ندارند، نتیجتاً باید قبول کرد که بسیاری از دعا ها به هدر داده میشوند.
کلام خدا به دفعات صحبت از به هدر دادن دعا میکند. در امثال ۲۹:۱۵، میخوانیم: "<u>خداوند از شریران دور است، اما دعای عادلان را می شنود</u>." اینجا بدون تردید، خدا میفرماید که به دعای بی ایمانان جواب داده نمیشود. یهودیان دوران مسیح، این موضوع را میدانستند (یوحنا ۳۱:۹). بی ایمانان هیچ حقی بر تخت فیض ندارند. دسترسی به خدا از طریق عیسی مسیح مُیسر گردید، اما تنها برای آنانی که به او ایمان

میآورند (امثال ۲۸:۱ و ۱۵:۸ و ۲۱:۲۷).
عیسی مسیح در مثال فریسی و باج گیر، میگوید آن فریسی بخودش دعا کرد (لوقا ۱۸: ۱۱). دعای او به خدا نرسید. مانند بادکنکی بود که به بالا میرود و به سقف برخورد میکند و همانجا میماند. دعای او ناکام ماند چون در واقع دعایش به خدا نبود، بلکه بخاطر اعمال خوب خودش بود. در اول پطرس ۳:۷، خدا میفرماید که به دعای شوهرانی که رفتار بدی با زنانشان دارند گوش نمیدهد. رابطهٔ خوب با خدا مستلزم داشتن رابطهٔ خوب با زن خود است. داشتن رابطهٔ خوب با خدا بستگی به داشتن رابطهٔ خوب با اعضای فامیل خود دارد. شوهر موظف میباشد با زن خود آشتی نماید و رابطهٔ خوبی را با او داشته باشد. در غیر اینصورت، پطرس میگوید: "مبادا دعاهایتان مستجاب نشود". در این مورد به ملاکی ۲:۱۳و۱۴ نیز رجوع نمایید. حال به تعداد زن و شوهران مسیحی که حاضر به حل مسائل خود نبوده اند، و در آن خصوص دعا کرده و انتظار جواب را نیز داشته اند فکر کنید، و آنوقت متوجه مسئله میشوید. مشاوران کلیسا به زن و شوهرانی که مسائل و مشکلاتی را میان خود دارند میگویند: "در مورد مسئلهٔ خود دعا کنید". چنین راهنمایی مطابق با کلام خدا نیست. حقیقت این است که در وضعیتی نیستند که دعا کنند. اگر دعایشان اعتراف به گناه و توبه و تمایل به ایجاد تغییرات لازم نباشد، دعایشان به هدر رفته است.
کلام خدا شرایط لازم را برای دعایی که موفق است نشان داده است. بطور مثال، خدا میفرماید هر که فریاد فقیران را گوش ندهد، فریاد خودش نیز بگوش خدا نخواهد رسید (امثال ۲۱:۱۳). خدا دعای آنهایی که پشت به فرامین خدا میکنند را "مکروه" میخواند (امثال ۲۸: ۹). نویسندهٔ مزمور میگوید: "اگر بدی را در دل خود منظور می داشتم، خداوند مرا نمی شنید" (مزمور ۶۶:۱۸). پس از خواندن آنچه یعقوب راجع به وسوسه و گناهی که در دل انجام میشود نوشته، تصور کنید چه مقدار از دعا ها بخاطر گناهان درون دل به هدر رفته است! در همین رابطه، به آنچه خدا به اسرائیل گناهکار میفرماید گوش دهید: "هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است" (اشعیا ۱: ۱۵). "لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود" (اشعیا ۵۹: ۲). آیا امکان ندارد که چنین وضعی در حال حاضر نیز صدق کند؟
یعقوب در جای دیگری نیز راجع به دعای هدر رفته صحبت کرده است. قبلاً دیده ایم که شخص دودل "نیندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت" (یعقوب ۱:۷). آنهایی که ایمانشان ضعیف است دعایشان به هدر میرود (آیهٔ ۶). یعقوب همچنین میگوید:

یعقوب ۴

۲:"حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به کف نمی آرید. از طمع مرتکب قتل می شوید، اما باز به آنچه می خواهید نمی رسید. جنگ و جدال برپا می کنید، اما به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید!"
۳:"آنگاه نیز که در خواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید."

از این آیات چنین استنباط میشود که به همهٔ دعا ها جواب مثبت داده نمیشود. اما شما امکان آنرا دارید که دعایتان مؤثر واقع بگردد. این ماورا امکانات شما نیست.

تشویق به دعا

من تابحال تعداد معدودی از اشکالات دعا را ذکر کرده ام. بقیهٔ را در جای دیگری که راجع به شرایط و صلاحیت دعای مؤثر صحبت میکنم، ذکر خواهم نمود.

"مرا ناامید کردید! اگر اکثر دعا های انجام شده بگوش خدا نمیرسند(۹)، پس دعا کردن چه فایده ای دارد، چون دعای من نیز احتمالاً بگوش خدا نخواهد رسید. امکانات بر خلاف من میباشند."

خیر! خدا شما را از طریق یعقوب تشویق به دعا میکند. لازم نیست شما پولس یا الیاس بوده باشید تا دعای شما مؤثر واقع گردد. در واقع وقتی یعقوب از دعای الیاس تعریف میکند (یعقوب ۵: ۱۷ و ۱۸)، میگوید الیاس انسانی بود مانند شما، با تمام مسائل و مشکلات و مسائل عاطفی که شما دارید. با وجود آنکه شکست های زیادی را داشته اید، شما نیز در این مسابقهٔ روحانی جای خود را دارید. شما نیز میتوانید دعای مؤثری را داشته باشید.
یعقوب میگوید:

یعقوب ۱
۵: "اگر از شما کسی بی بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می کند، و به وی عطا خواهد شد.

این کلمات به این منظور بکار برده شده تا شما را تشویق به دعا کنند. یعقوب تشویق میکند که برای آنچه کمبود دارید دعا کنید "و به وی عطا خواهد شد". سلیمان خواستار حکمت و بصیرت بود، و آن را دریافت کرد (اول پادشاهان ۳: ۹). و به خاطر آنکه با درستی درخواست کرد؛ نه بخاطر آنکه خود از آن بهره ببرد بلکه بتواند با استفاده از آن مردم را خوب اداره کند و خدا را جلال بدهد، خدا نیز به وی آن را عطا کرد، و "به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود" (اول پادشاها ۳: ۱۲تا ۱۴).
یعقوب شما را به دعا تشویق میکند و میگوید آنچه کمبود آن را دارید خدا خواهد داد: "و به وی عطا خواهد شد" (۱: ۵). مسئله آن نیست که خدا نمیخواهد شما چیز های خوبی را داشته باشید، یا او خسیس است. این دلیل بر آن که دعاهای زیادی به هدر میروند نیست. مسئله اینجا است که خدا میخواهد بیش از آنچه از او میخواهید در یافت کنید را به شما بدهد. معهذا این وعده: "و به وی عطا خواهد شد"، مانند آن که در یوحنا ۱۴: ۱۳ و ۱۴دیده میشود، فاقد شرط نیست. خدا جواب خواهد داد، اگر یا هنگامی که شرایط او را اطاعت کردید. اوست که شرایط را تعیین کرده، نه من و شما.
یکی از شرایط دعا را در یعقوب ۱: ۶ میخوانیم:

یعقوب ۱
۶: "اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود."

خدا قول داده که آنچه لازم میباشد تا شما را کامل کند را به شما خواهد داد. اما قول او شامل چیز های دیگر نمیشود. اگر شما کامل نشدید، تقصیر با او نیست. یا آنچه را که برای کامل شدن نیاز دارید را درخواست نکردید، و یا به طور صحیح آن را درخواست نکردید، تقصیر با او نیست.
یعقوب از طریقی که خدا به دعا جواب میدهد: "سخاوتمندانه و بدون ملامت" (آیهٔ ۵)، شما را تشویق به دعا میکند. کلمهٔ سخاوتمندانه یعنی فراوانی و گشاده دستی. بیش از آنچه طالب شده، داده میشود. تشویق دیگر "بدون ملامت" است. چند بار شده که چیزی را از کسی دریافت کرده اید، اما به طریقی آن را به شما دادند که کاش نمیدادند؟ بعضی اشخاص وقتی چیزی را به شما میدهند، زخم زبان را نیز شامل آن میکند، و یا شما را بیاد همهٔ آنچه قبلاً بشما داده اند میاندازد. اما خدا چنین نمیکند.
آنچه یعقوب گفته، برای فرزندانی که مرتکب گناهی شده اند، و یا از خدا روی گردان شده اند، چون از موقعیتی که در برابر پدرشان دارند اطمینان ندارند، تسلی بخش است. راه رسیدن به خدا با کار انجام شدهٔ عیسی مسیح باز است. به همین دلیل در نام عیسی دعا میکنیم. حرف های یعقوب باید شما را تشویق کند که دعا کنید. خدا قول داده که جواب دعاهای شما را خواهد داد، و بدون کم کاست و یا سرزنش و عیب جویی. از این بهتر چه میخواهید؟ پس دیگر چرا برای دعا مردد هستید؟ چیست که جلوی جواب دعای شما را گرفته؟ چه چیزی را خواسته اید که باعث شده دعای شما مؤثر نگردد؟ ما باید این سؤالات را تا جایی که یعقوب جواب داده نیز، پیگیری نماییم.

طریق دعا کردن

دعا بخاطر دریافت حکمت (یا هر چیز دیگری) لازم است، اما شرایطی نیز برایش موجود میباشد. تا زمانی که این شرایط را برآورده نکرده اید، انتظار نداشته باشید خدا آنچه خواسته اید را به شما بدهد (یعقوب ۱:۷). بیاد داشته باشید، وقتی دعا به هدر میرود، مسئله همیشه با خود انسان است نه با خدا.
صورت شرایط یعقوب جامع و کامل نیست، اما آنچه حائز اهمیت است تمرکزی است که بر شرایط مربوط به دل میکند. مجموعاً، آنچه یعقوب نشان داده این است که خدا توجه به طریق برخوردتان با او، وضع روحیتان، و رابطه ای که با او دارید میکند. میبینید که یعقوب توجه به آنچه بر درون میگذرد کرده، و بخاطر مؤثر نمودن دعا، آنچه بر درون ایماندار میگذرد را مورد نظر قرار داده است.
دعا نه شیوه و روش خاصی را دارد و نه فرمول بخصوصی. طلسم جادوگری نیست، و یا دارای کلمهٔ رمز و وردی مانند "در نام عیسی" نمیباشد. رسم و تشریفات خاصی را ندارد و نه ساعت ها جان کندن در مقابل خدا. خیر، آنچه لازم است برآورده شود مربوط به دل میباشد. یعقوب اشاره به چهار مورد میکند که باید در موقع دعا برآورده شوند:

۱. با ایمان درخواست کنید (۱: ۵ تا ۷)
۲. بخاطر دلایل صحیح درخواست کنید (۴: ۲ و ۳)
۳. بطور مشخص و با تمام وجود درخواست کنید (۵: ۱۶ و ۱۷)
۴. در رابطهٔ صحیح با خدا درخواست کنید (۵: ۱۶)

۱. با ایمان درخواست کنید

احتیاجی نیست راجع به این موضوع در اینجا صحبت بیشتری کنم چون در بحث قبل پیرامون آن دودل شکاکی که رفتارش کاملاً خلاف ایمان میباشد، صحبت کرده ام. معهذا شاید یکی دو مورد دیگر نیز کمك کنند.
ایمان شامل دانستن وعده های خدا است و اطمینان به آنکه این وعده ها صحت دارند. در این رابطه شخص دودل کم میآورد، چون به چیزی اطمینان ندارد. به همین خاطر دنبال همه چیز هست و یك پایش اینجا و دیگری آنجا است. اما همۀ این چیزها وقتی روشن میشوند که قسمت سوم ایمان را مورد مطالعه قرار میدهیم، یعنی علاوه بر دانش و پذیرش خدا، اعتماد نیز لازم میباشد.
کافی نبود که الیاس بگوید یهُوه خداست و نه بَعل. لازم بود مردم چنین اعلامی را قبول کرده و همه گونه وابستگی به بعل را نیز قطع نمایند (دعا ها، رسم ها، مذبح ها، باغ های میوه، و تمام آنچه در استفادۀ پرستش بعل قرار میگرفت، همه را میبایست از خود دور نمایند). لازم بود تنها به یهُوه اعتماد داشته باشند (متکی و حساب کنند) و تنها او را پرستش نمایند.
داشتن ایمان از نظر کلام خدا، دوری از بتها و خدمت به خدای زنده و حقیقی است (اول تسالونیکیان ۱:۹). بتهای امروزۀ ما عُمدتاً متشکل از نقطه نظر ها، مرام و مسلك ها (ideology)، روشهای گوناگون، جنبش ها، و افرادی که بجای خدا متکی به آنها هستیم میباشند. اگر بعنوان مثال، کلام خدا به شما میگوید که دعوای خود را با ایماندار دیگر به دادگاه نبرید، بلکه از طریق انضباط کلیسا خواهان قضاوت بشوید (اول قرنتیان ۶)، اگر وکیل مدافع را بعنوان قوای کمکی قبول کنید، اطمینان به خدا نکرده اید. چنین عملی نشانۀ شك و تردید درونی نسبت به کفایت خدا است.
پس ایمان یعنی اعتماد، وابستگی، و اتکا به خدا و به کلام او. چنین ایمانی را وقتی در هنگام دعا واقعاً متکی به او بکار برید، جوابش آشکار خواهد شد. متکی بودن به خدا بگونه ایست، که به فرض اگر خدا شکست خورد، شما نیز حاضرید همراه با او شکست بخورید. بقدری بر خدا حساب میکنید، که تمام دروازه های دیگر را بر روی خود میبندید.
برای دعا چنین ایمانی را احتیاج دارید. شخص دودل شك دارد که دعا عمل میکند. و میگوید در صورتی که عمل نکرد، به راه و روش دیگر (دنیا) متوسل میشوم. در صورتی که آن راه و روش دیگر را خدا بُت خوانده، آن را در ترازی برابر با خدا قرار میدهد. اعتماد خود را به هر دو سپرده است. و نهایتاً آن راه و روش دیگر جای خدا را خواهد گرفت، چون خدا جلال خود را با دیگری سهیم نمیشود (اشعیا ۴۲:۸و ۴۸:۱۱). خدا آنجا را ترك میکند، و بالاخره آن راه و روش دیگر نیز ناموفق خواهد ماند. در نتیجه، ایمان یعنی اتکای تنها به خدا و به کلام او.

"پس اگر برای رفع کسالت دخترم دعا کردم، دیگر نباید با پزشك نیز تماس بگیرم؟ منظورتان از "تنها" متکی به خدا و کلام او بودن چیست؟"

بله، اگر کسالت دارد البته باید با طبیب تماس بگیرید، چون متکی به خدا هستید، نه "با وجود" آنکه متکی به خدا هستید. شما با دعا کردن و رجوع به مراجع طبی متکی به خدا هستید، چون در کلامش خدا گفته

که هر دو را انجام بدهید (یعقوب ۵: ۱۴)(۱۰). بگذارید به این صورت به آن نگاه کنیم: عیسی مسیح گفت اینطور دعا کنید، "نان روزانهٔ ما را امروز به ما عطا فرما". آیا فکر میکنید منظور او این بود که پس از چنین دعایی باید زیر سایهٔ درختی لَم داده و منتظر تکه نانی بشوید که از آسمان با چتر نجات به دامن شما آورده میشود؟ البته که نه. دعای با ایمان بدون عمل نیست.

متکی بودن به کلام خدا، یعنی متکی بودن به همهٔ آنچه میآموزد و امر میفرماید. متکی بودن به خدا در دعا، یعنی دعا کردن برای نان، و اگر لازم باشد برای آن کار کردن (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰). شما آنطور به خدا اعتماد کنید که او در تمام کلامش مشخص نموده است. اگر خدا گفته، دعا کنید و دارو را مصرف نمایید، پس شما باید اعتماد کرده و هر دو را انجام بدهید. فقط برای چیزی دعا کردن ظاهراً بنظر میآید که ایمان بیشتری را همراه داشته باشد، اما چنین نیست. به شکل نوعی دودلی در میآید چون راهی است که خود ساخته اید که تنها به دعا متکی میباشید. در نتیجه به شکل نوعی "خوش یُمنی" در میآید که مدعی میشوید (اشتباهاً) که به خدا توکل دارید، در صورتی که او فرموده که نان (شفا و غیره) را از طریقی که در کلام خود گفته خواهد داد.

وقتی برای نان روزانهٔ خود دعا میکنید، در واقع، از خدا میخواهید که امکان، و حکمت و قدرت و سلامتی و هر چه دیگری را که لازم میباشد را بدهد، تا نان خود را مطابق با کلامش کسب نمایید. این راه خدا است، و راهی است که در ایمان مستقر میباشد، نه راهی که در نظر خود پارسا نما است.

۲. بخاطر دلایل صحیح درخواست کنید

یعقوب ۴

۲."حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به کف نمی آرید. از طمع مرتکب قتل می شوید، اما باز به آنچه می خواهید نمی رسید. جنگ و جدال برپا می کنید، اما به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید!"

۳."آنگاه نیز که در خواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تاصرف هوسرانیهای خود کنید."

توجه داشته باشید که در اینجا یعقوب صحبت از خواست میکند و نه نیاز. من قبلاً را جع این دو، و فرق میانشان صحبت کرده ام و چیزی را اضافه نخواهم کرد.

یعقوب میگوید مسئله در ابتدا اینجا است که از او نمیخواهید: "اما به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید!" (۴: ۲). قدر مسلم، شرط اصلی دعای مؤثر، درخواست کردن است. انتظار چیزی که درخواست به آن نشده را نمیتوان داشت. این به آن معنی نیست که خدا نسبت به فرزندانش بهتر از خودشان نیست، و به آنها چیز های خوبی نمیدهد مگر آنکه از او بخواهند. اما این نیز صحت دارد که ندارید چون برای آن دعا نکرده اید، و انتظار دریافت چیزی را که برای آن دعا نکرده اید را نداشته باشید. خدا نمیخواهد او را موظف به انجام کاری بکنید.

کسانی هستند که نیاز به درخواست کردن از خدا را مورد سؤال قرار میدهند. "چرا باید درخواست کنم؟ خدا که نیاز و خواست های مرا میداند". بله درست است که او میداند، اما با این وجود، او گفته که باید

درخواست کنید و دریافت آنچه که نیاز به آن دارید را بستگی به درخواست از او نموده است.
میپرسید چرا؟ شاید بخاطر آنکه نمیخواهد او را موظف به انجام آن بدانید. و شاید برای خوبی خودتان. این خود راهی است که شما را به وابستگی مطلقی که به او دارید یادآور میکند. اگر همه چیز بطور اتوماتیك فراهم میشد، مانند شخصی که به کمال نرسیده عنایت خدا را وظیفهٔ او میدانستید، و سرانجام منشاء برکات خود را از یاد میبردید.
قدر مسلم، اگر درخواست کردن شرط دریافت کردن است، و شرط دریافت کردن نیز بستگی به طریق برخورد با خدا و نیت های پاك درونی و رابطهٔ صحیح با او دارد، دعا انگیزهٔ ایجاد یك زندگی پارسا نیز میگردد. در واقع می بینید که موارد متعددی به دعا مربوط میشوند، حتی سعادت زندگی زناشویی (اول پطرس ۳:۷).
شاید خدا اصرار بر دعا میکند چون از شنیدن درخواست شما شادمان میگردد. من دلایل خدا را برای هر کاری تا آنجایی که او مکشوف کرده میدانم، و تا جایی که میدانم منطقی برای دعا در کتاب مقدس پیدا نشده است. برداشتی که تا بحال کرده ام تنها بسته به اشاره هایی است که در کتاب مقدس شده، و نه چیزی بیش از آن. اما، فرمان به دعا و شرایط لازم برای دعای مؤثر، بوضوح در کلام نوشته شده است.
دلیل دومی که در این آیه یعقوب برای ناموثر بودن دعا ذکر میکند، دعا بخاطر دلایل نادرست و ناموجه است (۴:۳). خدا به دعای خودخواهانه و هوس گرا، پاسخ نمیدهد. وقتی دعا را فقط برای خود و "هوسرانیهای خود" انجام میدهید، خدا جواب دعای شما را نمیدهد.
آیا منظور این است که هیچوقت نباید آنچه را که میخواهید از خدا درخواست کنید؟ خیر، منظور آن نیست. اما منظور این است (۱) باید چیز های صحیحی را درخواست کنید (هر چه بر طبق کلام خدا جایز میباشد) و (۲) باید به دلایل صحیح درخواست کنید (نهایتاً بخاطر خوشنودی خدا). آنچه ناروا و مضحك و یا غیر ممکن است، موضوع مناسبی برای دعا نیست. شما تنها زمانی میتوانید برای آنچه خوب و صحیح است دعا کنید، که خواست خدا را قبل از خواست خود قرار دهید. این موضوع را در دعای عیسی مسیح میبینیم، "اما نه به خواست من، بلکه به ارادهٔ تو" (متی ۲۶:۳۹). فایدهٔ آنچه درخواست به آن شده، در صورتی که عطا گردد، باید قبل از هر چیز، با خلوص نیت برای جلال خدا بوده باشد. اگر برای شما خوب است و برای دیگران نیز برکت، چه بهتر. اگر خدا جواب "نه" به شما بدهد (و "نه" نیز جواب است، بیاد داشته باشید)، در صورتی که خواست خدا را در وحلهٔ اول گذارده باشید، نباید مأیوس بگردید. بعلاوه، در آن قسمت از دعا که گفتید: "با این وجود، خواست تو انجام گردد" جواب مثبت را دریافت کرده اید.
یعقوب هنگام شرح مثال تاجری که برنامهٔ آیندهٔ خود را تنظیم کرده، به نکتهٔ مهم دیگری اشاره میکند. تاجر باید بگوید: "«اگر خداوند بخواهد، . . . ". من بعداً به این آیه باز خواهم گشت، اما اینجا توجه داشته باشید که یعقوب فرض کرده، با وجود آنکه تاجر پارسا نقشه و برنامه خود را در دعا تنظیم کرده، با این وجود باید خواهان انجام خواست خدا باشد.
خدا از دعایی که تمرکز بر خود دارد متنفر است. دعای خداوند عیسی مسیح با خدا شروع میشود نه با انسان، و آن پایه ایست که آنچه بر آن قرار میگیرد را پایدار مینماید. اگر قرار بود خدا همهٔ آنچه درخواست میکردید (با نیت خودخواهانه) را به شما بدهد، شما آنرا به هدر میدادید. چون آن را برای خود میخواستید آن را آنگونه نیز مصرف میکردید. اما توجه داشته باشید که خدا میخواهد شما تمام آنچه که هستید و دارید را برای او مصرف کنید. در اول قرنتیان ۶:۱۹ میخوانیم: "آیا نمی دانید که بدن شما معبد روح

القدس است که در شماست و آن را از خدا یافته اید، و دیگر از آن خود نیستید؟". آن شرط "«اگر خداوند بخواهد،..." این حقیقت را روشن میکند، که اگر بطور صحیح دعا کنید، امکان زیادی را خواهد داشت آنچه دریافت میکنید را نیز بطوری صحیح مصرف خواهید کرد. یعنی در راه محبت به خدا و همسایهٔ تان، و نه در راه خود.

در این عصر خود محوری، که تلاش بر آن است نفع شخصی را با هر گونه استدلالی که هست موجه شمرد، حتی در کلیسا، شرط برآورده شدن دعا بسیار سودمند میباشد. در غیر اینصورت چیزی برای جلوگیری از هدر رفتن برکات خدا نمیبود. بخاطر وجود این شرایط، شما مجبور میشوید قبل از دعا، در فکر بروید. در حقیقت، این شرط مانعی در برابر منافع شخصی و حرص و طمعکاری ایجاد کرده است. برکت بسیار بزرگی است. شما را مجبور میسازد فکر خود را بکار ببرید و آنطوری که شایستهٔ يك مسیحی است رفتار کنید.

۳. بطور مشخص و با تمام وجود درخواست کنید

یعقوب ۵

۱۵:"دعای با ایمان، بیمار را شفا می بخشد و خداوند او را بر می خیزاند، و اگر گناهی کرده باشد، آمرزیده می شود."

۱۶:"پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است."

۱۷:"الیاس انسانی بود همچون ما، اما چون با تمام وجود دعا کرد که باران نبارد، سه سال و نیم باران بر زمین نبارید؛"

بار دیگر یعقوب در آیهٔ ۵: ۱۵ اهمیت داشتن اطمینان در دعا را، برای شفای بیماران تأکید میکند. سپس، بعنوان تشویق برای اعتماد به خدا، و نشان دادن آن قدرت عظیمی که خدا در جواب به دعای با اطمینان رها میسازد، یعقوب دعای الیاس را مثال میآورد. در مورد آن، میگوید الیاس "با تمام وجود" دعا کرد. در اینجا یعقوب دو شرط را نمایان میسازد:

- دعا باید مشخص و عینی باشد.
- دعا باید با اشتیاق و با تمام وجود باشد.

وقتی کمبودی را در خود یا دیگران میبینیم، دعای ما مشخص و عینی (deesis) میگردد. مانند دعای خادمی است که نیاز به ماشین لندرور دارد تا بتواند کلام خدا را به نقاط دور دست ببرد. دعایی است گاه گذار و مربوط به موضوعی خاص، و نتیجتاً باید از دعای رسمی و روزمره تمیز داده شود.

الیاس با تمام وجود دعا کرد (۱۷). در شرح از آن، یعقوب از تعداد معدودی عبارات عبری که در عهد جدید

از آنها استفاده شده بکار برده است. معنی تحت الفظی آن "دردعا (یا با دعا)، دعا کرد" میباشد، و با استفاده از ترکیب شدت داری که دارد "با تمام وجود" را نمایان میسازد.

۴. در رابطاً صحیح با خدا درخواست کنید

یعقوب ۵

۱۶ب:"دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است."

حال میرسیم به قلب آنچه یعقوب راجع به نحوهٔ عملکرد دعا گفته است. "دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است" (آیهٔ ۱۶ب). شخص پارسا (۱) با ایمان به عیسی مسیح عادل شمرده شده، و (۲) زندگی پارسایی را دارد (یعنی با پیروی از کلام خدا).

خدا دستگاه کیهانی نیست که از آن طریق درخواست های بشر برآورده میگردند. دعا نیز سکهٔ لازمی که آن دستگاه را بکار میاندازد و هدیه را آزاد میگرداند نیست. ممکن است مثال آورده شده بنظر شما منطقی نباشد، اما معمولاً دعا به این شکل تصور میگردد. خیر، دعا یعنی شخصی از شخص دیگری چیزی را درخواست مینماید. خدا شخص است، نه دستگاه.

شما وقتی رابطهٔ بدی را با پدر جسمانی خود که شما را دوست دارد ایجاد کرده اید، چیزی را از او درخواست نمیکنید. نخست رابطهٔ خود را با او اصلاح میکنید، و بعد در خواست آنچه میخواهید را از او میکنید.

خدا مجبور نیست دعای شما را در وقتی که میخواهید، به طریقی که میخواهید، یا با شرطی که میخواهید جواب بدهد. او یك شخص است و شخصیت خود را دارد، و به آن خاطر شرایط دعا را نیز خود تعیین نموده است. در حقیقت اگر او ما را دعوت به دعا در نام فرزندش نکرده بود، ما فرزندان گناهکار او جرأت حضور در پیشگاه او را نمیداشتیم. اما او اصرار دارد که "آزادانه به تخت فیض نزدیك شویم" (عبرانیان ۴:۱۶). با این وجود، مشروط بر آن که با پارسایی در حضور او حاضر شویم (مطابق با شرایط او). تعدادی از طرق ناپارسای دعا را تابحال ذکر کرده ایم: گناه اعتراف نشده، دودلی، دیگران را نبخشیدن، روابط نامشروع، خود محوری (مزمور ۲۴:۳ تا ۶). اما در مجموع، آنچه خدا میخواهد درخواست صمیمانه است، از ته دل، که نخست میگوید: "قرضهای ما را ببخش". درخواست ها را باید با فروتنی ابراز کرد و با توبه (در صورت لزوم)، و با شکر از خدا برای وعدهٔ بخشایشی که با لطف و رحمت بسیار عنایت فرموده است.

یعقوب نشان میدهد که دعای مؤثر بخاطر آن شکلی که در دعا بخود میگیریم و یا دست هایمان را به چه شکلی در میآوریم نیست، بلکه بخاطر آن است که شخص پارسا به طریق خدا دعا میکند، با نیت های الهی، و برای آن چیز هایی که طبق کلام خدا مشروع میباشند. در اصل، دعای مؤثر مربوط به دل است.

فصل ششم
شما میتوانید نیت های خوبی را داشته باشید

"او بمن دروغ گفت! اضافه حقوق گرفته بود و بمن نگفت. اگر رسید حقوقش را پیدا نکرده بودم، از آن اطلاعی بدست نمیآوردم. حالا میخواهم بدانم با آن پول اضافی چه میکرده است. تنها چیزی که به فکرم میرسد این است که پای زن دیگری در میان است."
"خوب شما پرویز خان چه میگویید؟ آیا میترا حقیقت را میگوید؟ موضوع اضافه حقوق حقیقت دارد؟"
"بله کشیش، او درست میگوید. من اضافه حقوق دریافت کردم و اطلاعی به او ندادم. اما پای زن دیگری در میان نیست."
"پس ممکن است بیشتر توضیح بدهید؟"
"مجبورم؟"
"بنظر عاقلانه میآید."
"بسیار خوب، اما راضی به آن نیستم. ببینید (رسیدی را از جیب خود در میآورد) مدرك آن را با خود دارم. من داشتم پول اضافه را پس انداز میکردم تا میترا را برای دو هفته به جزایر قناری ببرم. برنامه مسافرت را ترتیب دادم و فقط یك ماه مانده بود تا کاملاً آن را پرداخت کنم و او را غافلگیر نمایم. حال هیجان آن از بین رفت."

شرح چنین داستانی مسائل زیادی را عنوان میکند، و یکی از آنها قضاوت (معمولاً قضاوت غلط) نیت شخص دیگر است. یعقوب حرف های مهمی را در این رابطه میزند.
یعقوب در فصل دوم کتاب، به موضوع تبعیض میپردازد (آیات ۱ تا ۱۳)، و آنچه بیشتر مورد توجه او است، نشان دادن تبعیض بخاطر پول است. اصولاً یعقوب میگوید از دیدگاه خدا، فقر عیب ندارد و ثروت نیز برتر از آن نیست. چون پول تأثیری بر خدا نمیگذارد، برای ما نیز نباید اثری بگذارد. آن شخص مسیحی که در فقر مالی بسر میبرد، باید در ثروتی که در عیسی مسیح دارد فخر کند. در عین حال یعقوب مسیحی ثروتمند را هدایت میکند تا فقر خودش را از دوری از عیسی تشخیص بدهد. او باید توجه کند که هر چه دارد موقتی است، و با فروتنی بر آن ثروت واقعی که در عیسی مسیح موجود است تمرکز نماید. ثروتمند و فقیر در مقابل چشمان خدا یکی هستند، و ما نیز باید آنها را آنگونه ببینیم. یعقوب میخواهد دیدگاه غلط کلیسا را در مورد ثروتمندان و فقیران از میان بردارد، و کمك میکند تا آنها را از دیدگاه خدا ببینند.
در رابطه با اهمیت بیشتر دادن به شخص ثروتمند (۲: ۱تا ۱۰)، یعقوب میگوید چنین تبعیض در قضاوت، با "اندیشهٔ بد" (آیهٔ ۴) آغاز میگردد. هر قاضی که اجازهٔ دهد بخاطر دارایی شخصی قضاوتش منحرف گردد، قاضی منحرفی شناخته میشود. همانطور نیز، ایمانداری که میان فقیر و ثروتمند تبعیض قائل میشود، بد اندیشی (یا نیت بد) خودش میباشد که آن را ایجاد میسازد. نیتی که به این شکل آشکار شده، یا بخاطر بدست آوردن نفع و امتیازی است از شخص ثروتمند، و یا دوری از مشکل و دردسری است که شخص فقیر ممکن است ایجاد نماید. در این دو مورد، نیت ها طمع و ترس میباشند یا ترکیبی از هر دو.
چنین نیتی ممکن است برای منافع شخصی نبوده نباشد، بلکه منافع کلیسا را در نظر داشته باشد. و یا

ممکن است ترکیبی از منافع شخصی و کلیسا بوده باشد. در هر دو صورت، یعقوب رفتار تبعیض گرایی که وابسته به مال و یا نفوذی است که شخصی دارد را محکوم میکند. او آن را اشتباه میداند، چون چنین رفتاری از نیت (افکار، مقصود، دلایل) های "بد" سرچشمه میگیرند.
چون نیت های ما نتیجهٔ دلیل و برهان و تصمیم گیری هائی میباشند که بر درون خود میکنیم، یعقوب از ما میخواهد که در خصوص تبعیض، عمیقتر و دقیقتر فکر کنیم. او تبعیض را اشتباه و پست میداند:

۱. چون کاملاً بر خلاف نظر ابراز شدهٔ خدا است (لاویان ۱۹: ۱۵و۱۸).
۲. چون اعضای بدن را از هم جدا میسازد (یعقوب ۲: ۴).
۳. چون آنکه تبعیض قائل میشود، خود تصمیم میگیرد که چه کسی مهم است و نیست.
۴. چون فقیران را با بی احترامی که به آنها میشود دردمند میکند، و ثروتمندان را نیز با رفتار غرض آمیز دردمند میکند، و با این چنین جلوه دادن خدا در میان مردم، کار عیسی مسیح را خراب مینماید (آیهٔ ۲: ۶).
۵. چون تنفر داشتن از آنانی که خدا دوستشان دارد احمقانه است (آیهٔ ۲: ۵) و برای آنانی که شما را به محکمه میکشند احترام گذاشتن حماقت دارد (آیهٔ ۲: ۶)، و آنانی را که از نام خدا نفرت دارند پسند کردن (آیهٔ ۲: ۷) پلیدی است.

این دلایل باید شما را در خصوص نیت هایتان به تفکر و توبه هدایت نماید. اگر گناه تبعیض در شما بوده، روشن است که یعقوب میخواهد نیت های خود را بسنجید و نسبت به آن توبه نمایید.
اما بخاطر همین سنجش نیت ها است، یعنی دلایل درونی اعمال و رفتار های شما، که یعقوب نمیتواند بحث خود را در اینجا خاتمه دهد. یعقوب میگوید که از نیت های خود ممکن است برداشت غلط بکنید. به همین خاطر است که شما را تشویق میکند تا آنها را بسنجید. چنین موردی را بیشتر در آیهٔ ۲: ۸ میبینیم:

یعقوب ۲
۸:"اگر براستی شریعت شاهانه را مطابق با این گفتهٔ کتاب به جای آورید که می فرماید: «همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما،» کار نیکو کرده اید."

یعقوب میگوید ممکن است بخاطر نیت خوب، به شخص ثروتمند توجه خاصی نمود که برابر با فرمان محبت میباشد. شما باید دقیقاً نیت های خود را بسنجید، چون صرف نظر از آنچه دیگران فکر میکنند و میگویند، دیگران و حتی خود شما بسادگی میتوانید در برداشتی که از نیت هایتان دارید اشتباه کنید. بعنوان مثال معمولاً تمایل به جانب آن است که گناه را کمتر جلوه داد، و یا بطوری که قبلاً شرح داده شد میل را "نیاز" شمرده و برآورده کردن آن را لازم داشت، و یا مسئلهٔ روحانی را "بیماری" عنوان کرده و راه اشتباهی را در حل آن طی نمود. چنین مواردی را باید دائماً مورد بررسی قرار داد.
همانطور به سادگی میتوان رفتار دیگران را گناه دانست در صورتیکه در واقع آنطور نیستند (این کاری بود که دوستان ایوب کردند). آنانی که قصد دارند بر طبق کلام خدا رفتار نمایند، به سادگی ممکن است دچار چنین وسوسه ای بشوند و رفتاری را اشتباهاً گناه بشمارند. چون نه تنها بخاطر آنکه خود در گرایش های گناه آلود باقی مانده اند، بلکه از طرف دیگر بسیار آسان است آنچه که به ظاهر گناه میآید، اما نیست را،

گناه شمرد. این اشتباه بزرگ موقعی بوجود میآید که شما نیت های دیگران را مورد قضاوت قرار میدهید.

نیت های دیگران را مورد قضاوت قرار دادن

این موضوع را برای خود قاعده قرار دهید: قضاوت نیت های دیگران کار شما نیست. قضاوت نیت های خود بقدر کافی مشکل هست، چه رسد به نیت های دیگران. خدا این کار را از شما نخواسته است، و در ثانی برای شما غیر ممکن نیز میباشد. کلام خدا مکرراً میآموزد که قضاوت نیت های دیگران، یعنی تشخیص دادن دلیل آنچه دیگران میکنند، کاری است صرفاً مربوط به خدا. او این کار را مختص بخود کرده، چون هیچکس نمیتواند فکر و دل دیگری را بداند.
"زیرا که انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد"(اول سموئیل ۱۶: ۷). در اعمال رسولان ۱: ۲۴ میبینیم که خدا "از قلوب همگان آگاه" معرفی شده است. در خصوص دانستن آنچه در دل دیگران میگذرد، ارمیا میپرسد: "دل از همه چیز فریبنده تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟" و در جواب او خدا میفرماید: "«من یهُوه تفتیش کنندهٔ دل و آزمایندهٔ کرده ها هستم" (ارمیا ۱۷: ۹و ۱۰). پس کار شما چنان است که مطابق با گفتار و رفتار اشخاص با ایشان رفتار کنید، اما هیچوقت سعی نکنید نیتشان را بشناسید.
معمولاً زن و شوهران سعی میکنند این کار غیر ممکن را انجام دهند. به همین خاطر میترا، بجای آنکه شك خودش را به طریق عاقلانه از میان بردارد، قضاوت را پیش کشید، و شکست خورد. بار ها این حرف را از جانب زن و شوهران شنیده ام: "من میدانم او چنین کاری را نخواهد کرد؛ او در آنچه میگوید مصمّم نیست". والدین سعی میکنند نیت فرزندانشان را قضاوت کنند، بجای آنکه از آنها بپرسند دلیل رفتارشان چه بوده. کلیسا نیز نسبت به عضویت دوبارهٔ اعضایی که توبه کرده اند مردد میباشد، چون میگویند: "مطمئن نیستیم که واقعاً توبه کرده است". تشخیص چنین مواردی کار خدا است، نه کار شما یا کلیسا.

آنچه بنظر گناه میرسد

دلیل خوب دیگری نیز برای آنکه خدا کار قضاوت نیت دیگران را به انسان های گناهکار و جایزالخطا نداده وجود دارد. آنچه بنظر گناه میآید ممکن است گناه نبوده باشد. با وجود آنکه یعقوب با لحن تندی تبعیض کاری را محکوم میکند، و چنین رفتاری را مردود میشناسد (آیهٔ ۲: ۸)، شرط ویژه ای از آن را نیز نشان داده است. میگوید ممکن است رفتاری را با شخص ثروتمند نمود که دقیقاً بعیض گرایی را نشان میدهد، و لیکن حقیقت آنطور نیست. چنین شکی نیز ممکن است کاملاً بحق و صحیح باشد.
یعقوب نشان میدهد که در واقع نیتهای مختلف (حتی معکوس) میتوانند یك نوع رفتار را بوجود آورند. مثلاً میتوان تصور کرد که نیت در آنکه شخص ثروتمند و بی ایمانی را به مکان خوبی در سالن هدایت کردید ابراز محبت به او بوده، همانگونه که (در وقت دیگر) با شخص فقیر نیز چنان میکنید. به عبارت دیگر، توجه مخصوصی که شما به او داشتید بخاطر نیت استفاده از او نبوده، بلکه بخاطر آن بوده که نزدیك بنشیند تا کلام خدا را خوب بشنود. اگر خبر داشتید که آن شخص ثروتمند و بی ایمان گوش سنگینی را

دارد، این عمل شما بسیار نیکو بود. اما از دیدگاه آنانی که چنین خبری را نداشتند، ممکن است تبعیض گرایی بنظر برسد. این نظری طبیعی است، چون چنین اعمالی معمولاً از نیتهای بد سرچشمه میگیرند. اما هیچکس حق هیچ نوع فرض کردن را در مورد نیت شخص دیگری ندارد. در نتیجه میبینیم که نباید همه چیز را با دیدگاه بد نگریست. همانگونه که در این دنیای گناه آلود، ساده است تاریخ را از دیدگاه بدی نگریست و اعمال میهن پرستانه و قهرمانانه را برای پیشبرد مقاصد خودخواهانه پنداشت، ساده نیز هست که مسیحیان نسبت به رفتار محبت آمیز ایمانداران دیگر شك زیادی را داشته باشند. وقتی شما نیتهای دیگران را در افکار خود مانند توده درهم برهمی پرورش دهید، خواهید دید که بدبین بودن مشکل نیست و اعمالی که بنظر نیکو میآید را با نیت طعنه آمیزی برداشت خواهید نمود. شاید شما نیز دچار چنین برداشت های نادرست شده اید و به همین خاطر است که یعقوب مُصّراً از شما میخواهد که به این شرط ویژه توجه کنید.

باید آموخت چگونه با ارزیابی طعنه آمیز دیگران مقابله کرد. وقتی با رفتاری که بنظر گناه آلود میاید روبرو میشوید، باید بیاد بیآورید که محبت "<u>با همه چیز مدارا می کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می کند</u>". این خط مشی مهمی که در اول قرنتیان ۷:۱۳ مشاهده میشود را باید تا زمانی که نمیتوانید ثابت کنید گناهی صورت گرفته، بکار ببرید. شما باید آنچه را که از برادر و خواهرتان می بینید و میشنوید، پاك و بی آلایش بشمارید و قبول نمایید. شما باید بهترین نیت ها را برایشان داشته باشید. این رفتار مهمی است که <u>باید</u> در قبال ایمانداران دیگر داشته باشید، چون در واقع نمیتوانید در مورد آنچه در دل آنها میگذرد قضاوت صحیحی را بنمایید.

البته یعقوب نمیگوید که نیت دیگران اهمیتی ندارند، بلکه توجه او بر کسی است که نیت دیگری را <u>برآورد</u> مینماید. یعقوب میخواهد آنکه در فکر نیت و انگیزهٔ دیگری است، به فکر نیت و انگیزهٔ <u>خود</u> مایل گردد. دوباره بطور دقیق به این آیه توجه نمایید: "<u>اگر براستی شریعت شاهانه را مطابق با این گفتهٔ کتاب به جای آورید که می فرماید: «همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما» کار نیکو کرده اید.</u>"

از جانبی میتوان گفت کلمهٔ اصلی در این آیه "<u>براستی</u>" میباشد. یعنی یعقوب به عبارت دیگر میگوید: با وجود همهٔ نشانه های ظاهری که خلاف آن را نشان میدهند، من قبول دارم که توجه شما به شخص ثروتمند ممکن است نیکو باشد. رفتار شما با او ممکن است برآورده نمودن قانون "<u>شاهانه</u>" و برجستهٔ خدا (که محبت میباشد) بوده است. اگر چنین است، رفتار شما با او خوب است: "<u>کار نیکو کرده اید</u>".

شاید همانطور که تصور کردم، شخص ثروتمند و بی ایمان گوش سنگینی را داشته و بخاطر نیت بشارت، او را در جای بهتری نشانده اید. این "<u>کار نیکو</u>"است، چون خود خواهی در نیت شما جایی نداشته است. اما دیگران که چنین موضوعی را نمیدانند، ممکن است برداشت بدی را بکنند. آنها نباید چنین کنند، و شما نیز نباید از ترس آن که ممکن است دیگران برداشت بدی را بکنند، دست از کار نیکوی خود بردارید.

<u>سؤتفاهم</u>

وقتی مجرم به چیزی میشوید که قصد آن را نداشتید، یعنی مورد سؤتفاهم قرار میگیرید، خوشایند نیست. من به یاد دارم در یك کنفرانس الهیات، شخصی مرا متهم به چاپلوسی کرد! تعجب کردم، چون معمولاً به سختگیر بودن متهم میشوم، و نه عکس آن. بقدری تعجب کردم که نمیدانستم چه جوابی بدهم. هنگامی

که به منزل برگشتم و در دعا آن را پیش خدا بردم، متوجه شدم که اشکال در کجا بود. از این پس اگر چنین موردی پیش آمد، چنین خواهم گفت: "آقای محترم، خدا به شما قدرت و اجازهٔ قضاوت نیت های مرا نداده. در نتیجه از شما میخواهم که توبه کرده و از خدا و من در خواست بخشش نمایید".

یعقوب نمیگوید حال که نمیتوانید نیت دیگران را قضاوت کنید، اصولاً موضوع نیت را فراموش کنید. منظور او این است، که چون ایمانداران دیگر توانایی شناخت نیت های شما را ندارند، شما خود باید این کار را بکنید. دیگران ممکن است برداشت بدی از شما بکنند و تهمت گناه را بشما بزنند. آنچه اهمیت دارد، این نیست که مردم راجع به شما چه فکر میکنند، بلکه آنچه از خود در برابر خدا میدانید که حقیقت دارد. شما باید بدون آنکه خود را فریب بدهید، از نیت های خود اطمینان حاصل نمایید.

شما باید اطمینان داشته باشید که ماورای همه چیز، رفتار شما صرفاً بر اساس محبت به دیگری است. ممکن است افکاری مقایر با آن، یعنی هر چه تنها خود و فایده به خود را در نظر میگیرد، در افکارتان جای بگیرد. آنها را رد کنید، و بدون هیچگونه خود فریبی پیش رفته و "کار نیکو"را انجام دهید، و بدانید که خدا از آنچه در درون شما میگذرد بخوبی آگاه میباشد.

هنگامی که میدانید نیت های شما مطابق با کلام خدا است، باید به کار خود ادامه بدهید، و "کار نیکو"کنید، صرف نظر از آنکه دیگران چه میگویند. این امری واضح است چون یعقوب میگوید: "هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است"(یعقوب ۴:۱۷). علاوه بر این، شما نباید در فکر و اندیشه و قضاوت دیگران باشید و بخود بگویید: "شاید آنها فکر میکنند که نیت و منظور بدی را از این کار دارم". این مورد بطوری که دیده ایم، صحیح نیست و دایماً ایماندار را در نوسان فکری قرار میدهد. اما اگر اصولی را که یعقوب مشخص کرده دنبال نمایید همه چیز روشن خواهد شد:

۱. نیت دیگری را قضاوت مکن.
۲. نیت خود را قضاوت بکن.
۳. کار نیکوی خود را انجام بدهید، صرف نظر از شك دیگران.

اگر کسی شما را متهم به نیت بد نمود، و مطمئن هستید که قضاوت غلطی را در مورد شما بعمل آورده، شاید لازم باشد که گناه او را به او گوشزد کنید، و به او بگویید که او حق و امکان برآورد دلایل درونی شما را ندارد، و از او بخواهید توبه کرده و رابطه را اصلاح نماید.

شاید بپرسید: "پس در خصوص اول تسالونیکیان ۵:۲۲ که میگوید: "از هر گونه بدی دوری کنید" چه میگویید؟ منظور این آیه آن نیست که از کار هایی که ممکن است ظاهراً شك و تردید را در دیگران ایجاد کنند، دوری کنید. منظور این است که شرارت شکل های زیادی را بخود میگیرد، و "از هر گونه" از آن باید دوری کنید. چون با موفقیت توانسته اید از یك "گونه" از گناه دوری کنید، دلیل نمیشود که گونهٔ دیگری از خود را برای وسوسهٔ شما نمایان نسازد.

این قسمت از کلام خدا را که در یعقوب مطالعه میکنیم، مربوط به نوعی گناه میباشد که ظریف و نامحسوس است. هشداری که میدهد این است که باید توجه داشته باشید، سرچشمه هر رفتاری میتواند از نیت خوب یا بد باشد. اگر هر دو این امکانات را در نظر نگیرید، آنوقت امکان نقض کلام خدا را در اول قرنتیان ۷:۱۳ بخود راه داده اید، و دیگران را اشتباهاً محکوم کرده اید، و نتیجتاً خود نیز به طریق دیگری

به گناه سر فرود آورده اید. حرف های یعقوب فوق العاده مهم میباشند، چون ما را متوجه دفعات زیادی که دچار چنین اشتباهات شده ایم میگردانند. ما را به یاد کوتاهی که در سنجش نیت های خود کرده ایم، و دفعاتی که از نیکوکاری سرپیچی کرده ایم چون بیم آن را داشته ایم که دیگران در آن مورد چه فکر خواهند کرد، می اندازد.
جالب اینجا است که این همان دامی است که فریسیان دچار آن شدند وقتی خدمت عیسی مسیح را برآورد کردند. او را متهم به نیکوکاری کردند چون میگفتند کار بَعَلزبول (شیطان) را رواج میدهد. چون او دائماً در جوار پرخور ها و شراب خوار ها بود، او را همچون آنها نام بردند. چون او را در میان گناهکاران و رانده شدگان اجتماع میدیدند، نتیجه گرفتند که او شبیه کسانی است که به آنها کمك میکند و در نتیجه نمیتواند از خدا باشد (یوحنا ۹:۱۶).
آنچه به ظاهر مورد سؤال فریسیان قرار میگرفت، نشانۀ دقیقی است از آنچه به آن شك داشتند. فریسیان هیچ استثنائی را در عمل نمیدیدند. چون اجازۀ آن را نمیدادند که هر کاری میتواند از نیت خوب یا بد سرچشمه گیرد، و حاظر نبودند در محبت مدارا کنند، کلاً از نیت حقیقی عیسی که جویندۀ گناهکار و نجات او بود، بی بهره ماندند. و نتیجتاً، دشمنان او گشته و در آخر او را به مرگ محکوم کردند. درست است که موضوعات دیگری نیز در خصوص مرگ عیسی نقش داشتند، اما این نیز همپای دیگر دلایل بود، چون آنچه که یعقوب آشکار کرده را تشخیص نمیدادند. پند نگرفتن امروزه از آنچه یعقوب میگوید نیز امکان ایجاد عاقبت بسیار وخیمی را دارد.
در اناجیل میخوانیم با وجود آنکه فریسیان و ملایان یهود چنین فکر میکردند و آن را بیان میکردند، عیسی به نیکو کاری خود ادامه میداد. نیت خود را شرح میداد و آنها را بخاطر قضاوت گناه آلودشان توبیخ مینمود. شما نیز وقتی اطمینان دارید که نیت شما پاك است، باید غیرت عیسی را داشته باشید و کار او را پیش ببرید، صرف نظر از تعداد دشمنانی که در راه پیدا میکنید. من قبول دارم که شایعات و تهمت های وارده احتیاج به تحمل زیادی را دارد، ولی شما نباید آنچه را که میدانید درست است را بخاطر سنگهایی که دشمن پرت میکند متوقف کنید. غیرت داشته باشید.
آیا کسی هست که در مورد او قضاوت نادرست کرده اید؟ هر چه زودتر نزد او رفته و از او بخواهید تا شما را ببخشد. آیا کاری که خدا میخواهد انجام بدهید را بخاطر افکار مردم زیر پا گذاشته اید؟ نیت خود را شرح بدهید و سپس شروع به انجام آن نمائید، صرف نظر از آنکه باور میکنند یا نمیکنند.

مسئولیت شما

شما مسئولید که نیت های خود را مورد قضاوت قرار دهید. یعقوب چنین میگوید: ابتدا قبول دارد آن کاری را که میخواهید بکنید ممکن است گناه جلوه دهد. اما بعد، شما را تشویق میکند که صرف نظر از آنکه دیگران چه فکر خواهند کرد، آنرا دنبال کرده بطور کامل انجام دهید. اما هشدار میدهد، که باید مواظب باشید نیت شما پاك باشد و اگر نباشد گناه خواهید کرد (یعقوب ۲: ۹).
به عبارت دیگر، یعقوب مسئولیت تشخیص نیت خود را به خودتان واگذار کرده است. مانند پولس که هنگام دریافت شام آخر خدا میگوید: "اما هر کس . . . . خود را بیازماید" (اول قرنتیان ۱۱:۲۸). او نگفت بگذارید دیگران (و حتی مشایخ کلیسا) شما را بیازمایند. این به خاطر آن است (بطوری که دیده ایم) که

هیچکس نمیتواند به درون دل شخص دیگر نگاه کند. در نتیجه، مسئولیت قضاوت دل خود را بخود واگذار نموده است.
بنظر میرسد که یعقوب در این مورد پافشاری نیز میکند، و میگوید باید آن را انجام داد. همچنین با همان قوت تأکید میکند که تنها کلام خدا است که ملاك سنجش را فراهم میسازد. یعقوب میگوید گناه و محکومیت به آن را قانون خدا وضع نموده است (یعقوب ۲:۸ تا ۱۰). به همین خاطر است که یعقوب از لاویان ۱۸:۱۹ نقل قول میکند. در چنین شرایطی، شما میتوانید از خود بپرسید: "آیا کاری که در محبت میخواستم برای شخص دیگر بکنم را انجام خواهم داد؟ انجام آن بستگی به احساسی که دارید و یا آنکه دیگران چه فکر میکنند ندارد. آن تنها بستگی به نیت شما دارد که تنها خود صلاحیت قضاوت آن را دارید.
شاید شما ملاك تشخیص آنچه خوب و بد است را به کلام خدا نسپرده اید. شاید احساس خود، یا نتیجهٔ کار، یا تکیه بر تجربه و رسومات، یا شرایط موجود را ملاك قرار داده اید. هیچیك از اینها معیار صحیح ارزیابی نمیباشند. هر معیاری که خارج از کلام خدا است، بی گمان کم و کسر خواهد داشت. شما باید نیت های خود را با معیاری که بر اساس کلام خدا است بسنجید، البته اگر میخواهید در خور معیار خدا باشید. برای آنکه کلام خدا را خوب بدانید، باید سعی و کوشش بخرج بدهید، و حتی شاید لازم باشد نحوهٔ اجرای کلام خدا را در زندگی روزمره خود بیآموزید، تا بتوانید معیار کلام خدا را در برآورد نیت هایتان بکار ببرید. بهای آن هر چه هست، آن را بر خود روا بدارید، چون شما باید آن را بیآموزید.
چرا هر معیاری که خارج از کلام خدا است کم کسر خواهد داشت؟ چون خدا مقرر فرمود، آنچه گناه هست و گناه نیست را از طریق قانون او تشخیص بدهید (رومیان ۷:۷ تا ۱۲). خدا میفرماید بی اطاعتی از قانون او (کتاب مقدس) گناه میباشد (یعقوب ۲:۱۰). اگر از ملاك دیگری جز کلام خدا استفاده کنید، برای خود چیزی جز دردسر فراهم نخواهید کرد. وقتی خدا بطور واضح بما گفته که چگونه گناه را تشخیص بدهیم، چرا دنبال راه دیگری را بگیریم؟
یعقوب میگوید که همه نوع قانون شکنی گناه است. این به خاطر آن است که وقتی مرتکب خلافی میشوید، صرف نظر از آنکه چه قسمت از قانون خدا را شکسته اید، مجموع قوانین را شکسته اید، و قانون گذار را نیز رنجانده اید. خطای یکی از قوانین، همان است که نسبت به همهٔ قوانین خطا کرده باشید، چون قانون خدا مانند بدنی است که بهم پیوسته است. تعداد گناهان مرتکب شده نیست که باید مورد توجه شما قرار بگیرد، بلکه اگر نیت گناه آلودی در شما هست (یا رفتار گناه آلودی را داشته اید)،شما قانون خدا را شکسته اید. شما به بدن قانون او یورش برده اید، و در نتیجه به او نیز حمله کرده اید. انجام هر گناهی، دلی را میخواهد که خلاف خواست خدا است. یك تکه از زنجیر را بشکنید، و زنجیر شکسته شده است، نه تنها تکه ای از آن.
یعقوب به این موضوع پافشاری میکند که نوع گناهی که کردید و یا مقدار گناهی که کردید، مشخص کنندهٔ آن نیست که گناهکار هستید یا نه. حقیقت این است که از خدا بی اطاعتی کرده اید، حال یا با تبعیض گرایی، یا با دروغ گویی، یا هر چیز دیگر. در چنین رابطه ای، همهٔ گناهان یکسانند. گناه را درجه بندی نکنید. قانون در یك شخص که آن را داده، متحد میباشد.
درعیسی، قانون آزادی نیز هست. بشما امر شده که همچون آنانی که بر حسب قانون آزادی قضاوت خواهند شد سخن بگویید و عمل نمایید (آیهٔ ۲:۱۲)، و نه چون آنانی که از جانب دیگران قضاوت خواهند

شد. اگر گناهان شما توسط عیسی مسیح بخشوده شده است، شما آزاد هستید که خدا را دوست داشته و در مسیح، از او اطاعت نمایید. اگر این آزادی را دارید، باید چنین کنید، صرف نظر از زبان زهرآلود و قضاوت های غلطی که بر شما وارد میگردد. خدا خودش به آنها رسیدگی خواهد کرد، و در نهایت حق شما بجا آورده خواهد شد (آیهٔ ۲:۱۳).

از یاد نبرید که شما خود قانون شکن مفلوکی نیز هستید، و هر آنچه خوبی در زندگی شما هست، نتیجهٔ عمل فیض بخش روح القدس است. شما باید آنگونه با دیگران رفتار کنید که میخواهید با شما رفتار کنند. دیگران را با ترحم قضاوت کنید؛ از تبعیض و خود فریبی، شایع پراکنی، و همه نوع قضاوت نیت های دیگران دوری کنید. و همچنین نیت های خود را پاک نگاه دارید.

فصل هفتم
شما میتوانید بر امیال خود حاکم شوید

چون شما در دنیایی زندگی میکنید که اکثریت با کسانی است که احساس گرا و متکی به تجربیات انسانی میباشند و عموماً مطابق با میل خود رفتار میکنند، دانستن آنچه کلام خدا راجع به امیال گفته باید برای شما از درجهٔ اهمیت زیادی برخوردار باشد. یعقوب شما را بخوبی در این راه هدایت میکند، هرچند که در دیگر قسمت هایی از کلام خدا مواردی موجود میباشند که میتوان از آنها نیز بهره گرفت. در اینجا نیز یعقوب بار دیگر نگاه عمیقی به نیرو هایی که بر درون در کارند میکند. یعقوب سه مورد اصلی موبوط به امیال را افشا میکند:

۱. امیال خود شخص است که او را وسوسه به گناه میکند.
۲. وقتی تسلیم امیال خود شدید، بگونه ای که کلام خدا منع نموده، گناه کرده اید.
۳. غیر از امیال مادر زادی که همه در آن شریك میباشیم، میل هر شخصی ویژگی خاص او را دارد.

امیال

کلمه ای که در انجیل هزارهٔ نو عیسی مسیح "میل" ترجمه شده، مانند کلمهٔ وسوسه و آزمایش اصطلاحی بی جانبه است، و مفهوم مثبت و یا منفی را تنها در متنی که در آن استفاده شده بدست میآورد. نمونهٔ متنی که میل بگونهٔ مثبت و خوب شناخته شده را در لوقا ۲۲:۱۵، فیلیپیان ۱:۲۳، و اول تسالونیکیان ۲:۱۷ میبینیم. اما بیشتر موارد استفاده از کلمهٔ میل و امیال در عهد جدید، مربوط به گناه و سرانجام گناه آلود میباشد. چون این کلمه به تنهایی و بقدر کافی مقصود نویسنده را روشن نمیکند، صفاتی چون زشت و نفسانی نیز بکار برده شده اند (کولسیان ۳:۵ ؛ اول پطرس ۲:۱۱). از طرف دیگر، استفاده ازاصطلاح میل مربوط به همه نوع خواست وعطش شدیدی است که شخصی میتواند داشته باشد. با وجود آنکه امیال عموماً در بدن احساس میشوند، از دو قسمت متفاوت تشکیل شده اند و سرچشمه آنها نیز از دو منشاء مختلف میباشد:

۱. امیال جسمانی (ذاتی ، مادر زادی). اینها را "اشتهای جسمانی" نیز مینامند، مانند گرسنگی، میل به روابط جنسی، و غیره.
۲. امیال فراگرفته (کاشته شده): مانند میل به پول، قدرت یا نفوذ، و غیره.

امیال جسمانی همراه انسان به دنیا میآیند و همه منظور و مقصودی سالم و خدا پسندانه را دارند، البته بشرطی که بطور مناسب و بر طبق کلام خدا برانگیخته و رضایت را حاصل کنند. هیچ نوع از این امیال بخودی خود بد نمیباشند. زمانی تبدیل به امیال گناه آلود میشوند که رضایت را از طریقی مخالف با کلام خدا بدست میآورند و آن طریق عادت نیز میگردد. یعنی امیال مادر زادی رضایت خود را بمنظوری غلط، در

وقت نادرست، و یا به طریق ناصحیح حاصل میکنند.
نوع دوم این امیال، یعنی امیال فرا گرفته، مادر زادی نیستند. از میلی ساخته شده اند که از جانب خود شخص در بدنش کاشته شده و به آن عادت شده، و تبدیل به عطش شدیدی شده که توانایی ایجاد لذت یا نارضایتی در جسم او را دارد، بسته به آنکه رضامند و یا ناکام بوده باشد. امیال کاشته شده ممکن است با امیال جسمانی آمیخته نیز بشوند. امیال کاشته شده نیز اگر از طریق کلام خدا بدست بیآیند و رضایت را حاصل کنند، گناه آلود نمیباشند. طمع نام برده میشوند چون اولاً افکار خود شخص آنها را در اعضای بدنش کاشته (عادت شده)، و دوماً از همان درجهٔ قدرت و تداوم امیال جسمانی برخوردار شده اند (رومیان باب ۶و۷). ولی امیال کاشته شده دائمی نیستند (کولسیان ۳: ۵)، و این نکته اهمیت زیادی را دارد. میل به غذا و روابط جنسی را نمیتوان "کُشت"، ولی میتوان تحت اختیار خود درآورد. اما میل و اشتیاق به پول را میتوان "کُشت"، و میل مناسب تری را جانشین آن نمود. اگر چنین اقدامی صورت بگیرد، آن میل به شکل وسوسه انگیز قدیم نمیماند. فرق میان میل مادر زادی که باید تحت اختیار خود قرار بگیرد، و میل کاشته شده که باید تعویض گردد، اساس منظور کلام خدا را در بارهٔ امیال فرا میگیرد.

تحت وسوسآ امیال قرار گرفتن

تا اینجا دیده ایم که یعقوب مسئولیت گناه را بر دوش آنکه مرتکب گناه شده میگذارد. شما نمیتوانید خدا یا شخص دیگری را مقصر بدانید:

یعقوب ۱
۱:"هنگامی که کسی وسوسه می شود، هوای نفس خودِ اوست که او را می فریبد و به دام می افکند"

طریقی که شما به وسوسه میافتد چنین است: چیزی پدید میآید که میل گناه آلود شما را برمیانگیزد. بخاطر آنکه اشتهای گناه آلود شما برآورده نشده، یا تحت اختیارتان قرار نگرفته، میل درونی شما نسبت به آن تحریك میشود، و احساسی را در بدن حس میکنید که بنظر اشتیاق شدید بدنی است. این اشتیاق شدید، شما را به عملی نسبت به آن چیزی که میل شما را برانگیخته وادار مینماید تا اشتهای ایجاد شده رضایت یابد. این جریان را چه در تحریکات امیال جسمانی (مادر زادی)، و چه در تحریکات امیال کاشته شده مشاهده میکنیم. نتیجتاً بطوری که یعقوب نشان داده، آن شخص یا چیز و یا موقعیتی که با آن روبرو شده اید نیست که شما را دچار وسوسه به گناه کرده، بلکه میل و اشتیاقی است که یا اشتباهاً به آن عادت کرده اید و یا اختیار آن را ندارید و یا از هر دو آنها سرچشمه گرفته است.

تسلیم امیال خود شدن

یعقوب میگوید گناه در موقعی ایجاد میشود که خود را در اختیار امیال نادرست قرار میدهید. خود را قانع

میکنید آن میلی که برانگیخته شده باید برآورده شود، حتی اگر امکانش نیست و یا زمان مصلحت آن را ایجاد نمیسازد. آنوقت بخود میگویید: "حال که نمیتوانم آن را بطور کامل ارضاء نمایم، تحریکات آن را در خیال خود پرورش داده و از آن لذت خواهم برد". عیسی مسیح نیز صحبت از مردی کرد که زنی را میبیند و شهوت رانی را در دل خود ایجاد مینماید. منظور او این بود که در خیال خود گناه کرده است. چنین مردی آن زن را در فکر خود تجسم میکند و حتی ممکن است در خیال خودش با او رابطۀ جنسی نیز برقرار کند، و این حالت ممکن است برای او بقدر رابطۀ حقیقی شهوانی و دلپذیر نیز باشد. این ارضاء شدن و لذت بردن از چیزی است که خدا منع کرده است! وقتی شخصی در افکارش "احساس" خوب یا بد را میکند، بدن او نیز در آن تجربه سهیم میشود. شخص از میلی که دارد آگاه میشود، و وقتی بدن او نیز تشویق و تحریك بشود، از ارضاء درونی گناه لذت میبرد. فقط فکر و اندیشۀ انسان نیست که امکانات را در نظر میگیرد، بلکه بدن و فکر او است که مشترکاً بر درون او وارد گناه میشوند.
بعضی اشخاص در خیالات خود مرتکب جنایات فجیعی میشوند، و تصور بدترین رویداد ها را برای دشمنانشان میکنند. به همین خاطر است که کلام خدا میفرماید: "چون دشمنت بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید" (امثال ۲۴:۱۷).

امیال هر شخصی ویژگی خاص خود را دارد

یعقوب میگوید: "هنگامی که کسی وسوسه می شود، هوای نفس خودِ اوست که او را می فریبد و به دام می افکند" (یعقوب ۱:۱۴). منظور از "خودِ اوست"، یعنی نمونۀ خاصی که مربوط به او است. مانند ویژگی های رفتاری است که در اشخاص مختلف میبینیم. یعقوب میگوید که هر یك از ما امیال خاص و ویژگی خاص خود را داریم که ما را به گناهان خاصی هدایت مینمایند.
امیال مادرزادی همۀ ما یکی است. منظور از امیال خاص اشخاص، این میل ها نیست. اما حتی امیال مادرزادی نیز تحت اختیار ویژۀ هر شخصی است و طریق برانگیخته شدن آن منحصر به فرد است. از این نظر میتوان گفت که امیال مادر زادی اشخاص نیز منحصر بفرد میباشند. نتیجتاً وقتی به امیال مادرزادی، امیال فرا گرفته (کاشته شده فکری) را اضافه میکنید، تبدیل به انبوهی (ترکیبی) از امیال منحصر بفرد میشوند، و آنوقت میبینیم که صحبت یعقوب از امیال ویژۀ اشخاص صحیح میباشد "هوای نفس خودِ اوست". ما همه گناه میکنیم، ولی هر یك طریق خاص گناه کردن خود را داریم. ما همه وسوسه میشویم، ولی هر یك به طریق خاصی دچار وسوسه میشویم.
این نکته ای که یعقوب فاش کرده بسیار مهم است، به آن معنی که هر شخصی باید ترکیب امیال خود را بشناسد و با آنها دقیقاً آشنا باشد، تا آنکه بتواند اختیار آنها را بدست آورده و عادات دیگری را جانشین آنها بنماید. هیچ شخص دیگری نمیتواند این کار را برای شما بکند، چون همانطور که در بحث پیرامون نیت ها دیدیم، هیچکس جز شما نمیداند درون شما چه میگذرد. در رابطه باموضوع دیگری، نویسندۀ امثال به همین موضوع اشاره میکند: "دل شخص تلخی خویشتن را می داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد" (امثال ۱۴:۱۰). چون امیال خاصی در میان است که باید به آنها رسیدگی شود، برای شما کار خاصی نیز هست که باید انجام دهید.

وقتی با امیال درونی خود بخوبی آشنا شدید و میدانید که چه اشیاء و یا اشخاصی را برای خود جذاب و وسوسه انگیز کرده اید، و چه میل و یا ترکیبی از امیال خود را تحت اختیار خود نیآورده اید، آنگاه آمادهٔ حاکمیت بر امیال و شهوات گناه آلود خود گردیده اید.

حاکمیت بر امیال گناه آلود

برای حاکمیت بر امیالتان دو کار را باید انجام بدهید. اول اختیار امیال جسمانیتان (مادرزادی) را باید بدست آورید. واکنشی که نسبت به اجناس و اشخاص و یا موقعیت ایجاد شده دارید را (که به آن عادت کرده اید)، باید با آنچه کلام خدا میفرماید عوض کنید. اما قبل از آنکه بتوانید آنها را عوض کنید، باید ابتدا آنها را تحت اختیار خود بیآورید. یعقوب میگوید اختیار بر امیال را میتوان از طریق مقاومت در برابرشان بدست آورد.

یعقوب ۴
۷."پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت."

در خصوص احساسات، شما احساسات خودتان را نمیتوانید صرفاً با ارادهٔ خود تغییر دهید، چون کنترل آن مستقیماً در اختیارتان نیست. اما میتوانید آنچه احساسات شما را برمیانگیزد را تغییر بدهید. نتیجتاً، ممکن است در همهٔ شرایط مسئول احساسات خود نباشید،

اما شما همیشه مسئول:

۱. گرایشی هستید که نسبت به وسوسه دارید. گرایش (و ضعفی) که
۲. خودتان ایجاد کرده اید از طریق روا داشتن امیال جسمانی خود به راه های ممنوعه و یا،
۳. با آموزش و عادت دادن بدن خود به اشتیاق و اشتهایی که قبلاً در آن نبود.

در هر صورت، گرایش هر شخصی به گناه، نتیجهٔ آنچه خود در گذشته انجام داده میباشد. اگر پُر خوری میکنید و برای شما مشکل است آن عادت را رها کنید، دلیل بر آن است که بدن خود را به طالب (نشانه هایی که در بدن ایجاد میشود که میل را آشکار میکند تا حدی که شخص آن را نیاز بشمارد) شیرینی، غذا، مشروبات، و غیره بودن، عادت داده اید. وقتی غذا را می بینید (یا چیز دیگری)، بدن شما طبق عادتی که کرده (غیر ارادی، مانند حرکت روده ها) علامت های تحریك آمیزی را ایجاد میکند. علاوه بر این، ممکن است بدن شما عادت کرده باشد که این تحریکات را در زمان بخصوصی در روز و یا موقعیتهای بخصوص ایجاد کند (مثلاً وقتی حالت عصبی را بدست میآورید و مشتاق خوردن چیزی میشوید).
شاید شما با مشروب خوردن مشکلی را دارید. فقط با مقاومت "ایستادگی" در برابر آن و دیگر موارد نام برده است که خواهید توانست راه قدیمی که "مطابق با میل خود رفتار کردن" بود را از خود دور کنید (از خود دور

کردن) و راه جدیدی که "مطابق با کلام خدا است" را جایگزین آن نمایید (بخود افزودن). من در مورد از خود دور کردن/ بخود افزودن در جای دیگر بطور کامل صحبت کرده ام (۱۱).
کار دومی که باید برای حاکمیت بر امیال خود انجام دهید در رابطه با امیال فراگرفته گناه آلود (میل به پول و ثروت و قدرت و غیره) میباشد. چنین امیالی را تنها از طریق توبه و "ترک عادت/کسب عادت" میتوان مهار کرد. راجع به موضوع "ترک عادت/ کسب عادت" نیز در جای دیگر(۹) صحبت کرده ام. اساس آن بر پایهٔ "از تن به در آوردن/ جدید را در بر کردن" (افسسیان ۴: ۲۲ تا ۲۶) استوار میباشد. کتاب مقدس پر از آیاتی است که اصل "از تن به در آوردن/ جدید را در بر کردن" را نشان میدهند. در این خصوص، به متی ۶: ۱۹ تا ۲۰ ؛ افسسیان ۴: ۲۲ تا ۲۶ و ۲۸ ؛ و لوقا ۳: ۱۰ تا ۱۴ رجوع نمایید.
وقتی مراحل ایجاد عادات جدیدی که بر اساس کلام خدا میباشند(۹) را میگذرانید، باید توجه داشته باشید که ممکن است شش هفته بطول بیانجامد تا ناخودآگاه و بصورت عادت درآیند. در طول این دوره باید در مقابل امیال قدیمی که میخواهید جایگزین نمایید مقاومت را نیز بخرج دهید.
یعقوب میگوید خدا بر علیه کسانی است که بخود مغرورند، اما به آنانی که فروتن میباشند (۴: ۶) فیض (کمك) عطا میکند. و ادامه میدهد: "پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت" (۴: ۷). متنی که این آیه را در آن میبینیم صحبت از امیال گناه آلود میکند و مسائلی را که ایجاد میکنند را افشا کرده است. راه حل یعقوب این است: با توبه و فروتنی خود را به خدا تسلیم کنید، و در مقابل وسوسه های شیطان (که شاید تا بحال هر چه خواسته در زندگی شما انجام داده) مقاومت نمایید.
اگر توجه کنید، می بینید مسئله عکس آنچه باید باشد بوده است. به آن معنی که شما تسلیم امیال خود بوده اید و خدا را انکار نموده اید. شما خواهان آنچه بدست آوردید بوده اید، با وجود آنکه پس از دریافت آن از خواستن آن پشیمان شدید و از آنکه به میل خود رفتار کردید متأسف شده و با شرمندگی به توبه پرداخته اید. با این وجود، قبل از همهٔ این پیش آمد ها شما خواهان آنچه بدست آوردید بوده اید. این خواست شما مخالفت با کلام خدا و در نتیجه، به انکار خدا انجامیده است. از جنبهٔ دیگر، شما با فروتنی تسلیم امیال گناه آلود خود شدید، و آنرا با دلایل مفلوکانه ای چون : "چه کنم، ضعیف هستم"، توجیه نیز نمودید. یعقوب میگوید دست بردارید و خود را گول نزنید، راه خلاص شدن از چنین منجلابی توبه است:

یعقوب ۴

۸ : "به خدا نزدیك شوید، که او نیز به شما نزدیك خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاك کنید، و ای دودلان، دلهای خود را طاهر سازید."
۹ : "به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید. خندهٔ شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.
۱۰: "در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند."

و سپس در راهی عکس آن قدم بردارید:

یعقوب ۴

۶: "اما فیضی که او می بخشد، بس فزونتر است. از همین رو کتاب می گوید: «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد»"
۷: "پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت."

لازم است که شما خود را در برابر خداوند فروتن کنید و در برابر شَر و شیطان مقاومت نمایید. شما باید ناتوانی خود را در انجام چنین کار مهمی تشخیص بدهید، و در فروتنی کامل نزد خدا، آن کمکی که به فرزندان توبه کار خود وعده داده را بخواهید (۴:۶). و سپس با همان فروتنی کامل، باید راه و روش و افکاری که در خود دارید را رد کرده، و با کمال میل خود را تسلیم او گردانید. اگر با کمال میل پیش خدا نروید، چگونه انتظار دریافت چیزی را دارید؟ شما لازم است که تصمیم خود را بگیرید و خواست خدا را انجام دهید، از او کمك بطلبید و در برابر شیطان مقاومت کنید (به آن امیالی که با آن شما را گرفتار کرده "نه" بگویید). فقط از این طریق است که میتوانید بر امیال خود تسلط پیدا کنید تا با بکار بردن "ترك عادت/ کسب عادت" و یاری روح القدس، راه کلام خدا را جایگزین امیال گناه آلود خود کنید.

ضمناً، اگر ایماندار به عیسی مسیح هستید، شیطان نمیتواند مستقیماً بر شما اثر بگذارد. در اول یوحنا ۱۸:۵ ، خدا چنین به ما اطمینان میدهد: "ما می دانیم که هر که از خدا زاده شده است، گناه نمیکند، بلکه آن «مولود خدا» او را حفظ می کند و دست آن شرور به او نمی رسد". شیطان تنها از طریق بی ایمانانی که زیر سلطهٔ او هستند بر ایمانداران اثر میگذارد.

یعقوب میخواهد شما را نسبت به امیال درونی خود، و نقش بزرگی که در زندگی شما دارند، آگاه نماید. او میخواهد شما بتوانید تشخیص بدهید که چه هستند و چگونه عمل میکنند، تا بتوانید بر آنها تسلط یافته و نیکی را جایگزین نمایید. یعقوب نمیخواهد همچنان قربانی امیالی بمانید که در زندگی گذشتهٔ خود داشته اید. او مصراً میخواهد که کنترل آنها را در دست گرفته و خود را ارباب آنها بگردانید.

فصل هشتم
شما میتوانید بر خشم خود چیره شوید

خشم مسئله ای است که در اکثر ایمانداران وجود دارد. بیشتر برخورد ها و جدایی هایی که در کلیسا میبینیم بخاطر اثر مستقیم خشم میباشند. یعقوب میگوید:

یعقوب ۱
۲۰:"زیرا خشمِ آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی آورد."

خشمی که حاصل از خصومت میان دو عضو کلیسا بود، باعث ترک کلیسای یکی و رنجیدگی خاطر مابقی اعضا گردید. بجای آنکه آن دو سریعاً مسئلهٔ میان خود را حل کنند، گذاشتند تا بماند و میوهٔ خودش را ببار آورد. در کلیسای دیگری، یکی از اعضا چنان تحت تأثیر خشم خود قرار گرفت که با مشت و لگد بجان همسرش افتاد و او را روانهٔ بیمارستان کرد.
مثال های بیشماری از شرارتی که خشم در میان مسیحیان ایجاد میکند موجود است و نتیجه ای که میگیریم این است که مسیحیان از این بابت به کمك زیادی احتیاج دارند. با وجود آنکه نویسندگان دیگر کتاب مقدس در این باره بینش هایی را ارائه داده اند، بینش یعقوب در این باره منحصر بفرد است. یعقوب در خصوص موضوع خشم، روش معمول خود که مربوط به جوانب درونی آن میباشد را دنبال میکند.

خشم چیست؟

همه نوع خشم بد نیست. خشم مقدسرا به دفعات در کلام خدا خوانده ایم (مزمور ۷:۱۱). نمونه ای از خشم عیسی را در مرقس ۳:۵ میبینیم. در افسسیان ۴:۲۶ به مسیحیان هشدار داده شده که "مگذارید روزتان در خشم به سر رسد"، و نتیجتاً خشم مقدستبدیل به خشم گناه آلود بگردد. همهٔ احساساتی را که خدا به ما داده خوبند، در صورتی که با تسلط کامل برانگیخته و طبق کلام خدا اظهار بشوند. نتیجتاً، هدف از میان برداشتن خشم نیست، و به هر صورت کاری است غیر ممکن، بلکه تسلط بر آن است که چگونه برانگیخته میشود و از آن استفاده میگردد.
در عهد جدید از کتاب مقدس، دو نوع کلمه برای خشم بکار برده شده است، یکی org و دیگری thumas. اولی اشاره به احساساتی است که به درون محبوس شده، و دیگری اشاره به رها کردن بی بند و بار آن است. کلمهٔ دوم است که در یعقوب ۱: ۲۰ بکار برده شده (رها کردن بی بندوبار). ولی به هر حال، منظوری که یعقوب در این آیه دارد را میتوان شامل هر دو دانست.
خشم شما وقتی بگونهٔ نادرستی برانگیخته میشود که به دلیل نادرستی برانگیخته شده است. بعنوان مثال، حسادت (پیدایش ۴:۳تا ۱۰)، غرور (امثال ۱۶:۱۸و ۲۹:۲۳)، و یا زمانی که شخصی حرفی را میزند و آسیب بر ارزشی که برای خود دارید وارد میگردد.

خشم وقتی تبدیل به گناه میشود (حتی خشمی که به دلیل نیکی برانگیخته شده باشد) که بشکل انفجاری از احساسات مخرب (بی بندوبار) اظهار گردد (امثال ۲۹:۱۱و۲۰)، و یا بر درون محبوس (افسسیان ۴:۲۶) میشود. بجای آنکه از آن احساس بعنوان محرکی برای پیدا کردن راه حل کتاب مقدس استفاده شود (افسسیان ۴:۲۹)، دچار وسوسه شده و عامل (استفاده) شرارت میگردد. این حقیقتی است که عموماً در کتاب مقدس در بارۀ خشم میبینیم. اما حال میپردازیم به آنچه یعقوب در این زمینه میفرماید.

اثرات گناه

در میان اثرات زیانبار فراوانی که خشم دارد، یعقوب این اثر را نیز اضافه میکند:

یعقوب ۱
۲۰:"زیرا خشمِ آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی آورد."

در امثال ۲۹:۲۲ میخوانیم که یکی از اثرات چنین خشمی این است: "نزاع بر می انگیزد، و شخص کج خلق در تقصیر می افزاید."
خانواده ها و کسب کار ها و کلیساهای بیشماری بخاطر چنین خشمی نابود شده اند. شما خود رفاقتی را بیاد دارید که بخاطر خشم از میان رفته است؟ شهادت شخص مسیحی را بیاد دارید که بخاطر خشم به تباهی کشیده شده است؟ و در خصوص جراحاتی که بخاطر خشم در اعضای خانوادۀ شما ایجاد شده، آیا به یاد دارید که چقدر دردناك بوده و چقدر طول کشید تا اثرات آن از میان برود؟ آیا آبروی خود را بخاطر تسلط نداشتن بر احساسات خود از دست نداده اید؟ بله، چنین خشمی تصویر جلف و شرور شیطان را به ارمغان میآورد، و نه نیکی خدا را. و اگر تآثیر ناگواری که خشم خودتان یا شخص دیگری ایجاد کرده را چشیده اید، یقیناً میخواهید بدانید که چگونه میتوانید با آن مقابله کنید.
یعقوب در اینجا تمرکز بر آزردگی های کوچك و ناچیزی میکند که پر از رنج و درد میباشند. خدا اهمیت خاصی به این گونه موارد کوچك و ناچیز میدهد، چون عموماً اینگونه آزردگی ها است که بر کار او لطمه وارد میسازند. دلیل عمده ای که جوامع روحانی از هم پاشیده میشوند اثر اینگونه آزردگی ها است.
منظور یعقوب اثری نیست که خشم بر شخص خشمگین دارد، بلکه تآثیری است که بر دیگران میگذارد. در این دنیایی که خود خواهی و خود محوری رایج میباشد، تمرکز نویسندگان غالباً بر اثری است که بر خود دارد. اما یعقوب نگران اثری است که آن بر نیکویی خداوند دارد. او میخواهد نیکی خداوند را در میان مردم بنا سازد و جلال را به خدا بدهد. اما خشم شرارت شیطان را ایجاد مینماید. پس نتیجه ای که خشم دارد این است که میتواند اثر ناگواری بر پادشاهی خداوند بگذارد.

<u>خشم و کلام خدا</u>

چگونه یعقوب میخواهد شخص مسیحی را کمك کند تا با چیره شدن بر خشم، کامل (teleios) بشود؟

<u>یعقوب ۱</u>
۱۸:"او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نوبرِ آفریده های او باشیم."
۱۹:"برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدن تند باشد، در سخن گفتن کنُد و در خشم آهسته!"
۲۰:"زیرا خشمِ آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی آورد."
۲۱:"پس هر گونه پلیدی و هر فزونی بد خواهی را از خود دور کنید و با حلم، کلامی را که در شما نشانده شده و می تواند جانهای شما را نجات بخشد، بپذیرید."
۲۲:"به جای آورندهٔ کلام باشید، نه فقط شنوندهٔ آن؛ خود را فریب مدهید!"

یعقوب میگوید شما مانند بقیهٔ مسیحیان، تولد دوباره خود را از طریق "<u>کلام حق</u>" بدست آوردید (۱:۱۸). منظور او احیای حیات روحانی شما نیست (یعنی آغاز آن حیاتی که روح القدس به انسان میدهد)، بلکه زمانی است که عضوی از پیکر روحانی خدا شدید. آن زمانی اتفاق افتاد که به کلام حق ایمان آوردید (پیامی که در خصوص گناهکار بودن خود و عیسی مسیح بعنوان منجی و نجات دهندهٔ خود دریافت کردید، و پذیرای کلام خدا گشتید). احیای روحانی مربوط به حیاتی میشود که خدا میدهد (افسسیان ۲:۱و۵). این واقعه را حزقیال به شکل تعویض دل سنگی (دل سرد، مرده، و مقاوم در برابر خدا) به دل گوشتی (دلی گرم، زنده، و پذیرای خدا) بیان کرده است. منظور یعقوب آن واقعهٔ بنیادی نیست. اصطلاح عمر دوباره نشانه از مادری است که طفلی را میزاید. منظور آن لحظه ای است که میزاید. بارور شدن جنین کار روح القدس است، اما تولد از طریق ایمان آوردن به حقیقت ایجاد میگردد.
یعقوب آن یهودیان مسیحی را بعنوان "<u>نوبر آفریده های او</u>" نام میبرد. آنها اولین کسانی بودند که کلام خدا را شنیدند، و به آن ایمان آوردند. و عیسی مسیح برادر ارشد همهٔ مسیحیان میباشد. وقتی کلام حق موعظه میشد، شباهت به مادری را داشت که بچه ای را به دنیا میآورد. یعقوب میگوید که فرزندان خشمگین باید به مادرشان (کلام حق) گوش بدهند، و اگر چنین نکنند، مایهٔ آبرو ریزی مادرشان خواهند شد و کار انجام شده را تلف خواهند نمود.

<u>گوش دادن به کلام خدا</u>

از آنجایی که گوش دادن به کلام خدا (مادرتان) بود که شما را عضو خانوادهٔ خدا کرد، پس به آنچه مادرتان راجع به خشم میگوید گوش بدهید. همان مادری که به شما حیات بخشید و شما را به دنیا آورد، میخواهد شما را بیآموزد که چگونه زندگی کنید. حال ببینیم او چه میگوید:
<u>"هر کس باید در شنیدن تند باشد"</u>. کلام حق صحبت از خشم میکند، و هشدار میدهد از آن خشمی که

آسیب به کار خدا میرساند دوری کنید. همچنین نشان میدهد از این احساسات پر قدرت چگونه به درستی میتوانید استفاده کنید. اما نه تنها باید به آنچه کلام میگوید گوش بدهید، بلکه باید "در شنیدن تند باشید". نباید تعلل کنید، و یا تردید و بحث و گفتگو، و آن را زیر سؤال قرار دهید. مادرتان راجع به این موضوع بطور واضح با شما صحبت میکند؛ به آنچه میگوید گوش دهید و در فهم و اطاعت از آن "تند" باشید.
معمولاً مسیحیان بخاطر طبع و خویی که دارند، نمیتوانند اختیار خشم خود را بدست بگیرند و در این زمینه رشد نیز بکنند. اشتیاق زیادی به گوش کردن ندارند. اما اشتیاق گوش کردن به حرف های مادر، از محبتی که به او داریم سرچشمه میگیرد. محبت داشتن یعنی گوش کردن، و گوش کردن از طریق رابطهٔ صحیح با مادر رشد میکند. و این رابطه صحیح نیز با اطاعت از او پایدار میماند. شخصی اشتیاق به دانستن کلام خدا را دارد که آن را دوست بدارد. و او هر چه بیشتر از آن اطاعت کند، بیشتر آن را دوست خواهد داشت.

"و در سخن گفتن کُند و در خشم آهسته". کلام خدا راجع به خشم دو مورد مهم را عنوان میکند:

۱. "در سخن گفتن کنُد" باشید (زمانی که خشمگین هستید)
۲. "و در خشم آهسته".

این دو، خط مشی مهمی هستند که یعقوب در خصوص کنترل خشم ارائه کرده است. دومی مربوط به نحوهٔ برانگیخته شدن خشم میباشد، و اولی مربوط به نحوهٔ ابراز آن. هر دو باهم یك چیز را میگویند: زمانی که خشمگین میشوید، صبر کنید .... و با کنُدی رفتار کنید. اصطلاحی در کشور های غربی هست که میگوید "در موقع خشم، تا ده در دلت بشمار".
یکی از دلایل تأخیر در بیان آنچه بر درونتان آشوب بپا کرده ("در سخن گفتن کنُد")، این است که از گفتن آنچه بعداً پشیمان میشوید جلوگیری میکند. چون خشم باعث قضاوت نادرست میشود، و موانعی را که با زحمت برای حفظ آبروی خود ایجاد نموده اید را از سر راه بر میدارد، امکان دارد هر چه به فکرتان میرسد را به زبان بیآورید. بیاد داشته باشید؛ حکیم آنست که وقتی خشمگین میشود، زبان خود را محبوس کرده و با کنُدی بیان میکند. حرف هایش برای او پشیمانی به بار نمیآورد.
در عهد جدید کتاب مقدس دو کلمه برای توبیخ بکار برده شده است. مفهوم یکی به نحوی است که محکومیت شخص را ببار میآورد. اما مفهوم دیگر، بگونه ای است که در لوقا ۳:۱۷ بکار برده شده، و معنی توبیخ موقتی را دارد. بجای آنکه شروع به پرخاش کنید، با ملایمت گناهی که بنظر میرسد به شما شده را توضیح میدهید، و اگر حرف متقابلی نیز هست، آن را با حوصله میشنوید. بهتر نیست با شخصی که مرتکب خلافی شده با ملایمت رفتار کنید، و در نتیجهٔ آن شاید متوجه شوید که مسئله برداشت غلطی بیش نبوده، تا آنکه با شدت خشم با او رفتار کرده و بعداً پشیمان شوید؟ با آهستگی خشمگین شدن بهتر است. در چهار قسمت مختلف از کتاب امثال (۲۹:۱۴؛ ۱۸:۱۵؛ ۳۲:۱۶؛ ۱۱:۱۹) شخصی که به آهستگی (با کنترل خود) خشمگین شده، مورد ستایش قرار گرفته است. در این خصوص، فرزندان خدا همچون پدر روحانیشان شخصیت او را که "دیر خشم و کثیراحسان" (خروج ۶:۳۴) میباشد، منعکس مینمایند. در نامهٔ یعقوب دو هشدار و نصیحت مهم وجود دارد:

۱. کلام خدا را سریعاً گوش کرده و از آن اطاعت کنید،
۲. آهسته خشمگین شده و خشم خود را با کندی ابراز نمایید.

چگونه باید اطاعت کنید

دو نصیحتی که یعقوب راجع به خشم کرده در ابتدا ممکن است کار بسیار مشکلی بنظر رسند، ولی در موقع انجام آن خواهید دید که قابل اجرایند. روی صحبت من با شما است که مدت زیادی است کنترل خشم خود را از دست داده اید.

"مسئله اینجا است که شما نمیدانید خشم من تا چه حدی است. من دلم نمیخواهد کنترل اعصابم را از دست بدهم، ولی نمیتوانم آن را مهار نمایم، و امیدم را از این بابت از دست داده ام".

من مشکل شما را درك میکنم. اما شما نباید امیدتان را از دست بدهید. خدا هیچ چیزی را از فرزندان خود نمیخواهد که توانایی و قدرت انجام آن را نیز به ایشان نداده باشد. پس در انجام تمام اوامر خدا، امید نیز هست.
علاوه بر این، شما وضع بهتری را از آنچه تصور میکنید دارید. توجه داشته باشید که شما تا بحال آموخته اید چگونه خشم خود را در موارد حساس در اختیار خود بگیرید. اگر در اینگونه موارد میتوانید خشم خود را کنترل نمایید، در موارد دیگر نیز خواهید توانست آن را کنترل کنید، بشرط آنکه خواست شما واقعاً چنین بوده باشد!
بعنوان مثال، فرض کنید شما معلم کودکستان هستید و امروز یکی از بد ترین روزهای کار شما بوده است. بچه ها شما را به ستوه آورده اند، و در نتیجهٔ خشم شما، بچه ها از شدت ترس پراکنده شده و زیر میز و پشت در پنهان شده اند. شما نیز در حال پرخاش بسوی آنها هستید که ناگهان ناظم مدرسه وارد اطاق میشود!

"اوه سلام آقای ناظم! خیر قربان مشکلی نیست، همه چیز در دست کنترل است. نگران نباشید".

توجه دارید چه کار کردید؟ خشم خود را در یك لحظه کنترل کردید. رفتار و افکار شما که مدتی در اختیار و کنترل احساسات خشمگین شما بود، در یك لحظه در دست خودتان بازگشت نمود. چه باعث آن شد؟ چرا کنترل خشم خود را در برابر بچه ها در دست نداشتید، ولی وقتی ناظم وارد صحنه شد آن را به دست گرفتید؟ دلیل این است که شما فکر میکردید که در برابر بچه ها مسئول کنترل آن نیستید، اما در برابر ناظم میدانستید که مسئول آن هستید. اگر در مقابل ناظم مدرسه کنترل خشم خود را از دست میدادید، امکان داشت از کار برکنار میشدید. اما به این نکتهٔ مهم توجه کنید، شما در واقع فکر میکردید که میتوانید در برابر بچه ها کنترل خشم خود را از دست بدهید. و نتیجتاً، چنین آموخته بودید که کنترل خشم خود را

در مواردی در دست داشته و در موارد دیگر نداشته باشید. آیا درست نیست؟ کدام یك از این دو اهمیت بیشتری را داشت، آنچه به بچه ها تعلیم میدادید، و یا منافع شخصی خودتان؟ در واقع منافع شخصی خود را پیش از تعلیم و تربیت بچه ها در نظر گرفتید، اینطور نیست؟
پس مسئلۀ اصلی آن نیست که توانایی کنترل خشم خود را ندارید، بلکه مسئله خودخواهی و خود محوری شما است، و همچنین تصمیمات غلطی که در زمینۀ کنترل عصبانیت خود میگیرید و عادتی است که به آن کرده اید. ابتدا باید نسبت به خود خواهی، و از دست دادن اختیار احساسات خود، و آسیبی که به بچه ها رسانده اید و باعث رنجش خدا نیز شده اید، توبه کنید. و سپس ارزش و اولویت های خود را بررسی کنید، و بیآموزید که چگونه خشم خود را در موقعیت های مختلف تحت کنترل خود در آورید. کلام خدا اجازه نمیدهد که شخص ایماندار کنترل خشم خود را از دست بدهد، خصوصاً در میان خانوادۀ خود.
بطوری که دیده ایم، شما باید عادات گناه آلود خود را با عادت به راه و روشی که از کلام خدا میآموزید، تعویض نمایید. خدا به شما کمك خواهد کرد، اگر از او بخواهید (آنچه یعقوب قبلاً در مورد دعا و حکمت تعلیم داده است را بیاد بیآورید). شما چگونه خشم خود را در محل کار و در مقابل رئیس خود کنترل میکنید؟ همانگونه باید آنرا در مقابل سایر مردم نیز کنترل نمایید. آن روش کنترل خشم خود در موارد بخصوص را، در موارد دیگر نیز بکار ببرید.
از خود بپرسید، "چرا در مقابل رئیسم خشم خود را نشان نمیدهم، و بجای آن به همسرم پرخاش میکنم". دلیل آنکه در مقابل رئیستان خشم خود را نشان نمیدهید آن است که نمیخواهید شغل خود را از دست بدهید. شغلتان برای شما اهمیت زیادی را دارد. اما رنجاندن خدا و خشونت نسبت به همسرتان باید اهمیت بیشتری را داشته باشد. اولویت های خود را تصحیح کنید و مطلبق با کلام خدا رفتار کنید.
ثمرۀ روح القدس خویشتنداری است. وقتی به راستی در دعا از خدا بخواهید که مسئلۀ خشم شما را حل کند، و با اطاعت از کلامش سعی و کوشش خود را بکنید تا آنچه خدا در این زمینه گفته را اجرا نمایید، او از طریق روح القدس شما را تقویت خواهد کرد تا بر این مسئله پیروز شوید. هزاران مسیحی این حقیقت را یافته اند، و شما نیز خواهید یافت.

پذیرا بودن از کلام خدا

در فصل قبل صحبت از امیال ذاتی و امیال فراگرفته کردیم. در اینجا یعقوب نشان میدهد چگونه روح القدس راه و روش صحیح را جایگزین راه و روش گناه آلود مینماید. روح القدس از طریق کلامش (یعقوب ۱: ۲۱و ۲۲) آنرا انجام میدهد.

یعقوب ۱

۲۱:"پس هر گونه پلیدی و هر فزونی بد خواهی را از خود دور کنید و با حلم، کلامی را که در شما نشانده شده و می تواند جانهای شما را نجات بخشد، بپذیرید."
۲۲:"به جای آورندۀ کلام باشید، نه فقط شنوندۀ آن؛ خود را فریب مدهید!"

اگر کلامش را "بپذیرید"، آنگاه کلامش در شما "نشانده" (کاشته، فراگرفته) خواهد شد، و در نتیجه افکار

جدیدی را بوجود خواهد آورد. و در صورت ماندگار بودن آن، عادات جدیدی را نیز ایجاد خواهد کرد و به این شکل شخصیت جدید مسیحی را در شما وجود خواهد آورد.
اما شرط آن پذیرا بودن شما از کلام خدا است. اصل، اطاعت از خدا است. حلم (نرم خویی) صفتی است که آموزش پذیر است و تسلیم و اطاعت از خدا را همراه دارد.
تا زمانی که کلام خدا را رد میکنید، حتی با گفتن حرف ناچیزی شبیه: "من فکر نمیکنم بتوانم عصبانیت خودم را همیشه کنترل کنم"، انتظار نداشته باشید روح القدس در شما عمل کند. روح القدس از طریق بکار بردن کلامش عمل میکند (دوم تیموتاوس ۳: ۱۵تا۱۷)، نه جدا از آن. وقتی شما با رضایت و با نشاط پذیرای کلامش میشوید، آنوقت او خواهد توانست شما را تغییر بدهد. جدا از کلام، در انتظار عوض شدن نباشید. هر یك از فرامین خدا باید باعث تشویق شما بگردد، نه آنکه شما را محکوم کند. خدا هیچ انتظاری را از فرزندانش ندارد که نتوانند با یاری روح قدوسش آن را انجام دهند.
یعقوب میگوید شما باید راه و روش قدیم خود را از خود دور کنید و با فروتنی، کلامی که در شما کاشته شده را که می تواند شما را از نفوذ گناه و تقصیر رها سازد "بپذیرید". و مقصود از گناه در اینجا خشم گناه آلود است. یعقوب کلمهٔ "جانها" را در اینجا بکار برده، چون در واقع خشم را باید در اعماق خود جویا شد، و آنرا در اعماق خود شکست داد. آنرا میتوان در ظاهر مهار کرده و باز داشت، ولی تنها در باطن است که میتوان آنرا شکست داده و روش دیگری را جایگزین آن کرد. باز میبینیم که یعقوب دقت بخرج میدهد تا تأکید را بر نکتهٔ اصلی نماید، یعنی دگرگونی شخص از درون.
در اینجا میبینیم که اصطلاح "از خود دور کردن" و "در خود نشاندن" که یعقوب در اینجا بکار برده، همان "از تن به در آوردن" و "جدید را در بر کردن" میباشد که پولس نیز بکار برده است (افسسیان ۴: ۲۲تا۲۴). وقتی کلام حقیقت خدا در شما کاشته شد، بطوری که در زندگی شما ریشه پیدا کند، آنوقت شما در راه تنگ و باریك خدا بنا شده و زندگی خواهید کرد. اما یعقوب تأکید بر آن میکند که باید "به جای آورندهٔ کلام باشید، نه فقط شنوندهٔ آن" (آیهٔ ۲۲). تنها زمانی بر خشم چیره میشوید که راه گذشتهٔ خود را "به در آورید"، و راه تازه ای که کلام خدا نشان داده را "در بر کنید".
پولس در رابطه با خشم چنین میگوید:

افسسیان ۴
۲۶:"«هنگامی که خشمگین می شوید، گناه نکنید»: مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،"

معنی این آیه این است که نگذارید خشمتان در دل بماند و با مرور زمان تبدیل به دلخوری و کینه گردد. این آیه مربوط "به در آوردن" میشود. و نتیجتاً آنچه مربوط به "در بر کردن" میشود (راه و روش کلام خدا که باید جانشین آن گردد)، اینست که با هر مسئله ای که پیش میآید باید در همان وقت رسیدگی کنید، و نگذارید تبدیل به مسائل و مشکلات دیگری گردد. این را بطور واضح در افسسیان می بینید. اما مورد تازه ای که در این رابطه در یعقوب مشاهده میکنیم، این است که تنها در صورتی "به در آوردن" راه و روش های بازماندهٔ قبل، و "در بر کردن" راه و روش کلام خدا امکان پذیر است، که اعماق دل شما آمادگی همراه با میل و گرایش نسبت به آن را داشته باشد. تنها برای آنانی که کلام خدا را در حلم (اطاعت و آموزش پذیری) "پذیرا" میباشند، این عمل امکان پذیر خواهد بود.
کلام خدا به شما میگوید چکار بکنید و چگونه آنرا انجام بدهید. طرز برخورد شما نسبت به آن، فرق میان

موفق بودن یا نبودن شما را ایجاد میکند. روح القدس فقط زمانی میتواند در شما قوت و قدرت انجام خواست خدا را ایجاد کند، که با آمادگی و میل و خواست شما روبرو گردد. حال می بینید که پاکسازی و رشد روحانی، کاری نیست که خود بخود انجام بگیردد. بستگی به گرایشی دارد که شما به خدا و کلام او دارید. اگر شکی نسبت به خدا دارید، انتظار چیزی را نداشته باشید. و اجرا نکردن کلام او نیز، به هر دلیلی که میخواهد باشد، همان شك کردن به خدا است. اگر میدانید خدا چه میگوید، و از اجرای آن امتناع میورزید، آن همان شك کردن به خدا است. شما باید خود را مطیع کلام بنمایید، و مانند فرزندی که حرف مادرش را گوش میدهد، مشتاق درك و اجرای اوامر او باشید. نتیجه ای که میگیریم این است: گرایش صحیح درونی شما نسبت به کلام خدا، شرط اصلی چیره شدن بر خشم است.

فصل نهم
شما میتوانید اصالت داشته باشید

شخصی که در راه teleios (کامل) واقع شده، نه تنها در مسیری قرار گرفته که مطابق با خواست خدا است، بلکه از بودن در آن مسیر آگاه میباشد و آن مایهٔ شادی اوست. او میداند که ایمانش اصیل است. او نه تنها به کلام خدا گوش میدهد، بلکه در حال انجام آن است، و در انجام آن برکت میگیرد. یعقوب میگوید:

<u>یعقوب ۱</u>

۲۵:"اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته، آن را از نظر دور نمی دارد، و شنوندهٔ فراموشکار نیست بلکه به جای آورنده است، او در عمل خویش خجسته خواهد بود."

مسیحی که در راه کامل شدن قدم بر میدارد، شَك او از میان رفته و نیتش آشکار شده، و خود میبیند که کلام خدا در حال شکل دادن به اوست، و زندگی روحانی او را دارد به کمال میرساند، و این اطمینان او را تقویت میکند. بر خلاف شخصی که تردید دارد و در تمامی رفتار خویش ناپایدار است، مسیحی کامل اصالت دارد چون بر عیسی مسیح استوار شده و بر حقیقت آنچه در زندگی و دور و اطرافش میگذرد واقف است. و چنین موقعیتی او را ثابت و قابل اعتماد میگرداند. البته او هنوز گناه میکند، و همیشه اصالت خود را حفظ نمیکند، اما بر گناه و ناپاکی خود آگاه است و دایماً با بکار بردن کلام خدا، با آن دست و پنجه نرم میکند.
اما کسانی هستند که خود را "<u>فریب</u>" میدهند. یعقوب میگوید:

<u>یعقوب ۱</u>

۲۶:"آن که خود را دیندار بداند، اما مهار زبان خود را نداشته باشد، خویشتن را می فریبد و دیانتش باطل است."

کمتر واقعه ای دردناك تر از مشاهده کردن کسانی که نه تنها دیگران را فریب میدهند بلکه خود را نیز فریب میدهند نیست. بقدر کافی شرارت در فریب دادن دیگران وجود دارد، اما گناه را تا به جایی رسانده اند که آن را منطقی دانسته و دروغ خود را باور نیز میکنند.
شاید شما با چنین افرادی برخورد کرده اید. رفت آمد با آنها طاقت فرسا است. حرفشان همیشه باید در صدر مکالمهٔ قرار داشته باشد، و دائماً در حال توجیه کردن خود میباشند. وقتی به حرفهایشان توجه میکنیم، اینطور بنظر میرسد که خداوند از طریق آنها بگونه ای کاملتر از بقیهٔ عمل مینماید. اما اگر قرار باشد فرقی که عیسی مسیح در زندگی ایشان انجام داده را ارزیابی کنیم، میبیند که ناچیز بوده است.
اشخاص دیگری هستند که وقت خود را صرفاً صرف تجزیه و تحلیل مسائل درونی خود میکنند. دنبال گوش شنوایی میباشند که به تمام ابعاد مسائل و مشکلاتی که دارند گوش بدهد، و فکر میکنند حرف زدن راجع به مسائل باعث رفع و یا حل آنها میشود.

یعقوب چنین افرادی را زبان باز مینامد (آیۀ ۲۶). مسیحی زبان باز بنظر روحانی مینماید و فریب کار است. اما وقتی ادامه یابد ممکن است آنطور شود که "خویشتن را می فریبد". او خودش را با حرف خود قانع میسازد. بسیاری هستند که راجع به انجام کار خدا صحبت میکنند و نقشه میکشند و حرف بسیار میزنند، اما کمتر آن حرف ها را به مرحلۀ اجرا میگذارند.

چنین افرادی است که مورد نظر یعقوب میباشند. او میخواهد حماقت ایمان داشتن بدون عمل را نشان بدهد (۱: ۲۲تا۲۷). احمق کسی است که به هنگام شنیدن کلام خدا، خود را (آنچه بر درون خود دارد را) میبیند؛ او گناه خود را میبیند، صورت کثیف خود را در آینه میبیند، اما بعد که از آن دور شد، آنچه دیده است را فراموش میکند. منظور این است که او کاری را در قبال آنچه دیده انجام نمیدهد. دیدن روی خود بر آینه فایده ای را نداشته و فرقی را حاصل نکرده است. او توبه کار نیست!

این گونه فراموش کاری عَمدی است، چون او نمیخواهد مشکل تازه ای را به زندگی روزانه خود بیافزاید. نتیجتاً پشت به آنچه دیده و شنیده میکند (پرهیز و اجتناب از مشکلات) تا آن را فرموش کند. در این راه، وجدانش نیز ضعیف و بی اثر میشود. آنوقت شنیدن کلام خدا و بی اثر ماندن آن در زندگی او روالی معمول و عادی را پیدا میکند. آنوقت است که خودش را با حرف های خودش قانع میسازد. و این نحوۀ عملکرد فریبکارانۀ او است. او شکل دیگری از آنچه دیگران میبینند از خود دارد، و خود را حاکم بر خود گماشته است.

بعکس، یعقوب ایماندار با حکمت را شخصی توصیف میکند که روی خود را در آینۀ خدا میبیند (شریعت آزادی)، و بر آنچه میبیند با جدیت و راستی عمل میکند. منظور از "چشم دوخته" (آیۀ ۲۵) نگاهی عمیق و کنجکاو میباشد. شخصی را مجسم کنید که نقشۀ شهری را مینگرد. او نقشۀ را با دقت میبیند و سعی میکند قسمتهایی از آن را به خاطر بسپارد. او با دقت و با صرف وقت کافی جویای آنچه خدا راجع به او میگوید میشود، و خوفی از بدی ها و مشکلاتی که بر سر راهش خواهد گذاشت ندارد، چون میداند خواست خدا در زندگیش اجرا خواهد شد، و علاوه بر این به نفع خودش نیز هست. نتیجتاً آنچه را که از خدا میشنود، به دل راه میدهد و بر آنچه در خود میبیند عمل نیز میکند. و این روال را ادامه میدهد، یعنی بقدری به مطالعۀ کلام خدا ادامه میدهد تا راه حل مسئلۀ خود را در آن بیابد.

وقتی ایماندار چنین کند، در کارش موفق خواهد شد، چون کلام خدا "شریعت کامل" و "شریعت آزادی است". چون کلام خدا کامل (teleios) میباشد، همۀ گناهان را افشا مینماید و هر آنچه برای زندگی روحانی لازم است را فراهم میدارد (دوم تیموتاوس ۳: ۱۷، و دوم پطرس ۱: ۳). و در این شریعت است که آزادی از گناه و نتایج آن در مسیح موجود میباشد.

وقتی ایمانداری بر طبق کلام خدا عمل میکنید، "او در عمل خویش خجسته خواهد بود" (آیۀ ۲۵). نشاط و اطمینان فواید جانبی ایمانی است که عمل تغییر در زندگی را به ارمغان میآورد.

اشخاصی منتظر میمانند تا اول احساس درستی را نسبت به انجام کلام خدا بدست آورند. آنها میخواهند قدرت و اراده انجام کار را قبل از شروع کار بدست آورند. اما خدا بشر را اینگونه نیافرید. برکت بهنگام عمل بدست میآید، و نه قبل از آن. هیچوقت در اطاعت از خدا درنگ نکنید و در انتظار احساسی از خود نباشید. این اصل مهمی است در خصوص انگیزۀ شخص مسیحی. انگیزه ایماندار به مسیح، باید فقط از خوشنود کردن خدا و سپاس از او سرچشمه بگیرد، و نه احساس خوبی که از اطاعت کردن از فرمان او بدستش میآید.

اما به هر صورت احساسات بخاطر پیگیری از خواست خدا برانگیخته میشوند و نشاط از دریافت برکات خدا نیز بدست میآید. ولی تجربهٔ دریافت برکات "درعمل"، تنها وقتی بدست میآید که منشاء آن اطاعت از فرمان خدا بوده باشد. بسیاری از ایمانداران در خود احساساتی را پرورش میدهند و با فکر بر آن که کار روح القدس میباشد، خود را فریب میدهند. میگویند احساس کردند روح القدس حدایتشان میکند. این غیر ممکن است. روح القدس نه ملموس است و نه مرئی. وجود روح را نمیتوان حس کرد. روح القدس همیشه از طریق کلامش کار میکند. هنگامی که کلام خدا را اطاعت میکنیم، نشاطی در ما ایجاد میشود که و آن نشاط را حس میکنیم. علاوه بر این، میدانیم که خدا را خوشنود کرده ایم، و از این رو است که روح القدس ما را از برکتی که بما داده واقف مینماید.
اما یادتان باشد که وقتی صحبت از احساس میکنیم، وضعیتی است که در جسم ما ایجاد شده است. احساسات وضعیتی است جسمانی که با جریان آندرالین در مجرای خونی، یا پر خونی در شکم، و یا تپش تند قلب همراه میباشد. اینها را ما حس میکنیم. احساس، برداشتی است که ما از وضعیت موجود بدن خود داریم. روح القدس و حضور او نیست که احساس میشود.
و چون همان احساس را به طریق دیگری میتوان ایجاد کرد، به سادگی میتواند باعث فریب دادن خود بگردد. این موردی است که در نظر یعقوب میباشد:

یعقوب ۱

۲۶:"آن که خود را دیندار بداند، اما مهار زبان خود را نداشته باشد، خویشتن را می فریبد و
دیانتش باطل است."
۲۷:"دینداری پاك و بی لکه در نظر پذر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه زنان را به وقت
مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آلایش این دنیا دور بداریم."

فریب کار فکر میکند تنها دیگران را گول زده است. ممکن است برای مدتی موفق نیز بگردد، ولی نهایتاً ضرر را بخود وارد خواهد ساخت. کاری را که میکند خدا قبول نخواهد داشت، و دیگران نیز به وقت خود حقیقت را درخواهند یافت، و نهایتاً "خویشتن را می فریبد". او خوب حرف میزند ولی تمامش حرف است؛ نمایش و دغل کاری است. دینداری او ناپاك است و از تشریفات و حفظ ظاهر ساخته شده است.
ایماندار اصیل و خدا پسند، اعمالی را انجام میدهد که باعث خوشنودی خداست. اینگونه اعمال نشانهٔ "دینداری پاك و بی لکه در نظر پدر ما خدا" (آیهٔ ۲۷) میباشد. این گونه افراد را خارج از مراسم خدمات کلیسا مشاهده میکنیم که به "یتیمان و بیوه زنان" (آنانی که توانایی دادن پاداش یا پاسخی به کمك را ندارند)، خدمت میکنند و "خود را از آلایش این دنیا دور" میدارند.
حال برگردیم به عبارت "خویشتن را می فریبد". این نتیجهٔ تلخ ریاکاری است. وقتی شخصی اصالت ندارد، وقت خود را صرف نمایشی روحانی میکند (و معمولاً برای آنکه دیگران او را تحسین و تأیید کنند)، و اینگونه خود را فریب میدهد. فریبکاری یعنی کلاهبرداری یا گوشبری. یعنی او با استدلال غلط، خود را به راهی نادرست کشانده است.
اگر در صدد فریبکاری دیگران باشیم، خود را نیز بسادگی فرب خواهیم داد. ریاکار میخواهد نظری که دیگران از او دارند بهتر از آنچه در واقع است باشد. در نتیجه، ظاهری غیر واقعی بخود میگیرد، روال فریبنده ای را دنبال میکند، و با مرور زمان از نمایش و توانایی بهتری نیز برخوردار میگردد. و این کاردانی

و خبرگی او نهایتاً باعث فریب خوردن خودش میگردد. خود را در نقشی که ایجاد کرده گم میکند و شخصیت فانی را بدست میآورد. دروغ و حقیقت ارزش و معنی خود را از دست میدهند و نمایش جای همه چیز را میگیرد. آنکه کلام خدا را شنیده و ترتیب اثر به آن نداده خود را فریب داده است (آیهٔ ۲۲)، چون در نظر خود شخصی روحانی است، در صورتی که در نظر خدا آنطور نیست، و "دیانتش باطل است" (آیهٔ ۲۶).
یعقوب راجع به ایمان و عمل، در فصل دوم کتاب خود بیشتر صحبت میکند. اما با وجود مطالب پراهمیتی که در فصل دوم آن کتاب موجود میباشد، در خصوص آنچه مربوط به موضوع بحث ما میشود، یعنی آشنایی با زندگی درونی، آنچه در فصل اول مطالعه کردیم دارای اهمیت بیشتری است. یعقوب میخواهد ابزار درونی اصالت ایمان را به شما نشان بدهد. فریب دادن خود باعث میشود که ایمان تبدیل به عمل نگردد.

دل

کلمهٔ یونانی kardeeah که در آیهٔ ۲۶:۱ و ترجمهٔ هزارهٔ نو، "خویشتن" بکار برده شده، ترجمهٔ لغوی آن "دل" میباشد. ترجمه های قدیم کتاب مقدس "دل" را مورد استفاده قرار داده اند. اما از آنجایی که مفهوم مورد نظر نویسنده شامل تمام شخص میباشدد، عبارت "خویشتن" بمراتب ارزنده تر است.
در کتاب مقدس، دل به معنی شخص درونی شما است. آن زندگی است که در مقابل خدا و خود دارید، و کسی جز خدا و شما از آن مطلع نمیباشد. آن شامل زندگی عقلانی و عاطفی شما میباشد (امثال ۲۰:۱۲و۳۰:۱۴)، و منشاء تمام حرفها، رفتارها، افکار، و احساسات شما است (متی ۱۸:۱۵)، و نتیجتاً باید از آن مواظبت شود (امثال ۲۳:۴).
در نتیجه، فریب دادن دل، یعنی فریب دادن انسان بر درون او. وقتی خود را فریب میدهید، اصالتاً خود را فریب داده اید، همانگونه که با دل محبت میکنید، محبت شما اصیل است. وقتی دل خود را فریب داده اید، "خویشتن" را بطور کامل فریب داده اید.
نکتهٔ جالبی که یعقوب متذکر شده این است که شخصی که به ظاهر موفق به ایجاد نمای دینداری بوده، ولی توانایی ایجاد همان را در داخل ندارد، شخصی است که خود را فریب داده است. مادامی که ایمان واقعیت درونی نداشته باشد، خیالات واقعیت درونی خواهند داشت. نمونهٔ خوبی را در آن فریسی میبینیم که فکر میکرد سالم است و نیازی به طبیب ندارد. روحانیتی را بخود گرفته بود که قدرتی نداشت. بدون شك افراد زیادی هستند که گرفتار چنین دامی شده اند.
اگر یعقوب چشم دل شما را به موضوع غیر واقعی در ایمانتان باز کرده، باید آنرا سریعاً پیش خدا برده و به وجود آن اعتراف کنید. توبه راه بازگشت و اولین قدم مجدد به سوی خدا است. سپس باید از خدا بخواهید تا با یاری روح القدس آنچه در کلامش هست را اجرا نمایید. این مراحل را باید در کمال راستی انجام رسانید. وقتی آن حقیقتی که در ظاهر دارید نمودار حقیقتی است که در باطن دارید، و هر دو در راه اجرای کلام خدا میباشند، میتوانید اطمینان داشته باشید که ایمانداری اصیل هستید و راهی که در پیش دارید رو به تکامل teleios میباشد.

فصل دهم
شما میتوانید صلح جو باشید

"مادرم برای بچهٔ دوستش هدیهٔ گران قیمتی را خرید اما برای من هدیه نمیخرد. فکرش را بکنید، برای شخص دیگری هدیه میخرد، ولی برای فرزند خودش هدیه نمیخرد."

جنگ و جدال ذکر شده را ما همگی بصورتی دیده ایم. از طرفی رنجیدگی احساسات (انتظارات ناکام، لطمه به غرور) را میبینیم، و از طرف دیگر انتقام بخاطر رنج کشیده شده و دعوا و چه بسا موضوعات بسیاری دیگر. دعوا میان مردم همیشه بوده و هست، حتی میان مسیحیان. آیا راهی هست تا از چنین شَری خلاصی یافت؟ یعقوب میگوید که هست و راجع به آن نیز در کتاب خود نوشته است.
چون جنگ و جدال به گونه های مختلف متداول میباشد، لازم است که با ماهیت و منشاء و چاره ای که دارند آشنا شد. یعقوب منشاء جنگ و جدال میان ایمانداران را در امیال شخصی میبیند که مهار نشده و اجازهٔ رهبری افکار و رفتار شخص را بدست گرفته اند. از آنجایی که من در فصل قبل راجع به امیال صحبت کرده ام، در اینجا مد نظرم این است که چگونه امیال، جنگ و جدال را ایجاد مینماید.
یعقوب میگوید:

<u>یعقوب ۴</u>

۱:"از کجا در میان شما جنگ و جدال پدید می آید؟ آیا نه از امیالتان که در اعضای شما به ستیز مشغولند؟"

۲:"حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به کف نمی آرید. از طمع مرتکب قتل می شوید، اما باز به آنچه می خواهید نمی رسید. جنگ و جدال برپا می کنید، اما به دست نمی آورید، از آن رو که درخواست نمی کنید!"

۳:"آنگاه نیز که در خواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید."

همهٔ ما تا اندازه ای، آنچه یعقوب در این آیات گفته را تجربه کرده ایم. در جنگ و جدال میان مادر و دختر یاد شده، تنها کسی که پیروز شد شیطان بود. در این آیات یعقوب نشان میدهد که چرا.
توضیحی که او میدهد تمرکز بر آنچه بر درون آن دو شخص میگذرد دارد، و نه جنگ و جدالی که در میانشان میباشد. البته بعضی کشمکش ها موجه و لازمند. ایمانداران باید با گناه بجنگند، چه در کلیسا و چه خارج از آن. سرودی در کلیسا داریم که میگوید "ما سربازان خدا هستیم در عیسی"، و آن برداشت خوبی است از زندگی مسیحی. اما منظور یعقوب، این نوع جنگ و جدال ها نیست. منظورش جنگ و جدال های میان ایمانداران است که هیچ فایده ای را ندارد و با ضعیف کردن لشکر عیسی مسیح به کار خدا لطمه وارد میکند و پیروزی را نصیب دشمن مینماید. یعقوب بحث خود را با "<u>صلحجویان</u>" شروع میکند:

<u>یعقوب ۳</u>

۱۸:"پارسایی، محصولی است که در صلح و صفا، و به دست صلحجویان کاشته می شود."

در متن این آیه، یعقوب صحبت از دو گونه "<u>حکمت</u>" کرده است. حکمتی که از دنیا است که حَسَد و جاه طلبی را ببار میآورد، و حکمتی که از بالا است که سرشار از رحمت و ثمرات نیکو میباشد. اما حکمتی که از این دنیا است متأسفانه رواج زیادی در کلیسا نیز دارد و این دلیل عمدهٔ جنگ و جدالها است. در این خصوص کلیسای امروزه، فرقی با کلیسای قرون اولیه نکرده است. ایمانداران بسیاری فکر میکنند ما امروز نسبت به ایمانداران دوران اولیهٔ کلیسا دارای تمدن بیشتری میباشیم. البته فرقهای هست که نمیتوان انکار کرد، اما خودخواهی و دوستی با این دنیا کماکان بجای خود باقی است و جنگ و جدالهای میان ایمانداران کماکان چون گذشته پای برجا است.
یعقوب دلیل این کشمکش ها را امیال نسنجیده، قصور در دعا، و درخواست هایی است که با قصد و منظور های اشتباه از خدا بوده است. من قبلاً راجع به مسئلهٔ امیال و دعا صحبت کرده ام، ولی عبارت "<u>امیالتان که در اعضای شما به ستیز مشغولند</u>" نیاز به بررسی دارد. در جواب به سؤالی که خود مطرح کرده، یعقوب مانند پولس (رومیان فصل ۶و۷)، مسئله را "<u>در اعضای شما</u>" خوانده است. اگر بخواهیم جنگ و جدال های بی مورد را در کلیسا کم کنیم و صلحجو بشویم، باید این موضوع را شکافته و شناسائی کنیم.
اولاً، جنگ و جدال میان ایمانداران وضعیتی را نشان میدهد که از کنترل خارج است. یعقوب میگوید "<u>امیالتان</u>" میباشند "<u>که در اعضای شما</u>" جنگ جدال براه میاندازند. امیالتان برای کسب رضایت خود میجنگند، و میل خود را میخواهند بر کرسی بنشانند. معمولاً جنگ و جدالهایی را که در کلیسا میبینیم، نتیجهٔ جنگ و جدال درونی میباشد که در خود ایمانداران وجود دارد. هر ایمانداری در زندگی گذشته اش، جاه طلبی و حسرت و خودخواهی را داشته و به آن کم و بیش عادت نیز کرده (یعقوب ۳: ۱۴تا۱۶)، و حال چون به آنها رسیدگی نشده، صورت خود را ظاهر کرده و رضایت میخواهند. فقط آن طبیعت جدید، همراه با روح خدا که در ایماندار مسکون است، تاب چنین حمله هایی را دارد. پولس راجع به این جنگ و جدال درونی صحبت نمود، چون خود تجربهٔ دو نیروی درونی را که در جدال برای حاکمیت بدن او بودند را میشناخت (رومیان ۷: ۲۳). خواست درونی او بعنوان یك ایماندار این بود که عیسی مسیح را خدمت نماید. اما بدن او که عادت به چیز دیگری کرده بود، میخواست خود را خدمت نماید.
اگر شما ایماندار به مسیح هستید، شما نیز چنین تجربه ای را کرده اید. جنگ و جدال درونی ما ایمانداران، میان نیرویی است که خدا را میخواهد خوشنود سازد و راه و روش و افکار گناه آلودی است که با آن به دنیا آمدیم. هر وقت شما (انسان جدیدی که ایمان به عیسی مسیح دارد) در این جنگ پیروز میشوید، صلحجو میشوید، و هر وقت در این جنگ شکست میخورید، نتیجهٔ آن جنگ جدالی است (ظاهری) که به ارمغان میآورید. دلیل آنکه شما در منزل و کلیسا، به طور غیر ضروری و گناه آلود، به جنگ و جدال میپردازید این است که یا شما و یا طرف مقابل شما و یا هر دو، در جنگ درونی خود شکست خورده اید.
دلیل آنکه یعقوب صحبت از جنگ درونی میکند این است که اگر بخواهید بجای خراب کار بودن، صلحجو باشید، باید از درون عوض بشوید. شما باید بیآموزید چگونه آن لذات و دلخوشی هایی که درون شما "<u>به ستیز مشغولند</u>" را شکست بدهید.

<u>پیروزی در جنگ درونی</u>

طریقی که این جنگ عمل میکند چنین است. شما بخاطر بدست نیآوردن چیزی که به آن عادت دارید، در مانده و ناکام شده اید. شما آن را میخواهید، اما برایش دعا نمیکنید. چرا؟ چون یا بذر دعا را در خود نکاشته اید، و یا خود را به دعایی که دارای <u>شرایط</u> خدا میباشد، عادت نداده اید. اگر این حقیقت دارد، میتوانید از همین جا شروع کنید، چون این مرحله اولی است که در آن میتوانید جلوی جنگ و ستیز (ظاهری) را بگیرید. شروع به دعایی واقعی کنید، و از خدا بخواهید خواست خودش را در زندگی شما به ارمغان آورد.
مرحلۀ بعدی جنگ، بدست آوردن آنچه میخواهید میباشد، یا مقصر شناختن دیگران بخاطر آنکه آن را بدست نیآورده اید. در این مرحله دوم نیز میتوانید جلوی آن را بگیرید. وقتی خواست های شما ناکام میمانند، میتوانید از خدا بخواهید مشکل شما را از طریق کلامش حل نماید. اگر ناکامی شما تقصیر خودتان است، میتوانید توبه کنید و بخشش خدا را بطلبید، و سپس آنچه در کلامش منظور داشته را اجرا نمایید. ولی دلیل ناکامی لزوماً بخاطر دعا نکردن و یا به درستی درخواست نکردن نیست، بلکه امکان دارد آنچه خواست خدا است را شما نخواسته اید. اگر چنین است، باید از خدا بخواهید به طریق صحیح با ناکامی خود برخورد کنید و به شما کمك کند تا آنچه <u>او</u> میخواهد را شما نیز بخواهید، نه آنچه خود میخواهید. حل مسئلۀ جنگ جدال در کلیسا، پیروزی بر جنگ های درونی است. تنها در این صورت است که جنگ جدال میان شما و ایمانداران دیگر رُخ نخواهد داد.
پیروزی بر جنگ درونی همانطوری که قبلاً اشاره کردم، از طریق "به در آوردن/ در برکردن" بوجود میآید. شما باید یاد بگیرید چگونه خواست های خود را "به در آورده"، و بجای آن خواست های خدا را "در بر کنید". آنوقت دعای شما نیز همانطوری که یعقوب گفته چنین شکلی را بخود خواهد گرفت (به اول یوحنا ۵:۱۴ نیز رجوع نمایید). منظور پیروی جدی از عیسی مسیح است:

<u>لوقا ۹</u>

۲۳:"سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز صلیب خویش برگیرد و از پی من بیآید."

صلیب خود را روزانه برگرفتن یعنی به خود و خواست های خود "<u>نه</u>" گفتن، و پیروی از عیسی مسیح، یعنی به او و خواست های او "<u>بله</u>" گفتن. همچنین باید بیآموزید که دیگران را بر خود مقدم بدارید (فیلیپیان ۲:۳و۴). آنچه را که "<u>در بندگی پارسایی میسپارید</u>"، از اطاعت و اجرای مرتب و همیشگی کلام خدا است (رومیان ۶:۱۳، ۱۶، ۱۹).

<u>عوارض زندگی معاصر</u>

امروزه فرهنگ مصرف گرایی در اقساط نقاط جهان شیوع پیدا کرده، و اثر مهمی که دارد این است که امیال جسمانی را "نیاز" طلقی میکند. "میل" را تبدیل به "نیاز" کردن مسائل زیادی را برای همه ایجاد میکند، خصوصاً برای مسیحیان. زندگی برای مسیحیان به مراتب پیچیده تر شده است. حال امیال شما با آرایشی فریبنده شکل نیاز را بخود گرفته و موجه شناخته شده اند. و این ظاهر فریبنده تا بجایی رسیده که مدعی است، تا زمانی که "نیاز" شما برآورده نشده، نمیتوانید خدا و همسایهٔ خود را محبت نمایید. نتیجتاً برای موجه ساختن گرایش های گناه آلود، عقیده ای ظاهراً عِلمی نیز به میان آورده شده است. و با پنهان ساختن حقیقت زندگی درونی شما، بی خبر و ناخواسته، دشمن را در اعضای خود تقویت میکنید، و نهایتاً جنگ و جدال را در کلیسا بپا میکنید.
یقیناً شما نیز مشکلی که چنین برداشت غلطی از "نیاز" بوجود میآورد را می بینید. موجه شناختن امیالی که یعقوب میگوید: "در میان شما جنگ و جدال پدید" می آورند، دفاعی را برای آنانی که میخواهند به میل خود رفتار کنند فراهم میآورد، و آنانی را که میخواهند خدا را خوشنود کنند را گیج مینماید. پس باید تأثیری که فرهنگ مصرف گرایی (مردم گرایی) بر زندگی مسیحیان دارد را روشن کرد و نتایج مصیبت بار آن را برملا ساخت (۱۲).
می بینید که یعقوب دوباره شما را وادار نموده که بر درون خود بنگرید و سرچشمهٔ مسائل خود را در درون خود بیآبید. او میگوید اگر بخواهید بجای خراب کاری، صلحجو باشید، باید آنچه به آن عادت کرده اید و اتشی را در شما ایجاد کرده را تغییر بدهید. آن عاداتی که در طبیعت قدیم و گناه آلود شما بود، با روح القدسی که حال در شما ساکن میباشد، "در اعضای شما به ستیز مشغولند". بیاد داشته باشید که اعضای شما شامل مغز شما نیز میباشد، و در نتیجه افکار شما نیز باید تغییر کند. پس می بینید که تمام بدن شما باید عادات جدیدی را از طریق طبیعت تازه ای که یافته، کسب کند. با فرا گرفتن عادات جدیدی که بر اساس اجرای کلام خدا استوار میباشند، روح القدس شما را یاری خواهد کرد تا بر خودکامی چیره شوید.
معمولاً عادت تازه را جایگزین عادت قدیم کردن، نیاز به حد اقل ده بار تکرار مرتب و مداوم دارد. وقتی عادت به نیکویی کردید، آنوقت خواهید توانست اعضای خود را "به بندگی پارسایی بسپارید که به قدوسیت می انجامد" (رومیان ۶:۱۳، ۱۶، ۱۹). اگر وقت کافی و کوشش لازم را در جهت پیروز شدن در جنگ های درونی خود (بجای جنگ با دیگران) بخرج بدهید، آنوقت تحول شگرفی را در هر دو زمینه (درون و بیرون خود) مشاهده خواهید کرد.
حال می بینید که راهی وجود دارد تا اختلافاتی که میان شما و خانواده یا اعضای کلیسا ایجاد میشود، و جنگ و جدالی را که دنبال دارد را بطور کل از میان بردارید. لزومی ندارد که شما محرك آن و یا دخالتی در آن داشته باشید. بجای آن شما میتوانید طبق کلام خدا "صلحجو" بشوید. تنها راه صلحجو شدن آن است که خود توانسته باشید امیال خود را که بر درون شما در جنگ میباشند را شکست داده، و دیگران را نیز آموزش بدهید که چگونه امیال خود را شکست بدهند.

فصل یازدهم
شما میتوانید وفادار بمانید

یکی از مسائل عمده در کلیسا، دنیوی بودن اعضا است. منظور من از دنیوی بودن، جهت و گرایشی است که به دنیا دارند. یعقوب آن را "دوستی با دنیا" تلقی میکند:

یعقوب ۴

۴:"ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا میسازد."

شخصی که "دنیوی" است، رضایت و خرسندی خود را از دنیا بدست میآورد، بجای آنکه آن را در خدا جویا شود. یعقوب نام این رابطه را زنای روحانی گذاشه، یعنی رابطۀ نامشروع یك مسیحی با دنیایی که در آن زندگی میکند.

حال ببینیم این دنیایی که یعقوب از آن نام برده چیست. دنیایی که یعقوب نام برده، جمیع مردمی است که برای بدست آوردن جهت زندگی و ارضای خواست های خود، به شیطان رو آورده اند (در اول یوحنا ۵:۱۹ میخوانیم، "تمامی دنیا در آن شرور لمیده است"). این دنیا بدون نظم و ترتیب و درهم برهم نیست، بلکه سازمانی دنیوی دارد که بدست شیطان اداره میشود (یوحنا ۱۴:۳۰؛ ۱۶:۱۱).

چون مسیحیانی هستند که گرایش به این دنیا دارند و نتیجتاً به شوهر خود (خدا) وفادار نیستند، یعقوب آنها را "زناکار" نامید است. مسیحیان بر طبق کلام خدا با مسیح ازدواج کرده اند، و وقتی عواطف خود را به جهت دیگری لوث میدهند، مرتکب زنای روحانی میشوند. ممکن است یعقوب این اصطلاح را از مسیح گرفته باشد که گفت: "نسل شرارت پیشه و زناکار" (متی ۱۲:۳۹؛ ۱۶:۴). در آن زمان مردم با لقب خدا بعنوان شوهر اسرائیل آشنا بودند (اشعیا ۵۴:۵؛ ارمیا ۳:۶ تا ۱۴).

یعقوب در متن این آیات میگوید، وقتی شما با شخص دیگری رابطۀ عاطفی برقرار میکنید، نمیتوانید انتظار داشته باشید خدا به دعا های شما (زن او) جواب مثبت بدهد. وقتی از ایمانداری میشنوید که دعایش جواب داده نشده، میتوانید از او بپرسید، آیا با دنیا رابطه ای دارد یا نه؟

در نظر یعقوب همه نوع زنا، حتی زنای روحانی، به ارادۀ خود شخص ایجاد میگردد، و هیچکس نباید چنین گناهی را مرتکب شود. یعقوب میگوید: "هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا میسازد". در پی آن بودن، نشانۀ تصمیم و انتخابی است که خود زناکار میگیرد. ضمناً کلمۀ "دوستی" در این آیه را میتوان با کلمۀ "عشق" نیز عوض کرد. در اوائل عهد جدید کلمۀ philos معنی دوستی و "عشق" را داشت. یعقوب میگوید، راه حتمی دشمنی با خدا، دوستی با این دنیا است.

در نتیجه، زنای روحانی انتخابی است، و خدا شما را کلاً مسئول آن میداند. افراد زیادی هستند که میگویند "من نتوانستم جلوی خودم را بگیرم". اما حقیقت اینجا است که میتوانستند. زنا در واقع از مراحل مختلفی ساخته شده، که در مقطع هر یك از آن ها میتوان جلوی آن را گرفت (مانند جریان کار وسوسه که در فصل قبل از آن صحبت شد). یعقوب میفرماید شما خود تصمیم میگیرید که زنا کنید، و نتیجتاً خود را

دشمن خدا میسازید. دشمنی را تقصیر خدا مگذارید، مقصر خودتان هستید. بدون تصمیم و ارادۀ شما چنین کاری مؤثر نبود. شما مایل بودید و خواستید که در آن مشارکت داشته باشید، و پیامد آن را نیز بخود وارد ساختید.

چیست که مسیحیان را به زنای با دنیا وسوسه میکند؟ حسادت (یعقوب ۴: ۵). حسادت نسبت به کسانی که متعلق به این دنیا میباشند است، که شما را از خدا دور مینماید ("من هم آن را میخواهم. من میخواهم مثل آن ها باشم"). قوم اسرائیل نیز از سموئیل خواستند پادشاهی به ایشان بدهد مانند "سایر اُمتها" که بر اطرافشان زندگی میکردند. وقتی حسادت، بجای روح خدا انگیزۀ انسان میشود، نتیجه اش دنیوی شدن او است (غلاطیان ۵: ۱۶تا۱۷ و ۱۹تا۲۱). پس دنیوی بودن، مسئله ای است که بر درون شما جای دارد، و مربوط به گرایش و طرز برخوردی است که شما با آن دارید، و جایی است که منافع شما در آن است. مسلماً توجه شما نیز متمرکز آن خواهد بود. به هیچ عنوان چیزی نیست که ناخود آگاه و ناخواسته به آن تمایل پیدا کردید. خیر، کاری است عمدی که شامل قصد و تصمیم و ارادۀ شما بوده است.

درمان دنیوی بودن نیز، نیاز به قصد و تصمیم و ارادۀ عمدی شما دارد. یعقوب از ایماندارانی که مرتکب چنین گناهی شده اند، میخواهد که در ابتدا توبه کنند. توبه همیشه تصمیمی عمدی است، که بعد از تفکر و تعمق در برابر خدا، از رفتار خود پشیمان شده و نظر خود را تغییر میدهید. اما چنین تغییر نظری باید واقعی و از صمیم قلب باشد، نه وسیلۀ اغفال کننده برای نزدیك شدن به خدا.

یعقوب میگوید که توبۀ واقعی از سه قسمت تشکیل شده:

۱. تأسف و اندوه نسبت به گناه کردن به خدا،
۲. اعتراف کردن به گناه،
۳. و فروتن شدن در برابر خدا.

توبه ای که به این شکل اجرا میشود، راه را به جانب خدا باز میکند و رابطۀ صحیح با او را مجدداً فراهم میسازد.

یعقوب میگوید:

یعقوب ۴

۸:"به خدا نزدیك شوید، که او نیز به شما نزدیك خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاك کنید، و ای دودلان، دلهای خود را طاهر سازید."

اعتراف به گناه برای بسیاری از ایمانداران مشکل میباشد. غرورشان (ترس) سد راهشان میشود. فروتنی ضرورت لازم برای توبۀ واقعی است:

یعقوب ۴

۱۰:"در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند."

خانمی را بیاد دارم که نزد من آمد و گفت:

> "پس از شنیدن اعتراف شوهرم از خلافی که مرتکب شده بود، تصمیم گرفتم برای مشورت پیش شما بیآیم. این اولین باری است که شوهرم پس از دوازده سال زندگی با من، از من درخواست بخشش کرده است. حقیقتاً سخت ترین کاری است که در عمرش انجام داده است".

فکرش را بکنید! این اولین باری بود که شوهرش پس از دوازده سال زندگی زناشویی نسبت به خلاف مرتکب شده احساس مسئولیت کرد و درخواست بخشش نمود! آیا اعتراف به گناه برای شما نیز مشکل است؟ اگر اینطور است، خود را در مقابل خدا فروتن سازید، و خوفی از خجل شدن نداشته باشد. نگذارید غرور شما باعث آن گردد که رابطۀ شیرین و حیاتی خود را با خدا از دست بدهید. با اعتراف به نزدیکی و "زنا" با این دنیا، راه را دوباره برای خود باز کنید.
ایماندارانی هستند که مراحل نزدیك شدن به خدا را اجرا میکنند. در این مورد، مثال زیر را در نظر بگیرید:

> مردی نسبت به زنش بی وفایی میکند، و گناهش بر همه آشکار میشود. بخاطر رسوایی ایجاد شده، بیشتر دوستان خود را از دست میدهد. او خجالت زده و سخت پشیمان میگردد، بطوری که در چهره و رفتارش نیز مشاهده میشود. او از همه خواستار عفو و بخشش میگردد. چگونه میتوان اطمینان کسب نمود که او صادق است؟

البته تنها خدا میداند که این مرد صادق است یا نه. معمولاً خودش نیز نمیداند که صادق است یا نه. در چنین مواردی، بجا است این سوالی را از او کرد:

> "اگر چنین موقعیتی بار دیگری برایت پیش آمد، با این فرق که این بار اطمینان داری که گناهت بر هیچکس آشکار نخواهد شد، آیا دست به چنین کاری خواهی زد؟"

شما چطور؟ اگر میتوانستید دور از چشمان خدا با دنیا همدم شده و از آن بهرمند شوید، آیا چنین کاری را میکردید؟ اگر نمیکردید، پس ترس از خجالت و رسوایی انگیزۀ واقعی شما بوده. شما نمیخواستید دوباره متحمل رسوایی در مقابل خدا بشوید. اما صداقت در آن است که بخاطر رنجاندن خدا متأسف شده باشید. توبۀ واقعی آن است که خدا را خوشنود میکند، نه چون میخواهید اوضاع را برای خود خوشایند کنید. دودلی یعنی تقسیم وفاداری خود میان خدا و این دنیا، و باید متوقف گردد.

تغییری که لازم میباشد

شما چگونه میتوانید تغییر کنید؟ همانگونه که قبلاً از آن صحبت کردیم، از طریق دوگانهٔ پاکسازی: "از تن به در آوردن/ جدید را در بر کردن" که در کلام خدا دیده میشود (افسسیان ۴: ۲۱ تا ۲۴). حال این طریق را در آنچه یعقوب گفته بکار میگیریم:

یعقوب ۴

۷: "پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت."

۸: "به خدا نزدیك شوید، که او نیز به شما نزدیك خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاك کنید، و ای دودلان، دلهای خود را طاهر سازید."

۱. "از تن درآوردن": در برابر ابلیس ایستادگی کنید. اگر چنین کنید، یعقوب به شما اطمینان داده که از شما خواهد گریخت. او دیگر شما را (در رابطه با چنین موقعیت خاص) وسوسه نخواهد کرد، همانگونه که در برابر مسیح نیز حاضر شد و با مقاومت مسیح روبرو شد. "ایستادگی" مسیح با بکار گرفتن آیاتی که مربوط به وسوسه خاص بود، انجام گردید. کلام خدا در مقابل گناه غنی و قوی میباشد.

۲. "جدید را در بر کردن": به خدا نزدیك شوید، که او نیز به شما نزدیك خواهد شد. مانند زن و شوهر وفادار به یکدیگر، شکافی که بخاطر زنای روحانی ایجاد شده را از میان بردارید و دوباره مونس و یار یکدیگر بشوید. و این مراحل را شما با قوت و قدرت خود اجرا نمیکنید، بلکه با فیضی است که خدا به شما میدهد (آیهٔ ۶). نزدیك شدن به خدا، یعنی عیسی را "دنبال" کردن، همانطور که "صلیب خود را بر داشتن" یعنی "در برابر ابلیس ایستادگی کردن" (لوقا ۹: ۲۳).

کسی که دنیوی است، نه تنها آنچه در این دنیا هست را دنبال میکند، بلکه سعی میکند آنچه که از خدا دریافت نموده را نیز با فلسفه و جامعه شناسی و روانشناسی این دنیا (علومی که فرایض انسان را اثبات میکنند) تطبیق دهد. او خواهان پذیرش دنیا است، و نمیخواهد مخالف آن باشد. بجای آنکه از "دوستی" با دنیا خوف داشته باشد (خوف وسوسه شدن به آن را داشته باشد)، رابطه با آن را لازم و مطلوب میداند. زنای روحانی معمولاً مانند روابط نامشروع دیگر، با "گفت و شنود" آغاز میشود، و با رابطهٔ صمیمی تری پایان مییابد. اگر قرار باشد در نسل آینده، کلیسا بدست دنیا از بین برود، بنظر من با یاری روشنفکران و خردمندانی خواهد بود که خود را ایماندار مینامند (اول یوحنا ۴: ۵).

من راجع به خطری که فرهنگ "مصرف گرایی" بر کلیسا وارد ساخته قبلاً صحبت کرده ام. افکار و عقاید این دنیا از طریق تبلیغات رسانه های گروهی، در اقساط نقاط جهان رخنه کرده است. زنی به کشیش خود اعتراف کرد که فرزند خود را در جنین سقط کرده و خود را "جنایتکار" میدانست. می بینید تا چه اندازه افکار دنیوی در کلیسا نیز رخنه کرده است. تنها وقتی که آن زن متوجه شد آنچه کرده گناه بوده، به آن

اقرار و توبه نمود. تنها با شناخت کلام خدا است که میتوان فلسفهٔ دنیا را شناسایی کرد. همیشه آنچه را که در رسانه های گروهی می بینید و میشنوید و میخوانید را با کلام خدا بسنجید.
دنیائی که خدا آفرید بد نبود؛ او خود آن را "نیکو" نامید. مسئله وقتی آغاز شد که این دنیا بجای خدا و جانشین او گردید. باید بخاطر رابطه نامشروع و استفادهٔ نادرست از دنیا توبه کرد. منظور من "برضد دنیا" بودن نیست، بلکه بینش و استفادهٔ سالم از آن است. ایمانداران نباید در انتظار برکات خدا پس از مرگ بمانند، بلکه در همین دنیا میتوانند از آن استفاده نمایند. فیض و رحمت خدا در حال حاضر و در همین دنیا به فراوانی به آنها داده شده. آنها میتوانند از زندگی خود در این دنیا لذت ببرند، اما در صورتی که در راهی باشد که خدا در کلامش نشان داده است. ایمانداران باید دنیا را از دیدگاه خدا بشناسند تا رابطهٔ صحیح با آن را بدست بیآورند.
چون پایه و اساس گرایش انسان به این دنیا حسادت است (بطوری که یعقوب میگوید)، با حسادت نمیتوان تنها از طریق پرهیز کاری مقابله نمود. شما هر نقشه و برنامهٔ انسانی را برای مقابله با حسادت دنبال کنید؛ فرقی ندارد چه مقدار سخت و فشرده باشد، نهایتاً در برابر قدرتی که دارد شکست خواهید خورد. حسادت نسبت به مال و مقام و شهرتی که دیگران با شیطان صفتی بدست آورده اند، بر درون و در اعماق زیادی نهفته است. سیلاس مردی بود دنیوی، و پولس راجع به او در فیلیپیان ۳:۳ تا ۶ نوشته است. اما وقتی توبه کرد، تبدیل به انسانی نو، با راه و جهتی تازه گردید (آیات ۷ و ۸).
اسرائیلی ها لازم بود در مورد هرچه میخورند و میپوشند و انجام میدادند فکر کنند، تا ببینند "پاک" است یا "نجس". در طول روز و تمام روزهای سال، مجبور بودند هشیارانه راه خدا را نسبت به راه های دنیا تمیز داده و راه خدا را انتخاب کنند. این روال تصمیم گیری میان "پاک" و "نجس"، ظرفیت فکری آنها را با مخالفت با راه و روش های رایج دنیا آشنا میساخت. طرز فکر دنیوی تحمل مخالفت و مغایرت با خود را ندارد، و نتیجتاً فشار بر هر چه مخالف با آن است میآورد تا آن را مطیع و سر براه گرداند. به همین دلیل فشار را بر کلیسا میبینیم.
امروزه در کلیسا فرمان "خود را از آلایش این دنیا دور بداریم" (یعقوب ۱:۲۷)، کمتر ذکر میشود و آموزش داده میشود، حال آنکه اساس ایمان به خداست، و موردی است که بیش از هر چیز دیگری باید مورد توجه مسیحیان قرار بگیرد. امروزه در کلیسا (منظورم از کلیسا، کلیسای جهانی است) میان آنچه کلام خدا گفته و آنچه دنیا میگوید، تعادل برقرار است. تلفیق و ترکیب، نظم روزانهٔ زندگی ایمانداران میباشد. بجای آن باید روزانه خود را یادآوری کنیم که:

> "مواظب راه و روش های این دنیا باشم و اگر نباشم در وسوسهٔ زنا کاری با آن قرار خواهم گرفت. باید بدانم راه خدا و راه دنیا چیست و بتوانم این دو راه را از هم تشخیص بدهم، و اگر نه آلوده خواهم شد".

ایمانداران امروز فکر نمیکنند آلودگی خطر زیادی را داشته باشد. بخود میگویند "من باید بتوانم راه زیستن در این دنیا را بیآموزم". فکر میکنند راه مسالمت آمیز به نفع ایشان است. طرز فکر یعقوب که مخالف و مغایر با راه و روش های این دنیا است برای آنها غریب میباشد.
طریق برخورد شما در برابر راه و روش های این دنیا چگونه است؟ آیا شما نسبت به این دنیا و اشخاصی

که پیرو آن هستند، حسادت میورزید؟ آیا فرق زیادی میآن خود و اشخاص بی ایمان می بینید؟ آیا "دوستی با دنیا" را شرط زیستن خود میدانید؟ آیا از مخالفت با راه و روش های این دنیا هراس دارید؟ آیا هر چیز را بنا به مقتضیات زمان پسند میکنید و راجع به آن تصمیم میگیرید؟ اگر اینطور است، شما رابطۀ نزدیکی با دنیا دارید. اگر با دنیا مشغول زنا هستید، چارۀ شما فقط توبه و تسلیم به خدا است. تصمیم شما بر اطاعت از خدا باعث خوشنودی او میگردد.

فصل دوازدهم
شما میتوانید با مشیت الهی برنامه ریزی کنید

زندگی روزانه احتیاج به برنامه ریزی دارد. شما برای میهمانی ها و سخنرانی ها و کار هایی که دارید، دایماً در حال برنامه ریزی هستید. و اشخاصی هستند که خوب برنامه ریزی میکنند و اشخاصی که بد برنامه ریزی میکنند. اما بیشتر برنامه هایی که مورد پسند این دنیا قرار میگیرند را خدا رد میکند. برنامه ریزی خوب، تنها بر اساس بکار بردن اصول مدیریت این دنیا نیست؛ خدا نیز در مورد آن نظری دارد. فرزندان خدا باید بدانند چگونه مطابق با خواست خدا برنامه ریزی نمایند.
برنامه ریزی به طریق خدا، بستگی به گرایشی است که دل دارد. طرح برنامۀ خوب، نیاز به طرز فکری دارد که مطابق با کلام خدا است. آنچه میخواهید بکنید را از نظر کلام خدا بسنجید، و از آن دیدگاه به آن فکر کنید. تنها وقتی که دیدگاه و طرز برخورد شما با آنچه میخواهید بکنید، از جانب خدا بوده باشد، برنامۀ شما نیز مقبول خدا خواهد بود.

یعقوب ۴

۱۳:"و اما شما که میگویید:«امروز یا فردا به این شهر یا آن شهر خواهیم رفت و سالی را در آنجا به سر خواهیم برد و به تجارت خواهیم پرداخت و سود فراوان خواهیم کرد.» خوب گوش فرا دهید:"

این نمودار تاجر یهودی است که برنامۀ کار خود را میریزد. اشکال در اینجا است که برنامۀاو فراتر از آنچه میخوانیم نمیرود. برنامۀ او خواست خدا را در نظر نمیگیرد. منظور آن نیست که باید خواست خدا را با خواست خود ترکیب نماید. اگر خدا مرکز و اول و آخر هر برنامه ای نباشد، آن برنامه کامل نخواهد بود. منظورهر برنامه ای که ایمانداران میریزند اجرای خواست خدا. بعضی اشخاص پس از خواندن این آیه فکر میکنند اصولاً یعقوب با برنامه ریزی مخالفت کرده است. این برداشت صحیحی نیست. یعقوب میداند که باید برنامه ریزی کنیم، اما میخواهد برنامه های ما درست تنظیم شود. در حالی که نسبت به خود بزرگ بینی و خود مختاری هشدار میدهد، طریق برنامه ریزی که خواست خدا را برآورده میکند را نیز نشان میدهد.

طرح برنامه و رابطاً آن با زندگی درونی ما

برنامه هایی را که برای خود تنظیم میکنید، تا اندازه ای بازگو کنندۀ شخصیت شما میباشند. بویژه، نشانۀ رابطه ای هستند که با خدا دارید و اندازه ای که او را در زندگی خود دخالت داده اید. بعنوان مثال، اگر تنها زمانی به شکل ایمانداران رفتار میکنید که در جمع آنها هستید، احتمالاً نقشه هایی که برای خود میکشید، جایی برای خدا ندارند.

<u>یعقوب ۴</u>

۱۳:"و اما شما که میگویید: «امروز یا فردا به این شهر یا آن شهر خواهیم رفت و سالی را در آنجا به سر خواهیم برد و به تجارت خواهیم پرداخت و سود فراوان خواهیم کرد» خوب گوش فرا دهید:"

۱۴:"شما حتی نمی دانید فردا چه خواهد شد. زندگی شما چیست؟ همچون بخاری هستید که کوتاه زمانی ظاهر می شود و بعد ناپدید می گردد."

۱۵:"پس باید چنین بگویید: «اگر خداوند بخواهد، زنده می مانیم و چنین و چنان می کنیم»"

یعقوب به موضوع طرح و برنامه ریزی ایمانداران از جانب خاصی نگاه میکند. او صحبت از مشروع بودن برنامه های ایمانداران نمیکند، و فرض بر آن دارد که همهٔ نقشه و برنامه ها مطابق با کلام خدا هستند. یقیناً هر برنامه ای که با کلام خدا مغایرت دارد را باید رد کرد. مَحَك اصلی، کاری است که شما با برنامهٔ تنظیم شده خود انجام میدهید. برخورد و برداشتی که نسبت به برنامهٔ خود دارید در مد نظر میباشد. شرایط و امکانات خود را سنجیدن و بر طبق آن نقشه و برنامه ریزی کردن یك کار است، و شاهد نقش بر آب شدن آن، کاری است دیگر.
تاجری که یعقوب از او نقل قول میکند، فرض کرده بود که میتواند بی قید و شرط برنامهٔ خود را بریزد و اجرا نیز بکند. نتیجتاً در موقع طرح برنامهٔ زندگیش، مبتکرانه عمل نمود گویی کنترل آینده اش در دستهای خودش میباشد. اما میدانیم که حقیقت این نیست. خدا است که کنترل آینده را در دست دارد. وقتی مشغول برنامه ریزی برای آینده میشوید، این حقیقت را نباید از یاد ببرید، و برنامه های خود را در مشیت الهی طرح نمایید.
وقتی از یاد میبرید که برنامه های خود را در دست خدایی که آینده را در دست دارد بسپارید، حماقت بخرج داده اید و مرتکب گناه نیز شده اید. اگر چنین کرده اید، توبه کرده و راه جدیدی را دنبال کنید.

"خوب بعضی اوقات از یاد میبرم که خدا را در برنامه ریزی هایم دخالت بدهم"!

در موقع برنامه ریزی خدا را فراموش میکنید؟ صحبت من راجع به همین است. خدا بقدری در زندگی شما از اهمیت کمی برخوردار است که در موقع برنامه ریزی او را حتی دخالت هم نمیدهید، چه رسد به آنکه او را در صدر برنامه های خود قرار بدهید! خدا را در <u>صدر</u> برنامه های خود جای نداده اید، حال به هر دلیلی که باشد، و آن گناه است. آن تاجر یهودی خدا را میشناخت، اما زندگیش از teleios (کمال) بدور بود، چون خدا را در <u>صدر</u> برنامه های خود جای نداده بود.
برای آنکه از این پس شما بتوانید خدا را در برنامه های خود راه بدهید، لازم است که چهار موضوع زیر را در نظر بگیرید:

۱. زندگی شما کوتاه است (یعقوب ۴:۱۴)
۲. زندگی شما غیر قابل پیش بینی است (آیهٔ ۱۴)
۳. زندگی شما نحیف و ناتوان است (آیهٔ ۱۴)
۴. زندگی شما کاملاً در دست خدا است (آیهٔ ۱۵)

۱. <u>زندگی شما کوتاه است</u>

شما که ایمان به عیسی مسیح دارید، میدانید که عضو گروهی هستید که تا ابد با خدا زیست خواهند کرد. نتیجتاً برنامه ریزی های شما نباید در محدودۀ زندگی در این دنیا باشد. علاوه بر این، طرز فکر شما نیز نمیتواند مانند بی ایمانانی که فقط به این دنیا فکر میکنند، محدود به آن باشد. نهایتاً چه بر سر برنامه های شما میآید اهمیتی ندارد، چون بخاطر خود و یا این دنیا و زمان زندگی نمیکنید، بلکه برای خدا زندگی میکنید. همانطور که عیسی مسیح فرمود، مردم این دنیا همه مشتاق بدست آوردن فرآورده های این دنیا هستند (متی ۵: ۳۲و۳۳)، و به این خاطر است که تمرکز فکر و عقایدشان بر زندگی در این دنیا است. اما بعکس، شما که فرزند خدا هستید، تمرکز فکر و عقاید شما بر چیز های آسمانی است (کولسیان ۳: ۱). هر چه شما در این دنیا انجام میدهید؛ علاوه بر نقشه و برنامه هایی که طرح میکنید، باید منعکس کنندۀ بینش بهشتی و ابدی را داشته باشد.

مسیحیان اکثراً این اصول را نادیده میگیرند. در حالی که هر سالگرد تولدی را که جشن میگیرند، یا هر مراسم ختمی که در آن شرکت میکنند، و یا هر بیماری سختی را که تجربه میکنند، همه یادآور آن است که همه "<u>همچون بخاری هستید که کوتاه زمانی ظاهر می شود و بعد ناپدید می گردد</u>" (یعقوب ۴: ۱۴). عکسهای فامیلی خود را بنگرید و یقیناً کسانی را خواهید دید که دیگر در این دنیا نیستند. در حالی که گویی همین چند روز گذشته بود که ایشان را میدیدید و صدایشان را میشنیدید. اما حال تنها از طریق عکسها است که با شما سخن میگویند، و میگویند: "زندگی ما مانند بخاری بیش نبود که کوتاه زمانی ظاهر می شود و بعد ناپدید می گردد"!

۲. <u>زندگی شما غیر قابل پیش بینی است</u>

شما هنوز زنده اید و شاید سی یا چهل سال دیگر نیز زنده بمانید. شاید هم نه. اما هر چه بیشتر عمر می کنید، این شماره ها کمتر میگردند. فکر هفت یا هشت سال پیش را بکنید. در آن زمان فکر میکردید امروز چه کار خواهید کرد؟ آیا با آنچه تصور میداشتید فرق ندارد؟ حقیقت اینجا است، که وقتی نقشه و برنامه های ما به وقوع میپیوندند، به هیجان میآییم، چون در حقیقت واقعۀ استثنایی میباشد.

به این خاطر است که یعقوب تأکید بر آن دارد که برنامه های ما باید مشروط و وابسته به مشیت الهی باشد. چنین برنامه ای است که در "خواست خدا" میباشد. برنامه ای که خدا را در نظر میگیرد، و <u>امکان</u> آنرا میدهد که با برنامۀ خدا توافق <u>نداشته</u> باشد، برنامۀ خدایی است. از این راه است که ما حاکمیت خدا را بر زندگی خود <u>تصدیق</u> کرده و <u>نشان</u> میدهیم. چنین برنامه ای است که میگوید: "<u>اگر خداوند بخواهد، چنین و چنان می کنم</u>".

آن "<u>اگری</u>" که یعقوب بکار برده، اساس موضوع را بیان میکند. شما باید در برنامه های خود آن را همواره در نظر بگیرید. این "<u>اگر</u>" نشانۀ شك و تردید، و یا خوف و نگرانی نیست. بعکس، نشانۀ اطمینان به حکمت و کرامت پدری است که قول داده همه چیز را برای خیریت ما انجام رساند. آن "<u>اگری</u>" است که سایر اگرها را از میان برمیدارد. نگرانی را برمیدارد و شما را متوجه خیر خواهی قادر مطلقی میکند که <u>تمام</u> امور شما را در دست <u>توانای</u> خود دارد. ایمانداری که در مشیت الهی برنامه های خود را میریزد، خاطرش جمع

است که برنامه ریز کاردان، در کنار او نیز مشغول بکار است.
خدا خواهان آن است که شما برای آیندهٔ خود برنامه ریزی کنید. او خود برنامه ریز است. او برنامه خود را ریخت و سپس آن را اجرا کرد و عیسی مسیح را به دنیا فرستاد، همانگونه که وعده داده بود. اما برخلاف خدا، شما باید برنامهٔ خود را با "احتیاط روحانی" طرح نمایید و قابلیت انعطاف زیادی را بخرج بدهید. برنامهٔ خود را با بکار بردن کاملترین شناختی که از کلام خدا و وضع موجود دارید، طرح ریزی نمایید. اما بخاطر آنکه گناه در جسم شما هست، و قابلیت شما را محدود کرده و نتیجتاً بطور واضح نمیدانید خواست خدا در زندگی شما چیست، باید برنامهٔ خود را تسلیم به ویرایش و اصلاح خدا کنید. آنوقت در انتظار تصحیح و افزودگی های روح القدس بمانید. فکرش را بکنید، خدای خالق دارد کمك میکند تا شما آیندهٔ خود را تنظیم کنید!
هنگامی که خدا را در برنامه های خود دخالت میدهید، هیچوقت دچار اشتباه آنکه برنامهٔ قطعی را طرح کرده اید، نخواهید شد. پارس ها و مادها، گمان میبردند که برنامه هایشان مانند سنگ ثابت و استوار است، اما اشتباه کردند. وقتی شما برنامه های خود را در مشیت الهی طرح ریزی میکنید، خدا آنها را بررسی خواهد نمود، و پس از انجام تغییرات لازم، آنها را به شما برخواهد گردانید، تا برای خیریت شما و پادشاهی او انجام رسانید. اما موضوع مهم دیگری را نیز باید در نظر بگیرید.

۳. زندگی شما نحیف و ناتوان است

وقتی در نظر داشته باشید که زندگی چقدر نامعلوم و نحیف میباشد، آنوقت متوجه میشوید برنامه ای که آن تاجر یهودی طرح ریزی کرد چقدر تکبر آمیز بود.

یعقوب ۴
۱۶:"حال آنکه شما با تکبر فخر می کنید. هر فخری از این گونه، بد است!"

بخود بالیدن یعنی ادعای ناموجّه کردن. وقتی یعقوب میگوید "شما حتی نمی دانید فردا چه خواهد شد"، پس برنامه ای که مشروط بر خواست خدا نباشد، برنامهٔ مهملی خواهد بود. تنها اطمینانی که شما در این زندگی دارید، وفاداری خدا نسبت به شما است. پس چرا اورا شامل برنامه های خود نمیکنید؟

۴. زندگی شما کاملاً در دست خدا است

یعقوب میگوید هنگام برنامه ریزی چنین بگویید: "اگر خداوند بخواهد ......". همهٔ برنامه هایی را که طرح ریزی میکنید باید چنین دیدگاهی را داشته باشند.

"آیا از این پس، هر گاه راجع به آینده صحبت میکنیم باید "اگر خداوند بخواهد" را بگوییم و در نوشته هایم نیز آن را ذکر کنم؟"

خیر، این چیزی نیست که یعقوب میگوید، هر چند که عیب ندارد گهگاهی هر دو آنها را برای یادآوری خود و دیگران بکار ببرید. منظور یعقوب ایجاد فرمول بخصوصی نیست. او میخواهد آنرا درون بخود بگویید، حال چه به دیگران نیز بگویید یا نگویید. او میخواهد اعتماد به مشیت الهی را جایگزین اعتماد درونی بخود نمایید. موضوع متکی به خدا بودن است. موضوعی است که مربوط به درون دل شما میباشد. وقتی آن را بخود میگویید، یادآور آن میشوید که خدا است که دنیا را میگرداند و نظری راجع به برنامه های شما نیز دارد. اگر چنین موضوعی را بیاد داشته باشید، برنامه های شما هیچوقت خارج از مشیت الهی نخواهد بود. بعد از آنکه برنامهٔ خود را مطابق با کلام خدا طرح ریزی کردید، آنرا به خدا واگذار کنید و در انتظار تغییر و تحول در آن را داشته باشید.

بیاد داشته باشید که کلام خدا در یعقوب ۴: ۱۳تا ۱۶ مخالفت با برنامه ریزی نکرده، بلکه طریق نادرست برنامه ریزی را نشان داده است. آن برنامه ای که خدا را انکار کرده، و با اعتماد به نفس و انعطاف ناپذیر میباشد را رد کرده است. مطابق با کلام خدا برنامه ریزی کنید و سپس مانند عیسی بگویید: با این حال "آنچه ارادهٔ توست انجام شود".

فصل سیزدهم
شما میتوانید صبر را بیآموزید

تصویر فکاهی جالبی را در یك مجلهٔ مسیحی دیدم از شخصی که در دعا دست به جانب خدا دراز کرده و میگوید: "خدا یا صبر را هر چه زودتر بمن عطا کن!". موضوع را بخوبی بیان میکند، منتهی فقط نصف قضیه را عنوان مینماید.
یعقوب میگوید: "صبر پیشه کنید" (یعقوب ۵: ۷). موقعیت های زیادی هستند که نیاز به صبر دارند. صبر اختیاری نیست و یا عطیه و مزیتی نیست که بعضی ها دارند و بعضی ندارند. خدا به تمام ایمانداران دستور داده که "صبر پیشه کنید". در یعقوب ۵: ۷تا ۱۰، خدا چهار بار میگوید صبر داشته باشید. بطوری که در این آیات میبینیم، صبر شامل انتظار و تحمل میباشد. صبری که خدا از شما میخواهد این است که در شرایط سخت، تحمل بخرج دهید و انتظار عمل خدا را داشته باشید، و آن نیز بدون "شکایت" (آیهٔ ۹).

خدا از شما صبر میخواهد

پس از آنکه یعقوب محکومیتی که در انتظار شریران میباشد را بیان میکند، و از طریق آن پایان دوران ظلم و ستم را اعلام مینماید، بحث در خصوص صبر را شروع میکند:

یعقوب ۵

۷ :"پس ای برادران، تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید چگونه دهقان انتظار می کشد تا زمین محصول پرارزش خود را به بار آورد؛ چگونه صبر می کند تا بارانهای پاییزی و بهاری بر زمین ببارد."
۸ :"پس شما نیز صبور باشید و دل قوی دارید، زیرا آمدن خداوند ما نزدیك است!"
۹ :"برادران، از یکدیگر شکایت نکنید، تا بر شما نیز داوری نشود، زیرا «داور» بر در ایستاده است."
۱۰:"برادران، از پیامبرانی که به نام خداوند سخن می گفتند، درس صبر در مصائب را فرا گیرید."
۱۱:"ما بردباران را خجسته می خوانیم. شما در بارهٔ صبر ایوب شنیده اید، و می دانید که خداوند سرانجام با او چه کرد، زیرا خداوند به غایت مهربان و رحیم است."
۱۲:"اما مهمتر از همه، ای برادران من، سوگند مخورید؛ نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر. بگذارید «بله» شما همان بله باشد و «نه» شما همان نه، مبادا محکوم شوید."
۱۳:"اگر کسی از شما در مشکل است، دعا کند؛ اگر کسی شاد است، سرود حمد بخواند."

وقتی دورهٔ انتظار جبران خلافی که به شما شده را از سوی خدا طی میکنید، طرز برخورد خاصی را باید داشته باشید. باید در دعا باشید (آیهٔ ۱۳) و شکایت نکنید (آیهٔ ۹). از این طریق تحمل خواهید کرد. باز میبینید که موضوع مربوط به زندگی درونی شما میشود: "دل قوی دارید" (آیهٔ ۸). این اندرز ثبات و تعادل

درونی را بجا میآورد. اگر در درون خود استوار نباشید، تحمل نخواهید کرد. اما با داشتن ثبات درونی، خواهید توانست با هر چه بسوی شما بیآید دست و پنجه نرم کنید. منظور از ثبات درونی، دل سنگی یا بی تفاوتی و یا نوعی فلسفۀ بی توجهی به مال و منال این دنیا نیست. منظور یعقوب تنومندی حقیقی با عَزمی راسخ است که با توکلی پایدار و محکم به وعده های خدا پدید میآید. دلی است که در برابر فشارهای گوناگون، مقاوم میماند. خدا میخواهد همه گونه ضعف روحانی را که به هنگام انتظار و تلاش زیاد ما را از پای در میآورد، از خود دور کنیم. بطوری که در این آیات میبینم، ثبات ظاهری ما بستگی به قوت درونی دل ما دارد. هیچکس بدون چنین ثباتی کامل "teleios" نیست..

وقتی دچار آزمایشهای سخت میشویم، آسان است که صبرمان را از دست بدهیم. این موضوعی است که یعقوب راجع به آن صحبت میکند. امروزه مسیحیان از رنج و زحمات نحیف، شکایت زیادی میکنند. پس اگر زمانی که ظلم و ستم واقعی بر ایشان وارد آید چه خواهند کرد؟ بدون ذخایر درونی که سخت و پایدارشان میکند، از پای درخواهند آمد. آیا زندگی درونی شما سخت و با استحکام هست؟ آیا قوت و قدرت درونی لازم را بدست آورده اید (دوم قرنتیان ۴:۱۶؛ افسسیان ۳:۱۶) تا در "<u>روز شَر</u>" توانایی بردباری را داشته باشید (افسسیان ۶:۱۳)؟ اگر اینطور نیست، پس باید به حرفهای یعقوب خوب توجه کنید.

<u>امید وجود دارد</u>

خدا میفرماید که شما میتوانید صبر را <u>بیآموزید</u> ("آزموده شوید"). پولس نیز همان منظور یعقوب را گفته است:

<u>اول قرنتیان ۱۰</u>

۱۳:"هیچ آزمایشی بر شما نمی آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می سازد تا تاب تحملش را داشته باشید."

یعقوب نیز میگوید اگر دیگران صبر و تحمل کرده اند، شما نیز توانایی چنین صبر و تحملی را دارید (یعقوب ۵:۷تا ۱۱). کشاورزان صبر را خوب آموخته اند. برای خرمن جان میکنند، اما برای برداشت محصول باید صبر بخرج دهند. نمیدانند در برابر جان کندنشان چه آیدشان خواهد شد. در سرزمین فلسطین، باران های پائیزی و بهاری را لازم بود تا محصول بعمل آید. کشاورزان میبایست با صبر، در انتظار هر دو بنشینند. یعقوب میگوید شما نیز مانند آن کشاورزان "<u>صبر پیشه کنید</u>" (آیۀ ۸). واضح است که نداشتن صبر هیچوقت باعث سریع تر شدن باران و یا رشد محصول نشده است!

سپس یعقوب پیامبران را مثال میآورد (آیات ۱۰ و ۱۱). با وجود آنکه خدا آنها را از خاتمۀ ظلم و ستم آگاه کرده بود، فوراً آنها را از اجحاف و آسیب خلاص نکرد. این پیامبران چون وقایعی را پیشگویی میکردند که باب میل پادشاهان و کاهنان نبود، مورد آزار و اذیت قرار میگرفتند. با این وجود، با <u>صبر</u> و تحمل به خدمت

خود در راه خدا ادامه دادند. خدمتشان توام با دلی قوی بود. خدا نیز به شما چنین میگوید: "پس شما نیز صبور باشید و دل قوی دارید".
توجه داشته باشید که یعقوب میگوید: "ما بردباران را خجسته می خوانیم" (آیهٔ ۱۱). همه از سرگذشت ایوب خبردارند. در واقع اصطلاح "صبر ایوب" از همین رسالهٔ یعقوب سرچشمه گرفته است. منظور یعقوب این است که اگر ایوب توانست در مقابل تمام رنج و آزار های زمانه صبر کرده و متحمل آنها بشود، شما نیز میتوانید همچون او صبر کنید و متحمل آنها بشوید. اگر خدا دیگران را قادر ساخت تا در مقابل همه گونه آزار و اذیت صبر کرده و تحمل نمایند، شما را نیز قادر خواهد ساخت. پس امید خود را ترک نکنید و بخود نگویید "من تحمل ندارم". آنرا از خدا فرا بگیرید.

انگیزه های بیشتری برای امیدواری

وقتی یادآور آن فیضی میشویم که قادر ساخت برادران پیشین ما، تاب صبر و تحمل عجیبی را داشته باشند امیدوار میشویم، اینطور نیست؟ اگر شما نیز چنین فکر و احساسی را دارید، بدانید که روح القدس از طریق کلام خدا در شما نیز در کار میباشد و دل ضعیف و سست شما را قوی خواهد کرد. کلام خدا میفرماید روح القدس فرزندان خدا را امید و پایداری میدهد (رومیان ۱۵: ۴ و ۱۳). با این وجود یعقوب دو مورد دیگری را نیز برای تقویت ما عنوان میکند.
اولین مورد این است که باید طرز فکر ما دراز مدت باشد: "می دانید که خداوند سرانجام با او چه کرد" (یعقوب ۵: ۱۱). پولس نیز چنین استدلالی را نمود "راه گریزی نیز فراهم می سازد تا تاب تحملش را داشته باشید" (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳). خدا تأکید بر آن دارد که به عاقبت همه چیز بنگرید. در خاتمه، خدا ایوب را برکت داد، و آن هم به مراتب بیشتر از آنچه قبل از آزمایش به او داده بود. علاوه بر این، یعقوب میگوید که در میان درد و رنجی که متحمل میگردید، باید بیاد داشته باشید که عیسی مسیح میآید و تمام خرابی ها را اصلاح مینماید (آیات ۷تا ۹). رأی نهایی (تنها رأی خدا است که بحساب میآید)، هنوز صادر نشده است. یعقوب از شما میخواهد که مانند بقیهٔ مقدسان عالم، بر وعده های خدا تکیه نمایید. قوت و پایداری که از اطمینان به وعده های خدا سرچشمه میگیرد برابر با هیچ قوت و قدرت دیگری نیست. اما، اگر شك را بخود راه بدهید، و یا آنها را از یاد ببرید، تاب تحمل و استقامت را از دست خواهید داد و شکست خواهید خورد.
یعقوب مورد پرارزش دیگری را نیز عنوان میکند: کافی است ذات خدا را بیاد بیآورید و تحمل همه گونه سختی ها را خدا بشما خواهد داد؛ "خداوند به غایت مهربان و رحیم است" (آیهٔ ۱۱). همانطور که پولس گفت، خدا رحیم است و نمیگذارد بیش از توانایی خود مورد آزمایش قرار بگیرید. البته بشرط آنکه سختی ها را با قدرت از او، و در راهی که او نشان داده تحمل کنید.
مورد سومی که یعقوب برای تقویت امید ما عنوان میکند این است: خدا از صبر و تحمل دراز مدتی که بخرج داده اید آگاهی دارد، و "به غایت مهربان و رحیم است"، و به نیاز های شما خواهد رسید.
نتیجتاً برادران و خواهران عزیزم، شما نیز میتوانید در عیسی مسیح صبر و تحمل داشته باشید! شما میتوانید یاد بگیرید که بدون شکایت و از پا درآمدن صبر کنید. شما میتوانید چنان صبری را داشته باشید

که متحمل همه چیز میگردد تا زمانی که خدا عمل نماید. البته اگر تحملی را که خدا داده مصرف کنید. خدا ایمانداران دیگری را بعنوان مثال برای شما آورده تا شما را از نتیجهٔ پر ارزش صبر و تحمل آگاه نماید، و قول داده که نسبت بشما "به غایت مهربان و رحیم" خواهد بود. پس بیش از این دیگر چه میخواهید؟ اگر در موقع آزمایش، این سه مورد عنوان شده را بیاد بیآورید، و آنرا بخود تکرار کنید و در ذهن خود تمرین کنید، آنوقت خواهید دید که شما را تقویت و پایدار خواهد نمود.

از دست دادن صبر و تحمل گناه میباشد

یعقوب، یك نمونه از آنچه از دست دادن صبر و تحمل پیش میآورد را نشان میدهد: سوگند خوردن (یعقوب ۵: ۱۲). یعقوب میگوید سوگند خوردن گناه است. قسمت اول آیه: "اما مهمتر از همه" ممکن است گمراه کننده باشد، مگر وقتی توجه داشته باشید که در آن زمان طریق اعلام پایان نامه چنین بود و قصد سنجش و بر تر شمردن در کار نیست (به اول پطرس ۴: ۸ رجوع نمایید).
البته نام خدا را شاهد گرفتن مجاز است (پیدایش ۳۱: ۵۰؛ دوم قرنتیان ۱: ۲۳ ؛ اول تسالونیکیان ۲: ۵)، ولی یعقوب صحبت از بی حرمتی میکند که در مواقع درد و رنج به نام خدا میشود. شاید انکار پطرس از شناخت عیسی که همراه با سوگند بود، نمونهٔ مناسبی باشد (متی ۲۶: ۷۲). این نوع سوگند را یعقوب محکوم میکند چون اعتبارحرفی را نسبت به حرف دیگر بیشترمیکند، در صورتی که حرفهای مسیحیان باید تماماً در حقیقت و با اعتبار باشد تا دیگران بتوانند بر آن اعتماد کنند. بله و نه آنها، هیچوقت نباید دو پهلو و نامعلوم باشد.
معنی آن این است که شما نمیتواند بخاطر اثبات حرف خود به ناچار متوسل به نام خدا بشوید. از دست دادن صبر و تحمل در شرایط سخت بهانهٔ مجازی نیست، چون خدا وعده های کافی برای تقویت دل شما داده است. این وعده ها را خدا برای روشن کردن افکار شما نسبت به خودتان، و آزمایشهایی که در آن وارد میشوید به شما داده، و همراه با توجه و مراقبتی است که خدا از شما مینماید.
بیاد داشته باشید که وقتی بطور صحیح فکر نمیکنید، وقتی اجازه میدهید افکار مخالف در مغز شما جای پیدا کنند، وقتی بخود میگویید "من نمیتوانم"، تحمل نخواهید کرد و صبر شما لبریز گشته و گناه خواهید کرد. شاید مانند پطرس، شما نیز عیسی مسیح را انکار نمایید. مسیحی کامل، شخصی است که مطابق با کلام خدا فکر میکند، و نتیجتاً زندگیش بطور صحیح سامان گرفته است. او باید در تمام شرایط ایمانش را به خدا حفظ کند، و رابطهٔ تمام وقت با خدا داشته باشد، تا از این طریق دلش از جانب خدا قوی شود. حرف های یعقوب را به دل بگیرید، چون دل را تقویت مینماید.

فصل چهاردهم
شما میتوانید بیماری را مهار کنید

یعقوب واقعیتی را در مورد بیماری عنوان میکند که کمتر راجع به آن صحبت شده است، و آن امکانی است که بیماری نتیجۀ گناه بوده باشد:

<u>یعقوب ۵</u>

۱۴:"اگر کسی از شما بیمار است، مشایخ کلیسا را فراخواند و آنها برایش دعا کنند و به نام خداوند او را با روغن تدهین نمایند."

۱۵:"دعای با ایمان، بیمار را شفا می بخشد و خداوند او را برمی خیزاند، و اگر گناهی کرده باشد، آمرزیده می شود."

۱۶: "پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است."

<u>گناه و بیماری</u>

قبل از ادامۀ صحبت، لازم است بگویم که همۀ بیماری ها نتیجۀ گناه نیستند. به دلیلی مردم این نکتۀ مهم را نادیده میگیرند، وشاید به همان خاطر است که مشاوران ایوب نیز او را گناهکار میخواندند. بسیاری از بیماری ها موروثی هستند، و در نتیجۀ گناهی هستند که از "آدم" سرچشمه گرفته و باعث لعنت انسان شد. مثال ایوب و مرد کور(یوحنا ۹:۳) نمونه با ارزشی است از آن که بیماری شخص، ممکن است در نتیجۀ گناه خودش نبوده باشد. من حتی مدعی آن هستم که <u>بیشتر</u> بیماری ها نتیجۀ گناهان خود شخص نیستند. یعقوب بطور واضح میگوید:"<u>و اگر گناهی کرده باشد</u>" (آیۀ ۱۵).
اما باید توجه داشت که خدا فرزندان خود را از طریق بیماری سرزنش و تنبیه میکند. بر طبق کلام خدا در اول قرنتیان ۱۱: ۳۰ تا ۳۲، این تنبیه بگونۀ انضباطی روحانی است، که از جانب خدا بر ایماندارانی وارد میشود که منکر گناه خود میشوند و توبه نمیکنند. همین موضوع را نیز در فصل پنجم یعقوب میبینیم. این را به این دلیل میگویم، چون یعقوب درمان آن را اعتراف به گناه و توبه مینامد. احتمالاً اگر آن گناهکاری که بیمار است به گناهش اعتراف و توبه کرده بود، یعقوب آن را از او نمیخواست.
ایماندارانی که بیمارند، محتاج خدمات مشایخ کلیسا میباشند. یعقوب در ابتدا نقش (توزیع) دارو را عنوان میکند: "<u>آنها برایش دعا کنند و به نام خداوند او را با روغن تدهین نمایند</u>" (آیۀ ۱۴). امروزه این وظیفه تنها به طبیبان واگذار شده است. در خدمت توزیع دارو مشایخ کلیسا نیز وظیفۀ خود را دارند. در دوران قدیم، مشایخ روغن را <u>دردعا</u> میمالیدند، و آنرا در نام عیسی مسیح <u>بکار</u> میبردند. به این طریق دارو را مقدس و متبارك میخواندن، و اطمینان را نه به دارو، بلکه بر آنچه از جانب خدا تبرك یافته بود مینهادند. با دعایشان نشان میدادند که ایمان دارند خدا در شفای بیمار نقش خود را دارد. این شیوۀ توزیع شفا و درمان با آنچه در دنیای امروزه رواج دارد تفاوت بسیاری را دارد.

منظور از"با روغن تدهین نمایند" چیست؟

بسیاری از ایمانداران تصور میکنند آیهٔ ۱۴ رسم تشریفاتی را عنوان کرده است. اما دلایل کافی نشان میدهند که منظور یعقوب توزیع دارو است. در ابتدا توجه داشته باشید که یعقوب کلمهٔ مسح (chrio که نام Christ، مسح شدهٔ خدا از آن گرفته شده) را بکار نبرده، بلکه کلمه alipho را بکار برده که معنی "پرداخت" کردن و "مالیدن" را دارد. این کلمه را در مورد مالیدن روغن به ورزشکاران و مالیدن مخلوطی از روغن و گیاهان شفا دهنده (توزیع دارو) به بیماران به کار برده میشد. یهودیان از روغن بعنوان مادهٔ مخلوط کنندهٔ گیاهان دارویی استفاده میکردند (اشعیا ۱: ۶ و لوقا ۱۰: ۳۴).

وظیفهٔ دیگری که مشایخ کلیسا داشتند و شاید دلیل عمدهٔ حضورشان در بستر بیمار بود، گفت و گو راجع به امکان وجود گناهی که احیاناً باعث بیماری شده بود. یعقوب نمیگوید که دلیل بیماری نتیجهٔ طبیعی گناه بوده (مثلاً نگرانی رابطهٔ مستقیمی را بر زخم معده دارد)، و یا تأدیب و تربیت خداوند بوده (اول قرنتیان ۱۱: ۲۹تا۳۲). حضور مشایخ در بستر بیماران لازم میباشد، چون در غیر آنصورت ممکن است بیمار هیچوقت سلامتی خود را بدست نیآورد.

امروز مشایخ کلیسا این تکلیف مهم خود را نادیده گرفته اند. ممکن است برای دارو و وسایل طبی دعا کنند، ولی آیا موضوع گناه و امکان رابطه ای که با بیماری دارد را عنوان کرده اند؟ بعضی اطلاع از این وظیفه ندارند، و بعضی خوف صحبت راجع به مسائل و مشکلات مردم را دارند. اما یعقوب به وضعیت درونی ایمانداری که بیمار بود، اهمیت بیشتری را میداد.

اگر شما شیخ کلیسا هستید، شاید بپرسید: "چگونه میتوانم چنین موضوعی را عنوان کنم؟" بنظر من، اول لازم است که یعقوب ۵: ۱۴تا۱۶را مطالعه نمایید. سپس بیمار را بخاطر درخواست حضور از شما مورد ستایش قرار بدهید (و اگر این کار را نکرده، او را به این امر مهم آگاه نمایید). آنوقت به او بگویید: "قبل از آنکه دعایم را شروع کنم، آیا اطلاع از گناهی دارید که ممکن است بطور طبیعی باعث این بیماری شده باشد و یا نشانهٔ تأدیب و تربیت خداوند را از این طریق میبینید؟" اگر بیمار سؤالی را در این رابطه دارد، به او توضیح بدهید که کلام خدا امکان چنین موضوعی را عنوان کرده، و اگر در مورد آن بیمار صدق میکند، باید توبه کرده و مصالحه را با هر که در این رابطه داشته بنماید.

در مورد آیهٔ ۱۶ که میگوید: "نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید"، منظور همین است که نه تنها به خدا باید اعتراف به گناه بشود، بلکه همچنین به هر شخصی که به او خلاف شده است. لزومی ندارد اعتراف به مشایخ نیز بشود، مگر بخاطر دریافت کمك و مشورت.

دعای با ایمان بیمار را رهایی میبخشد، چون خدا را وارد صحنه میکند. خدا از دارو استفاده میکند بطوری که تمام دنیا را پر از مواد شیمیایی و گیاهان دارویی و غیره نمود تا شفا را ایجاد سازد. اما تنها اوست که وعده داده که شفا میدهد. در نتیجه، دعا کردن به خدا شرط اصلی است، و همیشه باید تقدیم به خدا بگردد، چه گناه باعث بیماری بوده یا نبوده است. در هر صورت، خداست که بیماران را شفا میبخشد.

فراخواندن مشایخ کلیسا

چرا حضور مشایخ کلیسا لازم میباشد؟ علاوه بر دعای ایشان و تدهین بیمار با روغن، دلایل دیگری نیز هست برای حضور آنها. اول باید توجه داشت که همیشه مشایخ کلیسا از بیمار بودن اشخاص با اطلاع نیستند، و در نتیجه، خود بیمار باید پیش قدم شود و تماس با مشایخ کلیسا را بگیرد.
اما چرا با مشایخ کلیسا؟ چون وظیفهٔ آنها مواظبت از اعضای کلیسا است (عبرانیان ۱۷:۱۳). یکی از وظایفشان دعا برای گلهٔ خداست (اعمال ۶:۴). اما وظیفه دیگری که بعنوان سرپرست و مسئول هر یك از اعضای گلهٔ خدا دارند، در میان آوردن موضوع گناه است. اگر گناهی در کار است، مشایخ امکان بیشتری را برای مشورت و ترتیب اجرای مراحل مصالحه دارند.
امروزه اکثر مسیحیان فکر میکنند که بیماری معمولاً بخاطر نارسایی های طبیعی ایجاد میشود و تنها احتیاج به درمان طب و دارو را دارد. اما بطوری که کلام خدا نشان داده، مسائل روحانی مانند تیرگی روابط با خدا و ایمانداران دیگر، امکان ایجاد بیماری ها را نیز میدهد.
یعقوب در مورد بیماری و دلایل آن ماورای ظاهری که دارد، به آنچه بر درون شخص بیمار میگذرد نگاه کرده است. وقتی بیمار میشوید، علاوه بر آنچه طبیبان میگویند، صحبت های یعقوب را در این رابطه از یاد نبرید. البته مواظب باشید گناهی که وجود ندارد را در خیال خود ایجاد نکنید، بگونه ای که مشاوران ایوب کردند. اما از طرفی دیگر، بیماری را سطحی نبینید تا اگر گناهی در آن رابطه بوده است، افشا گردد.

فصل پانزدهم
رابطه ای که این موضوعات با شما دارند

واضح است که منظور یعقوب از افشای جنبه های درونی زندگی در مسیح، اثری است که میخواهد آن بر شما بگذارد. حال که به فصل آخر این کتاب رسیده ایم، بگذارید معنی تمام آنچه را که تا بحال مطالعه کرده ایم را در خصوص زندگی مسیحی شما بیان کنم.

خدا دل شما را میخواهد

ممکن است از نظر شما عجیب باشد که یعقوب میگوید تغییر و تحولی که شخص مسیحی بدست میآورد از طریق تطبیق زندگی او با قانون خدا است. همان موردی بود که باعث مخالفت مارتین لوتر با قوانین کلیسای قدیم گردید. اما منظور یعقوب کاملاً عکس آن میباشد.
با جلوه دادن یك ایماندار"کامل"، یعنی شخصی که کارهایش نشان دهندۀ ایمان اوست، یعقوب با تلاش بسیار، به جوانب مختلف آن میپردازد تا نشان بدهد که این تنها در صورتی امکان پذیر است که ایماندار بطور کل، در راه خدا قدم بر دارد. اعمال ظاهری باید مطابق با واقعیت های درونی باشد. از آنجایی که صحبت های یعقوب موعظۀ سرکوه عیسی مسیح را توسعه و تفصیل میکند، موضوع اصلی که مربوط به آنچه بر درون میگذرد میباشد را نمایان ساخته است. موعظۀ سر کوه، دعوتی است به نیکی و پارسایی که بر درون ایجاد میگردد و فراتر از آنچه ملایان و فریسیان مدعی آن بودند میرود. معنی نیکی و پارسایی درونی، آن نیست که به مقدار آن افزوده گردد، بلکه قدرت و واقعیت آن بیشتر شود. آنچه را که عیسی مسیح در انجیل متی فصل های ۵ تا ۷ تأکید به آن کرد را یعقوب در کتاب خود دوباره تأکید کرده است.
تمرکز یعقوب بر دل ایماندار میباشد. تعهد و پیمانی است که باید در دل با خدا ایجاد گردد، و این نه تنها اجرای خواست عیسی مسیح است، بلکه نموداری از عملکرد زندگی درونی ایمانداران به مسیح میباشد. در تمام صحبت هایش، یعقوب نهایتاً به دل و آنچه درون آن میگذرد بر میگردد.
مارتین لوتر توجه نداشت که پولس تضاد میان اعمال دروغین (در زبان عبری "اعمال منتهی به مرگ" نامیده میشوند) که تنها تطبیق ظاهری با کلام خدا را دارند و ایمان واقعی، را نشان داد، در صورتی که یعقوب تضاد میان ایمان مرده را با اعمال زنده ای که از روح درونی و واقعی سرچشمه میگیرد را بیان کرده است. منظور هر دو نویسنده، برابر و هماهنگ کردن این دو میباشد.

هدف به کمال رسیدن است

یعقوب تأکید بر زندگی درونی ایماندار میکند، و میگوید آن زندگی که حقیقتاً جلال به خدا میدهد از درون دل سرچشمه میگیرد و هنگامی که مطیع کلام خدا شد، کامل خواهد گردید.
تا بحال، صحبت زیادی راجع به آنکه پس از کسب آزادی، ما مسیحیان هنوز گناهکار هستیم شده، و حقیقت آن است که هستیم. اما حقیقت دیگری نیز هست، که پس از آزاد شدن از بند گناه، ما امکان

ایجاد زندگی نیك و پارسا را بیش از آنچه فکر میکنیم داریم. صحبت از ادامه مسیحیان در گناه بقدر کافی شده، بدون تشویق و حمایتشان به تغییر، و نتیجهٔ آن را در دلسردی و ناامیدی مسیحیان دیده ایم.
یعقوب میخواهد ما از تمام قوت و قدرتی که روح خدا به ما داده آگاه و برخوردار بشویم. او هدف را کامل شدن بیان کرده، و نه هدفی ذهنی و خیالی، بلکه واقعی و کسب شدنی. یعقوب میخواهد ما مسیحیان کامل باشیم و در تمام زمینه های زندگی خود به جانب آن پیشرفت کنیم. شك و تردید را از خود دور کنیم، و دعا هایمان پر از قدرت و ایمان باشد، و در آزمایشها شاد و امیدوار بمانیم، و خود را دیگر فریب ندهیم.

شما چه خواهید کرد؟

یعقوب واعظ نمونه ایست، چون صحبت هایش به درون نفوذ میکند و گناه را آشکار میسازد. او صحبت از شخصی میکند که نگاه به درون آیینهٔ کلام خدا میکنند، اما بعد روی خود را گردانیده و آنچه دیده را از یاد میبرد. همچنین صحبت از کسانی میکند که زندگیشان از طریق کلام خدا تغییر یافته چون به آنچه گفته گوش کرده اند. شما کدام یك خواهید بود؟
شما با آنچه خدا از طریق کتاب یعقوب گفته اکنون آشنا شده اید. حال میدانید برای کامل شدن چیست که کم دارید و چه باید بکنید. همچنین از خطرات و مزاحمات و اقدامات غلطی که امکان دارد وارد صحنه شود اطلاع یافته اید. با طریق "از خود دور کردن/ بخود افزودن" نیز آشنا شده اید، و چگونه اوامر خدا را اجرا نمایید. سؤال اینجا است: آیا بکار خواهید برد؟ آیا انجام خواهید داد؟
خدا حق انتخاب طریق زندگی را به خود شما سپرده. اما کس دیگری نمیتواند آن را برای شما اجرا کند. اگر همین حال تصمیم برداشتن اولین قدم را در راه زندگی کامل نگیرید، به احتمال قوی هیچوقت آن قدم را بر نخواهید داشت.

چگونه شروع میکنید؟

۱. آنچه خوانده اید را مرور کنید.
۲. سپس در صفحه ای که فراهم شده، کمبود و نیازهای خود را ذکر نمایید.
۳. آنوقت در مورد هر یك دعا کنید (فصلی که مربوط به دعا است را اگر لازم است مرور نمایید). در دعا از خدا بخواهید که بشما حکمت بدهد. همچنین از خدا بخواهید فرصت و قدرت انجام تمام اوامرش را بشما بدهد تا به کمال برسید.
۴. فهرست کاملی از آنچه باید بکنید را یادداشت نمایید.
۵. آنوقت در مقابل هر یك، زمان و مکانی را برای شروع آن تعیین کنید. بطور دقیق بنویسید چکار خواهید کرد و نتیجهٔ آن نیز چه خواهد بود.
۶. برنامهٔ زمان بندی شدهٔ خود را به مرحلهٔ اجرا بگذارید. هر برنامه ای بدون انجام دادن آن بیهوده و بیفایده خواهد بود.

موارِدی که در آن کامل نیستم

موارد	وقتی در این موارد دعا کردید،علامت بگذارید
۱. ______________________	☐
۲. ______________________	☐
۳. ______________________	☐
۴. ______________________	☐
۵. ______________________	☐
۶. ______________________	☐
۷. ______________________	☐
۸. ______________________	☐
۹. ______________________	☐
۱۰. ______________________	☐

چکار باید کرد

مورد شمارهٔ : ________

مسئلهٔ خود را بطور روشن و واضح شرح دهید :

تمام آنچه خدا در این رابطه از شما میخواهد را یاد داشت کنید :

بطور روشن و واضح بنویسید خدا چگونه میخواهد آنها را انجام بدهید :

کجا میخواهد انجام بدهید ؟ ________

کی میخواهد انجام بدهید ؟ ________

نتیجهٔ آن چه شد؟________

فهرست زیر نویس ها

(۱) به مقالهٔ "A Therapist in Every Corner" ، نویسنده: John Leo ، در نشریهٔ Time مورخ ۲۳ ماه دسامبر ۱۹۸۵ میلادی ، صفحهٔ ۵۹، رجوع نمایید.

(۲) به مقالهٔ "Dark Days for Psychiatry: A Search for Answers" ، نشریهٔ :
U.S News and World Report ، مورخ ۲۵ماه فوریهٔ ۱۹۸۵ میلادی، صفحهٔ ۷۴ رجوع نمایید.

(۳) به کتابچهٔ من در رابطه با اول قرنتیان ۱۰:۱۳ به نام "مسیح و مشکلات شما" رجوع نمایید (به زبان فارسی ترجمه شده است). در این آیه، کلام خدا میفرماید، مسائلی که مسیحیان با آن مواجه میشوند منحصر بفرد نیستند، بلکه مناسب بفردند، و تمام برای آن است که "تاب تحملش را داشته باشید".

(۴) در آیات (۲و۱۲) این کلمه به معنی آزمایش بکار برده شده، و در آیات (۱۳و۱۴) همان کلمه به معنی وسوسه بکار برده شده است.

(۵) برای مطالعهٔ کامل قطع تسهیلات گناه، به کتاب من A Theology of Christian Counseling فصل ۱۶ مراجعه نمایید. امثال ۸:۵ و ۲۵:۷، راه مؤثری را برای اجتناب از گناه معرفی میکنند - از محل آن دوری کنید. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

(۶) نوشتهٔ آگوستین Discourse on the Lord's Prayer

(۷) برای دریافت نحوهٔ عملکردی مطالعهٔ کلام خدا، به کتاب من What to do on Thursday رجوع نمایید. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است). منظور من در این کتاب آن است که برای مطالعهٔ صحیح کلام خدا، نه تنها آنچه در کلیسا آموخته اید (روزهای یکشنبه) را همان روز به کار ببرید، بلکه همه روزه بتوانید آن را به کار ببرید (مانند پنجشنبه).

(۸) البته نوعی نا اطمینانی سالم نیز وجود دارد که باعث کند و کاو کردن کلام خدا میگردد. چنین شك اندیشی مردم "بیریه" را، لوقا مورد تحسین قرار داد (اعمال رسولان ۱۷:۱۱). اما به فرق موجود توجه نمایید. از طرفی نا اطمینانی تا زمانی که خواست خدا معلوم گردد پای بر جا است. اما از طرف دیگر، همان خواست خدا که معلوم شده، مورد شك و تردید قرار گرفته است.

(۹) البته منظور "توجه و اعتنا" نکردن است. خدا از تمام دعا هایی که به جانب او میشود آگاهی دارد. از آن جهت او همه را "میشنود" (و اگر اینطور نبود، دعای شریران را "مکروه" نمیخواند). حتی آنها را قبل از آنکه به زبان آورده شوند میشنود (اشعیا ۶۵:۲۴).

(۱۰) کلمه ای که در آیهٔ (۱۴) "تدهین" ترجمه شده، به معنی "مالش یا آغشتن" میباشد. در فصل چهاردهم این کتاب دلیل آن را توضیح خواهم داد.

(۱۱) به کتاب من Christian Counselor's Manual رجوع نمائید. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

(۱۲) به کتاب من A Biblical View of Self-Esteem, Self Love and Self Image صفحهٔ ۵۱ رجوع نمائید. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)